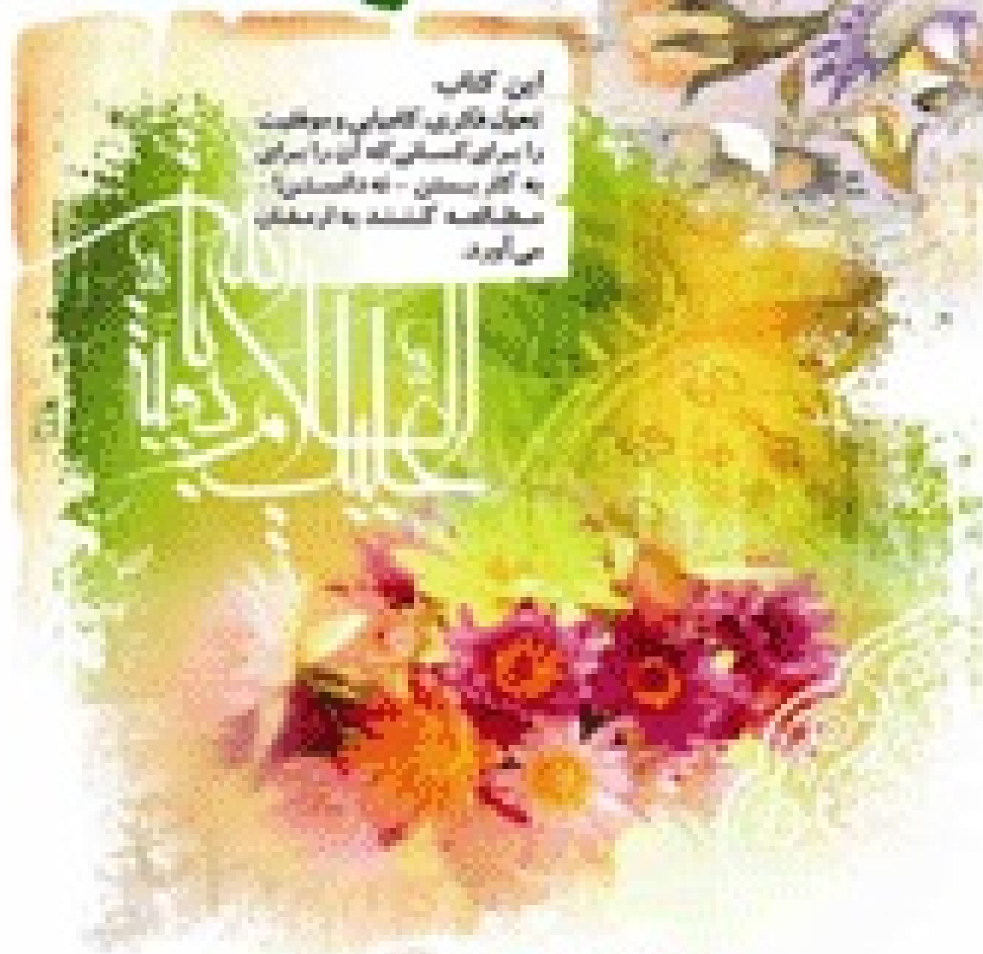
چاپ هشتم

اسرار موفقیت



جلد ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

اسرار موفقیت (۱و۲)

نویسنده:

مرتضی مجتهدی سیستانی

ناشر چاپی:

الماس

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ---- ۵

اسرارموفقیت جلد دوم ---- ۱۰

مشخصات کتاب ---- ۱۰

پیش گفتار ---- ۱۰

۱خودشناسی یا راه تکامل ---- ۱۱

پاکسازی نفس ---- ۱۵

خودشناسی و مکاشفه ---- ۱۵

نمونه ای از خودشناسی در غرب ---- ۱۷

عوامل خودشناسی ---- ۲۰

۱- نقش اراده در خودشناسی ---- ۲۰

اشاره ---- ۲۰

این گونه نفس را تضعیف کنید ---- ۲۱

۲- نقش خوف از خدا، در خود شناسی ---- ۲۵

۳ - خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه ---- ۲۶

موانع خود شناسی ---- ۲۷

۱- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می کند ---- ۲۷

۲- خود فراموشی ---- ۳۰

اشاره ---- ۳۰

جهل و ترکِ یاد خدا، دو عامل خود فراموشی ---- ۳۰

نتیجه بحث ---- ۳۳

۲معرفت اهل بیت علیهم السلام ---- ۳۳

گوشه ای از معارف ---- ۳۶

معارف را از چه راهی بیاموزیم ---- ۳۸

شناخت عارف نماها ---- ۴۲

شناخت عارفان ---------- ۴۴
از صفات عارفان ---------- ۴۶
همنشینی با صاحبان معرفت ---------- ۴۷
حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی ---------- ۴۸
نتیجه بحث ---------- ۵۰
۳عبادت چیست؟ ---------- ۵۱
عبادت باید صادقانه باشد ---------- ۵۳
اقسام عبادات ---------- ۵۶
خدمت به برادران دینی ---------- ۵۷
عبادات روحی ---------- ۵۸
کراهت در عبادت ---------- ۶۱
نشاط در عبادت ---------- ۶۳
اثر نشاط در عبادت ---------- ۶۵
نتیجه بحث ---------- ۶۸
۴تقوا و پرهیزکاری ---------- ۶۹
تقوا قلب را حیات می بخشد ---------- ۷۰
رابطه تقوا و قلب ---------- ۷۰
تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است ---------- ۷۲
پرهیز از مال حرام ---------- ۷۸
تقوا انسان را به مقامات عالیه می رساند ---------- ۷۸
اولیاء خدا به پرهیزکاری همّت می گمارند ---------- ۸۴
استبدال بر اثر ترک تقوا ---------- ۸۵
ثبات قدم در پرهیزکاری ---------- ۸۷
نتیجه بحث ---------- ۸۸
۵تلاش و کوشش ---------- ۸۸
در چه راهی تلاش کنیم؟ ---------- ۹۰

نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید ---- ۹۰

مرحوم ملّا مهدی نراقی چگونه خود رابرای فعالیّت آماده ساخت؟ ---- ۹۱

برای درک حقیقت باید کوشش کنید ---- ۹۲

کار را آگاهانه شروع کنید ---- ۱۰۲

شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم ---- ۱۰۳

موانع کار و کوشش ---- ۱۰۴

۱- اعتیاد و خوگرفتن به کارهای بی ارزش ---- ۱۰۴

۲- خستگی و بیحالی ---- ۱۰۷

تلاش و توسّل برای یافتن دو کتاب خطّی ---- ۱۰۸

پُرکاری همراه با تدبیر و سازماندهی ---- ۱۰۹

نتیجه بحث ---- ۱۱۱

۶یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام ---- ۱۱۲

توسّل از نظر قرآن ---- ۱۱۵

توسّل در میان ادعیه و زیارات ---- ۱۱۶

توسّل مایه قرب انسان به خداوند است ---- ۱۱۸

توسّل باعث مستجاب شدن دعاست ---- ۱۱۹

مسائل اعتقادی در توسّل ---- ۱۱۹

چند نکته اساسی درباره توسّل ---- ۱۲۰

اشاره ---- ۱۲۰

۱- تطهیر قلب ---- ۱۲۱

۲- توجّه و تمرکز فکر در توسّل ---- ۱۲۲

نقش یقین در توسّلات ---- ۱۲۵

معرفت بر یقین انسان می افزاید ---- ۱۲۷

نقش اضطرار در توسّلات ---- ۱۲۸

دختر مضطرّ در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام ---- ۱۳۰

نکته دیگر ---- ۱۳۲

استمداد از عالم غیب ---------- ۱۳۲
توسل برای حلّ مشکلات علمی ---------- ۱۳۳
ترک توسّل یا رمز گناه ---------- ۱۳۴
نتیجه بحث ---------- ۱۳۵
۷جاذبه محبّت ---------- ۱۳۶
محبّت خاندان وحی ---------- ۱۳۷
موجودات آسمانی و محبّت خاندان وحی ---------- ۱۴۴
تقرّب به خداوند چه آثاری دارد؟ ---------- ۱۴۵
دوستی اهل بیت علیهم السلام با دوستان خود ---------- ۱۴۶
وظیفه دوستان خاندان وحی ---------- ۱۴۸
۱- ایجاد مودّت ---------- ۱۴۸
۲- دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام ---------- ۱۴۹
۳- برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام ---------- ۱۴۹
۴- پیروی از خاندان وحی ---------- ۱۵۲
۵ - محبّت اهل بیت علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید ---------- ۱۵۴
محبّت صادقانه ---------- ۱۵۵
محبّتهای دروغین ---------- ۱۵۷
نتیجه بحث ---------- ۱۵۹
۸ارزش انتظار ---------- ۱۵۹
عوامل انتظار ---------- ۱۶۱
اشاره ---------- ۱۶۱
۱ - آشنایی با مقام امام زمان ارواحنا فداه ---------- ۱۶۲
۲ - آشنائی با آثار انتظار ---------- ۱۶۵
۱ - گریز از یأس و ناامیدی ---------- ۱۶۵
۲ - تکامل روحی ---------- ۱۶۶
اشاره ---------- ۱۶۶

مرحوم شیخ انصاری در منزل امام زمان ارواحنا فداه ----- ۱۶۷
رمز موفقیّت ها و راز محرومیّت ها ----- ۱۶۹
۳- شناخت مقام ولایت ----- ۱۷۲
۴- شناخت مدّعیان ----- ۱۷۳
۳ - آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته ----- ۱۷۳
یا اصحاب بزرگ امام عصر ارواحنا فداه ----- ۱۷۳
اشاره ای به قدرت آنان ----- ۱۷۵
آشنایی با زمان ظهور ----- ۱۷۷
اشاره ----- ۱۷۷
۱ - پاکسازی باطن ----- ۱۷۷
۲ - تکامل عقلها در زمان ظهور ----- ۱۷۹
۳ - تحوّل عظیم در جهان ----- ۱۸۲
نتیجه بحث ----- ۱۸۴
۹کتمان راز ----- ۱۸۵
رازداری بزرگان ----- ۱۸۷
حفظ رازها نه کتمان خیالات ----- ۱۸۹
نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار ----- ۱۹۱
کتمان کرامت و قدرت های روحی ----- ۱۹۳
کرامتی از مرحوم شیخ انصاری ----- ۱۹۴
زیان فاش نمودن رازها ----- ۱۹۹
نتیجه بحث ----- ۲۰۲
پی نوشتها ----- ۲۰۳
درباره مرکز ----- ۲۲۰

اسرار موفقیت جلد دوم

مشخصات کتاب

اسرار موفقیت

جلددوم

تألیف

سید مرتضی مجتهدی سیستانی

بسم اللّه الرحمن الرحیم

پیش گفتار

برای تکامل روحی، نیاز شدیدی به خودشناسی دارید تا از قدرتهای عظیمِ روح و روان خود آگاه شوید و با شناخت خویش زمینه آشنایی با معارف که روشن کننده قلب و جانست، برای شما فراهم شده و معارف عالی و عقاید صحیح را به دست آورید. در این هنگام با علم و آگاهی و معرفت کامل به عبادت و بندگی خداوند بپردازید و با خدای خود مناجات کنید تا حلاوت و شیرینیِ بندگی را دریابید و جاذبه الهی، شما را از جذبه های نفسانی رهایی بخشد.

توجّه داشته باشید در صورتی به این مقام دست می یابید که عبادت و بندگی شما همراه با تقوا و پرهیزکاری باشد و گرنه عبادت، بدون رعایت تقوا، جز رنج و ملال اثری ندارد. برای رسیدن به مقام تقوا باید کار و کوشش کنید و به سعی و تلاش بپردازید؛ زیرا برای دست یافتن به حالت روحی و معنوی، باید زحمت بکشید و از ضعف و سستی بپرهیزید.

اگر کار و کوششِ خود را بی اثر می بینید و یا معتقد هستید تأثیر چندانی ندارد، از عالم غیب استمداد کنید و با توسّل به اهل بیت علیهم السلام وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به مقام قرب الهی راه یابید.

اگر خود را در دریای بلاـ گرفتار می بینید، کشتیِ نجات، در دریاست، او به سوی شما می آید، شما نیز به سوی او حرکت کنید؛ تا در این صورت عظمت ولایت اهل بیت علیهم السلام را دریابید و محبّت اهل بیت علیهم السلام سراسر وجودتان را فرا گیرد.

در این هنگام درک می کنید راه

نجات، اعتقاد به ولایت و داشتن محبّت اهل بیت علیهم السلام است؛ چون دوستی خاندان وحی، اکسیر شفابخشی است که هر چه افزونتر شود، روح و روان را پاکتر می کند؛ به گونه ای که آمادگی باطنی برای حکومت الهی در شما ایجاد می گردد و در انتظار فرا رسیدن تحوّل عظیم جهانی به دست پرقدرت حضرت بقیّهاللّه الأعظم ارواحنا فداه روزشماری می کنید و در پرتو این حالت، راز کامیابی و رمز موفقیّت را در خود می یابید.

انتظار به معنای کامل و واقعیِ آن، اسرار ناشناخته ای را آشکار می کند که باید با رازداری از آنها نگهداری کنید. اگر بتوانید زبان خود را کنترل کنید، توفیقات شما روزافزون می شود و از اسرار موفقیّت، آگاهی بیشتری پیدا می کنید.

سیّد مرتضی مجتهدی سیستانی

۱خودشناسی یا راه تکامل

کسی می تواند از قدرتهای عجیب و شگفت انگیز روحیِ خود استفاده کند که از وجود آنها آگاهی داشته باشد و در صدد بیدار ساختن و بهره مند شدن از این قدرتها باشد، و گرنه چگونه می تواند از آنها استفاده کند؟ بنابر این انسان برای دستیابی به مقامات عالی روحی و معنوی، باید به خودشناسی رو آورد و به وجود این قدرتها و راه پرورش و تکامل آنها آشنا باشد، تا راه ترقّی و پیشرفت برای او روشن شود.

بسیاری از جوانان برای آشنایی با زیباییهای طبیعت، به کوهنوردی و یا مسافرت به کشورهای دوردست می پردازند و به خاطر آن زحمتهای فراوانی را متحمّل می شوند؛ این گونه کارها اگر با برنامه صحیح باشد و بر اثر نشست و برخاست با دیگران از آنان رنگ نگیرند، نشاط تازه ای به آنان می دهد. ولی مهم تر از گردش به اطراف جهان این است که به »سفر خودیابی«

بپردازند و بدانند پی بردن به اسرار وجود خودشان، اهمیّت بسیار بیشتری از شناخت رازهای سرزمینهای دوردست دارد.

اگر ما بدانیم خودشناسی و آشنایی با قدرتها و نیروهای نهفته در درون ما در خودسازی و تکامل ما دارای نقش مهمّ و اساسی است، بیشتر به آن اهمیّت می دهیم.

خود شناسی، نه تنها برای تکامل و پیشرفت بسیار لازم است؛ بلکه می توان گفت: برای دست یافتن به حالات روحی و معنوی، ثمربخش ترین و پرسودترین نوعِ معرفت از انواع معارف است.

به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَعْرِفَهُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعارِفِ.(۱)

شناخت نفس، نافع ترینِ همه معارف است.

زیرا بـا معرفت نفس، انسان با عواملی که در وجودش هست و در زمینه پیشـرفت و تکامل او مؤثرنـد، آشـنائی پیـدا می کنـد و مـوانعی کـه در وجـود او در مـورد کسـب انـواع معـارف و ترقی و نجـات هسـت، برای او روشـن می شـود. در این صـورت با مقتضـیات و موانعِ راهی که در پیش دارد، آشـنائی پیدا می کند. و شـناخت اموری که مقتضـی پیشـرفت و همچنین اموری که مانع راه هستند، از شرایط حتمی تکامل روحی است.

انسـان بـا شـناخت آنهـا، دریچه هـای نور و روشـنایی را برای خود می گشایـد و با انجام مقتضـیات و رفع موانع، بزرگترین راه نجات را به دست می آورد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

نالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَهِ النَّفْسِ.(۲)

کسی که به معرفت نفس ظفر یابد، به بزرگترین راه نجات و کامیابی نائل شده است.

با این بیان، روشن شد که شـناخت نفس و آگاهی از قدرتهای عظیمی که در او نهفته است، از شـرایط ضـروری و حتمی برای تکامل است و آگاهی از قدرتهای نفس، اعم از نیروهای سازنده و نیروهای ویرانگر، کاملاً ضرورت دارد.

انسان

بایـد بدانـد چه چیزهـائی نفس او را دربنـد نموده و چگونه می توانـد از آنها رهایی یابـد؛ تا خود را از قیـد آنها آزاد ساخته و قدرتهای نهفته خود را بیدار و فعّال نماید.

حضـرت امیرالمومنین علیه السـلام این گونه انسـان را که آشـنا با نفس و حالات نفسانی است، »عارف« معرّفی می کننـد و می فرمایند:

اَلْعارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَاَعْتَقَها وَنَزَّهَها عَنْ کُلِّ مایَبْعُدُها وَیوُبِقُها.(۳)

عارف کسـی است که نفس خود را بشناسد؛ آن گاه او را)از قید وبند(آزاد نماید و او را از هر چه آن را دور می سازد، پاک نماید.

آنچه در علم بیش می باید

دانش ذات خویش می باید

این بدان کایت شرف این است

نسخه سرّ مَنْ عَرَف این است

فکر و اندیشه، اراده و تصـمیم، همّت، ایمان و یقین از قدرتهای پرتوانِ نفس شـما هسـتند. آنها را از ضـعف و سستی پاکسازی نموده و از قید و بندها آزاد نمائید، و از آنها همچون بال برای پرواز به سوی خوبیها و نیکیها استفاده کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اِنَّ النَّفْسَ جَوْهَرَةٌ ثَمینَةٌ مَنْ صانَهْا رَفَعَها وَمَنْ اِبْتَذَلَها وَضَعَها.(۴)

براستی که نفس گوهری گرانبها است. هر کس او را محافظت کنـد، او را بلنـد می نماید و هر کس او را به ابتذال بکشاند، او را پست می کند.

بنابراین گوهر پر قیمت نفس خود را ارج نهید و آن را از آلودگیها پاک نمائید، تابه مقامات عالی معنوی و روحی راه یابید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ تَجَرَّدَ.(۵)

کسی که نفس خود را بشناسد، مجرّد می شود.

در این حـال نه تنهـا نفس، انسان را به کارهای زشت تحریک نمی کنـد؛ بلکه وی را راهنمایی و ارشاد می کنـد. آن حضـرت

علیه السلام می فرمایند:

لاتَعْصِ نَفْسَکَ إِذا هِیَ أَرْشَدَتْکَ.(۶)

هرگاه نفست تو را راهنمائی

نمود، با آن مخالفت مکن.

پاکسازی نفس

برای پاکسازی فکر و اندیشه، همت و اراده و قدرتهای دیگر نفس، باید به کوشش و جدّیت بپردازید و از اهمال و سستی دوری کنید، زیرا برای اصلاح نفس و آزاد ساختن قدرتهای فراوانی که در آن نهفته است، سعی و تلاش لازم است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لاتَتْرُكِ الاِجْتِهادَ فی اِصْلاحِ نَفْسِکَ، فَإِنَّهُ لایُعینُکَ إِلّا الْجِدُّ.(۷)

تلاش در اصلاح نفس خود را ترک مکن، زیرا که در این راه تو را کمک نمی کند مگر کوشش.

با کمال تأسّف، با همه اهمیّتی که این مسئله دارد، به آن کمتر توجّه می کنیم. باید ببینیم مردان خدا چگونه خود را شناختند؟ و چگونه توانستند به مقامات ارزنده راه یابند؟ و چگونه به مقام شرافت نفس رسیدند؟ و ما چگونه می توانیم در راه آنان گام برداریم و به سرنوشتی که آنان رسیدند، دست یابیم؟

پاسخ این سئوال را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی گویا چنین بیان فرموده اند:

عَوِّدْ نَفْسَکَ فِعْلَ الْمَکارِمِ وَتَحَمُّلَ أَعْباءِ الْمَغارِمِ، تَشْرُفَ نَفْسَکَ.(۸)

نفس خود را به انجام کارهای پسندیده و به تحمّل رنج غرامتها عادت ده، تا نفس خود را بلند مرتبه گردانی.

بزرگان ما به این گفتار پر معنی، لباس عمل پوشاندند و به مقام شرافت نفس که خودسازی و خودشناسی است، رسیدند. ما نیز اگر اعمال پسندیده را انجام دهیم و زحمت انجام کارهای مشکل را تحمّل کنیم، با مرور زمان به خود شناسی و مقام والای انسانیّت - که شرافت نفس است - دست می یابیم.

خودشناسی و مکاشفه

از بزرگترین رازهای خود شناسی این است که بدانیم:

نفس مجمع اضداد است و همچون کانونی که افراد نیک و بد را در خود جای می دهد، نفس نیز خوبیها وبدیها را در خود جای

می دهد. نفس می تواند دوستی و دشمنی با یک فرد یا یک موضوع را در خود قرار دهد. می تواند افکار، اندیشه ها و عقاید صحیح و اشتباه را در خود جمع کند.

بنابر این با آگاهی از این حقیقت، تا نفس به مراحل عالی نرسیده و تکامل نیافته باشد، نمی توانیم همه آثار و دریافتهای او را صحیح و سالم بدانیم. برای توضیح مطلب می گوئیم: دریافتهای نفس و مکاشفات، به طور کلّی به سه دسته تقسیم می شوند:

۱ – مکاشفات رحمانی

۲ – مکاشفات شیطانی

۳ – مکاشفات نفسانی

۱ – مکاشفات رحمانی، از الهام ملائکه سرچشمه می گیرند. اگر چه اندک و کمیابند، ولی دارای حقیقت بوده و صحیح هستند.

۲ – دسته دیگر از مکاشفات را، عوامل شیطانی ایجاد می کنند و بر فرض در موردی یا در مواردی خبر صحیح و درستی را ارائه دهند، نباید به آنها اعتنائی کرد و گرنه کم کم در انسان نفوذ نموده و بر او مسلّط می شوند و با مرور زمان، انسان به این گونه مکاشفات خو می گیرد و شیطان نیز به القاء این گونه مکاشفات بر او عادت می نماید.

چه بسیار انسانهایی که بر اثر عدم علم و آگاهی و دور بودن از راهنماییهای حیاتبخش خاندان وحی، خود را به این گونه مکاشفات و خیالات آلوده ساختند و عمر خود را به گمان آن که دارای بزرگترین حالات روحی و معنوی هستند، از دست دادند.

۳ – دسته سوّم، مکاشفات نفسانی هستند. صحّت این گونه مکاشفات و بطلان آنها بستگی به صفای نفس و نورانیّت آن دارد. اگر کسی همچون سلمان و ابوذر به درجه کمال رسیده باشد، همه مکاشفات او صحیح است. ولی اگر به تکامل نرسیده باشد،

چون افکار، اندیشه ها و اعتقاداتی که در اعماقِ نفس او وجود دارد، در مکاشفات و دریافتهای نفسانیِ او مؤثّر هستند صحّت مکاشفات او بستگی به ارزش افکار و عقاید او دارد.

بنابر این انسان نمی تواند صحّت مکاشفات خود را در صورتی که اعماق وجودش را از اعتقادات و افکار و خیالات اشتباهی که در او انباشته شده پاک نساخته، تضمین کند.

زیرا مکاشفات نفسانی در بسیاری از موارد، از آنچه در نفس انباشته و نگه داشته شده است، سرچشمه می گیرد و چون نفسهایی که به تکامل راه نیافته اند، مجمع حق و غیر حق و کانون امور صحیح و باطل هستند؛ نباید به هر گونه مکاشفه ای اعتماد و اعتقاد پیدا نمود. و همان بهتر که به جای توجه به این گونه مکاشفات و الهامات، به سوی تکامل و خود سازی بر مبنای راهنماییهای اهل بیت علیهم السلام که آشنا با تمامی اسرار وجود هستند، روی آوریم.

بنابراین هر که جویای به دست آوردن مکاشفات و تشنه دارا بودن این حالات است، لازم است اوّل به »خود سازی« بر مبنای موازین مکتب وحی بپردازد؛ تا نفس و هواهای آن در مکاشفات او نقشی نداشته باشند.

نمونه ای از خودشناسی در غرب

در بعضی از کشورهای غرب، برای ورود به مراکز آموزشی، دانشگاه ها و... دانشجویان را تست می کنند و از پاسخِ آنها به سؤالات گوناگونی که از آنان می کنند، بدست می آورند که از نظر استعداد روحی، در چه زمینه ای بیشتر آمادگی دارند و پیشرفت آنان در کدام قسمت از علوم و حرفه ها بهتر و بیشتر است، و پس از آن که روشن شد برای کدام رشته از علوم یا کدام یک از حرفه ها بیشتر آمادگی دارند، آن رشته

را برای آنان برمی گزینند.

این نوع خود شناسی گر چه فوائدی را در بر دارد و مانع از هدر رفتن بسیاری از انرژیهائی که باید در راه صحیح مصرف شود، می گردد؛ ولی اکتفا نمودن به آن تا آخر زندگی و ادامه دادن راهی که در جوانی آمادگی بیشتری برای آن داشته اند، همانند این است که شخصی در جوانی برای آگاهی از سلامت جسمی خویش، خود را چک کند و تا کهنسالی نیز به آن اکتفاء نماید!

این گونه شناخت، فقط برای محدوده ای از زمان – نه تمام عمر – کافی است. چون همان گونه که می دانیم قدرتهای درونی و روحی انسان، گاهی از کودکی یا جوانی در انسان هویدا است و گاهی مرور زمان و افزایش عقل و تجربه، قدرتهای بزرگی را در بزرگسالی و کهولت در برخی از افراد آشکار می کند.

بنابر این، انسان باید همیشه در تلاش باشد که از قدرتهای نهان و نهفته خود، آگاهی داشته باشد و آنها را آشکار کند. مگر نه این است که بعضی از نوابغ در کهنسالی به نبوغ رسیده اند.

بنابر این کسی که در تست هوش در حدّ یک معلّم و آموزگار از نظر قدرت استعداد برخوردار بوده است، نباید تا آخر عمر خود را یک آموزگار بداند؛ بلکه باید با الهام از مکتب انسان ساز اهل بیت علیهم السلام توجّه داشته باشد خداوند مهربان خصلتها و ویژگیهایی در او آفریده است که با استفاده از آنها می تواند درهای جدیدی از استعداد و شکوفایی را به سوی خود باز کند.

تلقین، همّت عالی، توبه و .... از این گونه ویژگیها است.

به عنوان نمونه، انسان می تواند بر اثر توبه، به قدرت نیروی عظیم

– تبـدیل – که در او نهفته است، راه یابد و به انسانی جدید، با قدرتهایی تازه و بزرگ تبدیل شود. مسـئله تلقین، اراده و همّت عـالی که در کلمـات انسـان سـازِ خانـدان وحی، درسـهای سازنـده ای در پیرامون آنهـا به انسانهـا آموخته انـد، نیز همین گونه هستند.

بنـابر این بـا وجود این گونه ویژگیها، اگر به آنها توجّهی نداشـته باشـیم و به خاطر شـناخت قـدرتهای خود در محـدوده ای از زمـان، اگر در تمـام عمر خویش به آن اکتفا کنیم، در اشـتباه خواهیم بود. ما بایـد همیشه به بررسـی نفس و تحوّلات آن توجّه داشته باشیم، تا بینشی دور اندیشانه از نفس خود داشته باشیم.

پس خودشناسـی در برهـه ای از زمـان، دلیـل بر خودشناسـی و خودسـازی در تمـام عمر نیست؛ بلکه بایـد برای خودشناسـی و خودسازی، با دور اندیشی همیشه در فکر نفس و مالکیّت بر آن باشیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ الْحازِمَ مَنْ قَیَّدَ نَفْسَهُ بِالْمُحاسَبَهِ وَمَلِکَها بِالمُغاضَبَهِ وَقَتَلَهابِالْمُجاهَدَهِ .(۹)

به راستی که دور اندیش کسـی است که نفس خود رابه وسـیله محاسبه دربند کشد و با غضب نمودن بر نفس، مالک آن شود و با مجاهده آن را بکشد.

بر اثر دور اندیشـی، محاسـبه و مغاضـبه نفس، تحوّلاتی در نفس انسان پدیدمی آید که تسـتهای زمانِ گذشته ارزش خود را از دست می دهند.

پس با دگر گونی هایی که در نفس پدید می آید و با تجدید شخصیّتها بر اثر کارهایی که بر نفس شده، باید به تستهای جدید دست زد؛ همان گونه که باید چک نمودن بدن را با گذشت زمان، تکرار نمود.

به این جهت، روانشـناسان، راه هـای گونـا گون دیگری را برای فرار از آشـفتگیهای روحی، و سامان دادن به زنـد گی ارائه می دهند: قدرت تصویر

و تصوّر، تجسّم، تلقین و اراده از راه های مهمّی است که آنان به آنها تکیه می کنند.

همه حقایقی که تازه به آن راه یافته انـد، پیشوایان ما از دیر زمان به ما آموخته انـد. بنابراین ما نیازی به تازه یافته های آنان که بـا بافته های خود همراه ساخته انـد، نـداریم. ما هیـچ گونه نیازی به آنچه »دون خوان« و »کاسـتاندا« تجربه کرده و نوشـته انـد، نداریم. همان بهتر که آنان جادوگرانِ سرخپوست آمریکا را به دام بیندازند.

همان گونه که احتیاجی به راهنماییهای »ماهاریشـی« نداریم. او بهتر است که سـیک ها و هندوهای هندوستان را تعلیم دهد. ما نیازی به »ذن بودیسم« و چماقهای »پیران« نداریم. همان بهتر که آنان طریقت »ذن« و »گوان« را به گاوپرستان بیاموزند. ما نه به »بصـیرتِ« »کریشـنامورتی« نیـاز داریم و نه به »دنـدان ببر« او. بهتر این است که آنـان از جوانـانِ آگاه ما دنـدانِ طمع خویش را بکنند.

عوامل خودشناسی

۱- نقش اراده در خودشناسی

اشاره

اگر هوای نفس خود را قوی و بـا صـلابت می دانیـد، برای آن است که تصـمیم و اراده شـما درباره خود سازی ضـعیف است. شما مردانه تصـمیم بگیریـد و با اراده قوی در صـراط مسـتقیم گام بردارید، در این صورت یقین خواهید نمود که نفس شـما و هوا و هوس آن مغلوب و مقهور شما هستند.

یقین داشته باشید، با قدرت اراده این حقیقت را در می یابید که نفس شما در برابر تصمیم شما قدرتی ندارد. این حقیقتی است که حضرت امام صادق علیه السلام آن را این گونه بیان فرموده اند:

صاحِبُ النِّیَّهِ الْخالِصَهِ نَفْسُهُ وَهَواهُ مَقْهُورَتانِ تَحْتَ سُلْطانِ تَعْظیمِ اللَّهِ وَالْحَیاءِ مِنْهُ.(۱۰)

کسی که دارای تصمیم و نیّت خالصانه است، نفس او و هوای او در پیشگاه سلطنت و بزرگداشت مقام الهی و

حیاء از او مقهور هستند.

یعنی کسی که دارای تصمیم خالصانه است، خود را در حال حضور در پیشگاه باعظمت خداوند می بیند و شرم و حیاء مانع او برای انجام کارهای ناپسند می شود. به این جهت نفس او و هواهای نفسانی او مقهور او شده و در اختیار او قرار می گیرند.

بنابراین از قوی بودن نفس خود گله نداشته باشید؛ بلکه از بی تصمیم بودن و از ضعف اراده خود ناراحت باشید و در پی اصلاح آن برآئید.

این گونه نفس را تضعیف کنید

شما تصمیم بگیرید هر گاه گناه و یا کار اشتباهی را انجام دادید در برابر آن، کار خوب و پسندیده ای را انجام دهید. اگر به این برنامه عمل نمایید، پس از چند روز ضعفِ هواهای نفسانی را در خود مشاهده خواهید کرد.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

إِذا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَاعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُوها .(۱۱)

هر گاه کار زشتی را انجام دادی، کار نیکی انجام ده تا آن را نابود کند.

کار پسندیده ای که برای جبران کار خطا و اشتباه خود انجام می دهید، آثار ناپسند کار زشت را از میان می برد. یکی از آن آثار، قدرت هواهای نفسانی است. بنابراین با استفاده از گفتار انسان ساز خاندان وحی، هم اکنون تصمیم بگیرید: هر گاه کار خطایی را انجام دادید، در برابر آن، عمل نیک و پسندیده ای را انجام دهید تا اثر کار زشت را نابود کند. این یک کلید مهمّ موفّقیّت است که هیچگاه نباید آن را از دست بدهید .

یقین داشته باشید با پیروی از فرمایشات اهل بیت علیهم السلام راه تاریک برای شما روشن می شود، پیچیدگی ها برایتان گشوده می شود و نفسِ غالب، مغلوب شما می گردد، در این هنگام باور خواهید نمود بسیاری

از کارهای غیر ممکن، ممکن است.

اینک داستانی از مرحوم میرزای قمی که از چهره های درخشان دین است، می آوریم تا باور کنید که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است.

پس از فوت مرحوم میرزای قمی رحمه اللّٰه علیه ، شخصی از اهل شیروان همیشه در مرقد مرحوم میرزای قمی حاضر می شد و مانند خدّام در آن بقعه خدمت می کرد، بدون آن که کسی به او مزد دهد، یا آن که او را بر این کار گماشته باشند. و چون این عمل خلاف مرسوم بود، علّت خدمتگزاری او را جویا شدند.

او گفت: من مردی از اهل شیروان هستم و از ثروتمندان آن شهر بودم. خود را مستطیع حجّ دیدم و به اراده حجّ بیت اللّٰه الحرام، لباس سفر پوشیده و از شهر خارج شدم.

پس از رسیدن به مکّه معظّمه و انجام اعمال حجّ، از راه دریا برمی گشتم. روزی در کشتی برای قضای حاجت لب کشتی رفته بودم. چون نشستم، بند کیسه پول پاره شد و به دریا افتاد. آه پر درد از دل کشیدم و از آن قطع امید نمودم. حیران به منزلگاه خود برگشتم و مقداری از وسائلی که داشتم، سرمایه احتیاجات خویش نمودم تا وارد نجف اشرف شدم و به پناه بی پناهان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام متوسّل شدم.

در یکی از شبها آن حضرت را در خواب دیدم فرمودند: غم مخور، به قم برو و کیسه پول خود را از میرزا ابوالقاسم عالم قمی بخواه که آن را به تو می رساند.

از خواب بیدار شدم و آن را از عجائب روزگار دانستم. با خود گفتم که کیسه پول من در دریای عمّان افتاده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به

شهر قم راهنمایی می فرماید!

با خود گفتم: زیارتگاه های مطهّر عراق را زیارت می کنم و به قصد زیارت حضرت معصومه علیها السلام به قم می روم و مطلب خود را به میرزای قمی می گویم، شاید فکری بکنند.

به این جهت به قم آمدم و بعد از زیارت حضرت معصومه علیها السلام به خانه مرحوم میرزای قمی رفتم. اتفاقاً وقت خواب قیلوله بود، و ایشان در منزل بیرونی تشریف نداشتند. به یکی از ملازمین ایشان گفتم: من مردی غریب هستم و از راه دور آمده ام؛ به جناب میرزا حاجتی دارم. در جواب گفت: ایشان اکنون خواب هستند برو عصر بیا. گفتم: عرضم مختصر است. با ناراحتی گفت: برو درب اندرون را بزن.

من جسارت کرده، رفتم و حلقه درب را زدم آوازی بلند شد که فلانی صبر کن تا من بیایم و مرا به اسم، نام برد. من از این که نامم را برد، تعجّب کردم. آن گاه زود به نزدم آمد و همان کیسه پول را که در دریای عمّان افتاده بود، از زیر لباس خود درآورد و به من داد و فرمود: راضی نیستم تا زنده هستم کسی از این جریان باخبر شود؛ آن را بردار و به وطن خود باز گرد.

من دست آن جناب را بوسیدم و با ایشان وداع نمودم وفردای آن روز روانه وطن شدم. چون به آنجا رسیدم، رفت و آمدها و کسب و کار، این خاطره را تا مدّتی از یادم برد؛ تا آن که پس از مدّتی که آسوده خاطر شدم، اتفاقاً روزی با همسرم نشسته بودم و از جریانهای گذشته و گزارشات سفر برای او صحبت می کردم؛ این جریان به یادم آمد و تفصیلِ

آن را برای همسرم گفتم.

چون او از این ماجرا آگاه شد، بسیار تعجّب کرد و گفت: تو که با چنین شخصی آشنا گشته ای و به همین مقدار اکتفا نموده ای و از ملازمت و همنشینی او دست کشیده ای؟! گفتم: پس باید چکنم؟ گفت: انسان باید در خدمت این بزرگان باشد تا وقتی که جان به جان آفرین تسلیم نماید، آن گاه در کنار او دفن شود.

گفتم: حالت اشتیاقی که برای دیدن نزدیکانم داشتم، مرا از انجام این کار باز داشت. حال هم که گذشت و از این نعمت بزرگ محروم شدیم.

گفت: نه واللّه وقت نگذشته و به آسانی می توان آن را جبران کرد. زیرا شهر قم از شهرستانهای آباد و معنوی است و درکِ خدمت چنین بزرگانی سرآمد همه کارهای خوب است. برخیز هر چه داریم نقد کن؛ آن را با خود به قم می بریم و سرمایه زندگی قرار می دهیم و دوره عمر را در مجاورت قبر مطهّر حضرت معصومه علیها السلام و در خدمت این مرد بزرگ صرف می کنیم.

من رأی او را پذیرفتم و خانه و زمین و اموال خود را فروختم و نقد نمودم و با همسرم به سوی قم حرکت کردیم. وقتی وارد شهر شدیم، آگاه شدیم که میرزای قمی مرحوم شده اند. از آن زمان تا به حال من ملازمت قبر او را اختیار نموده ام و تا جان در بدن دارم از این مکان دست بر نمی دارم، بلکه آن را مایه افتخار خود می دانم.(۱۲)

این جریان، روشنگر این حقیقت است که بسیاری از کارهای غیر ممکن، ممکن است؛ ولی ما در پی انجام آنها نرفته ایم و راه آن را نیافته ایم. از این جهت آنها را

غیر ممکن می نامیم، در حالی که در واقع آنها ممکن هستند و در خارج واقع شده و می شوند. مانند کیسه پول که در دریای عمّان افتاده و مرحوم میرزای قمی در قم آن را از زیر پیراهن خود در می آورد و به صاحبش می دهد.

نکته جالب توجّه این است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را به مرد شیروانی معرّفی می نمایند، می فرمایند: از میرزا ابوالقاسم عالمِ قمی بخواه. یعنی آن حضرت این گونه افراد را عالم می دانند ؛ زیرا می توانستند از او به گونه ای دیگر تعبیر فرمایند و طبق شهرت وی او را میرزای قمی معرّفی فرمایند .

پس بخواهید و به خواستن خود ادامه دهید تا با مرور زمان، به خود شناسی راه یابید و بعضی از امور غیر ممکن برای شما ممکن شود، همان گونه که قدرت هواهای نفسانی، خواسته ناآگاهانه و یا خودآگاه انسانها است؛ کنترل نفس نیز همین گونه است. یعنی اگر انسان بخواهد، می تواند نفس خود را مهار کند؛ همان گونه که می تواند آن را رها کرده و از حیوانات پست تر شود.

آدمی زاده طرفه معجونی است

از ملایک سرشته و زحیوان

گر کند میل این، شود پس از آن

ور کند میل آن، شود به از آن

۲– نقش خوف از خدا، در خود شناسی

ترس و خوف از مخالفت با خداوند متعال، انسان را به ترک هواهای نفسانی وا می دارد و در نتیجه به خودشناسی راه می یابد و وسیله هدایت و رستگاری را فراهم می کند. خداوند متعال می فرماید:

»وأمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی «(۱۳)

کسی که از مقام خداوندِ خویش بترسد و نفس خود را از هواها باز دارد، براستی که بهشت جایگاه او خواهد بود.

ترس

و خوف از مخالفت با فرمانهای خداوند از نیروهای عقل و قدرت خرد ایجاد می شود. هر چه انسان از خردمندی بهره مند باشد و بر عقل تجربی خود بیفزاید، ترس او از مخالفت با قوانین خداوند بیشتر می شود و با هواهای نفسانی بیشتر به مخالفت برمی خیزد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

قاتِلْ هَواکَ بِعَقْلِکَ .(۱۴)

هوای خود را به وسیله عقل خود نابود کن.

بنابراین هر چه عقل انسان بیشتر و کاملتر باشد، قدرت او بر مخالفت با نفس و قتل هواهای نفسانی بیشتر می شود و بهتر به خود شناسی دست می یابد.

برای استفاده از نیروی عقل و افزودن به عقل تجربی می توانید به فکر و اندیشه در پیرامون کارها و برنامه های خود بپردازید و آنها را با مرام و مکتب اهل بیت علیهم السلام تطبیق دهید. با کار انداختن فکر، قدرت عقلی شما تقویت می شود و برای خودسازی و خودشناسی آمادگی پیدا می کنید. و ترس و خوف از مخالفت با فرمان های الهی در شما بیشتر می شود و با قدرت بیشتری به مخالفت با نفس می پردازید .

۳ – خودسازی و خودشناسی نهایی یا پاک سازی ضمیر ناخود آگاه

ما در زمینه »خود سازی« نه تنها باید ضمیر خودآگاهِ خود را با معارف اهل بیت علیهم السلام روشن کنیم، بلکه باید اعماق وجود خویش را از علاقه و تمایل به دشمنان دین پاک نمائیم و ضمیر ناخودآگاه خود را نیز با انوار تابناک ولایت آل اللّه روشن سازیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به کسانی که خداوند را تشبیه به مخلوق می کنند، می فرمایند:

لَمْ یَعْقَدْ غَیْبُ ضَمیرِهِ عَلی مَعْرِفَتِکَ.(۱۵)

ضمیر پنهان خود را بر معرفت تو پیوند نزده است.

بنابراین انسان نه تنها دارای شعور ظاهر و ضمیر آگاه، بلکه دارای ضمیر غائب و ناخودآگاه نیز می باشد و برای خودسازی و

خودشناسی باید انسان هر دو مرحله ضمیر و شعور را پاکسازی کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که خودشناسی در صورتی واقعیّت پیدا می کند که انسان اعماق وجود خویش را پاکسازی کند . بنابراین پاکسازی ضمیر ناخودآگاه از شرایط و عوامل مهمّ خودشناسی است .

موانع خود شناسی

۱- اعتیاد به کارهای ناپسند راه خودشناسی را مسدود می کند

آیا حیف نیست با بی توجهی به ثروتهای روحی که در وجود ما قرار دارد، از آنها استفاده نکنیم و همچنان آنها را در قید و بند عادتهای بی ارزش نگه داریم؟!

از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام برترین عبادت، غلبه بر عادتهای سوء و ناپسند است؛ زیرا اعتیاد به هر کاری و معتاد شدن به انجام هر برنامه ای، همچون طبیعت دوّم، بر انسان حکومت می کند.

به همین دلیل، حضرت امیرالمومنین علیه السلام عادت را طبیعت دوّم می نامند و می فرمایند:

اَلْعادَهُ طَبْعٌ ثانٍ.(۱۶)

عادت، طبیعت دوّم است.

به این جهت، آنچه را که انسان به آن معتاد شده همانند اموری که طبیعت او بر آن امور قرار دارد، بر انسان حکومت می کند و به همین دلیل، فردی که به اعمال زشت و ناپسند گرفتار و معتاد شده است، اگر خود را از اعتیادهای زشت رهایی بخشد، با فضلیت ترین عبادات را انجام داده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی کوتاه چنین می فرمایند:

اَفْضَلُ الْعِبادَهِ غَلَبَهُ الْعادَهِ.(۱۷)

با فضلیت ترین عبادت، غلبه یافتن بر عادت است.

زیرا بر اثر غلبه بر رفتار زشت و ناپسند، راه برای رسیدن به کمالات روحی باز می شود و وسیله رسیدن به عالی ترین مقامات معنوی فراهم می گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بِغَلَبِهِ العاداتِ أَلْوُصُولُ إِلی أَشْرَفِ الْمَقاماتِ.(۱۸)

غلبه بر عادتها، وصول و دستیابی به شریفترین مقامات است.

نه تنها معتاد بودن به گناهان، بلکه اعتیاد به هر گونه کار ناپسند و بیهوده مانع پیشرفت

در کارهـای مهمّ و رسـیدن به مسائـل حیاتی است. انسان بایـد برای دست یافتن به ارزشـهای روحی از پیروی عادتهای ناپسـند دوری نماید، تا بتواند به مراحل عالی کمال راه یابد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

غَيْرُ مُدْرِكِ الدَّرَجاتِ مَنْ أَطاعَ الْعاداتِ.(۱۹)

کسی که از عادتها اطاعت کند، به درجات عالی راه نمی یابد.

زیرا اعتیاد، همچون زنجیر، انسان را به قید و بند می کشد و راهی برای پیشـرفت و ترقی باقی نمی گذارد، از این رو، راه یافتن به درجات عالی معنوی مشکل، بلکه غیر مقدور می شود.

بنابراین برای راه یافتن به مراحل کمال، دست برداشـتن از هر گونه عادت به امور ناپسند و یا بی ارزش لازم و ضروری است تا انسان بتواند به راحتی به تکامل روحی راه یابد.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

غَيِّرُوا الْعاداتِ تَسْهُلَ عَلَيْكُمُ الطّاعاتِ.(۲۰)

عادتها را تغییر دهید تا طاعتها)ی خداوند(برای شما آسان شود.

از این فرمایش اسـتفاده می کنیم، حربه شـیطان و نفس برای مشـکل نمودن پیروی از دسـتورات خداوند، معتاد نمودن انسان به امور بی ارزش است. انسـان بایـد برای آسـان شـدن پیروی از فرمانهـای الهی، حربه اعتیـاد را از شـیطان و نفس بـاز گیرد، تا به راحتی بتوانـد به پیروی از دسـتورات خداونـد بپردازد و با اسـتفاده از راهنمائیهای مکتب خاندان وحی به مراحل عالی انسانیت راه یابد.

گلی که تربیت ز دست باغبان نگرفت

اگر به چشمه خورشید سر کشد خود روست

هر انسانی دارای سـرمایه های فراوان و هنگفتی است که باید از آنها استفاده کند، ولی عادتهای ناپسند و بی ارزش این سرمایه ها را مصادره می کنند و قدرت و توانایی انسان را، از بهره مند شدن از قدرتها و توانائیهای پر ارج از او باز می گیرند.

انسانی که به عادات ناپسند معتاد شده، همچون شخص

سرمایه داری است که اموال او را مصادره کرده باشند. این چنین انسانی تا ثروت خود را آزاد نسازد، جز حسرت بهره ای از آن ندارد. همان گونه که افراد برای خارج نمودن اموال خود از حالت مصادره فعالیّت و کوشش می کنند، باید برای رها سازی قدرتهایی که عادتهای گوناگون آنها را به قید و بند کشیده و مصادره نموده اند، تلاش نمود.

...

متأسفانه با این که اکنون جامعه بشریت با دست خود توانائیهای عظیم روحی خود را مصادره نموده است، گروهی فقط در تکاپوی رها سازی قدرتهای مادّی جامعه می باشند و گروهی دیگر در مصادره اموال کشورهای ضعیف هستند و با این همه خود را حامیان بشر و مدافعان حقوق بشر می دانند!

۲- خود فراموشی

اشاره

علم و آگاهی انسان اگر از منبع وحی باشد، هر چه بر دانش او افزوده شود، توجه او به تهذیب و پاکسازی نفس بیشتر می شود؛ زیرا علم و دانش اگر بر مبنای صحیح قرار داشته باشد و برای خدا تحصیل شود، با آلودگی نفس سازگار نیست. از این رو هر عالم ربّانی به مخالفت نفس و تهذیب آن می پردازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

كُلَّما اَزْدادَ عِلْمُ الرِّجالِ زادَتْ عِنايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَبَذَلَ فى رِياضَتِها.(۲۱)

هر چه علم مرد بیشتر شود، عنایت و توجّه او به نفسش بیشتر می شود و در ریاضت دادن آن بیشتر توجّه می کند.

بنابراین علم و آگاهی، انسان را به سوی خودسازی و خودشناسی فرا می خواند و از غفلت و فراموشی از مسائل مربوط به نفس باز می دارد.

جهل و ترکِ یاد خدا، دو عامل خود فراموشی

در برابر افراد خود شناخته، کسانی هستند که از شگفتیهای نفس و آثار آن بی خبرند و هیچ گونه علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی ندارند، از این رو نفس خود را به خود وا می گذارند و به تهذیب و تکمیل آن نمی کوشند، و به این جهت از نعمت خودشناسی محروم می مانند.

سنگی و گیاهی که در او خاصیتی هست

زان آدمی به، که در او منفعتی نیست

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَها.(۲۲)

کسی که جاهل به نفس خود باشد، او را به حال خود وامی گذارد .

بنابراین یکی از علل خود فراموشی، جهل و نداشتن علم و آگاهی نسبت به مسائل حیاتی نفس است، و هر چه دانش انسان در پرتو مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام زیادتر شود، بیشتر به این مسائل می پردازد.

مسئله دیگری که در خود فراموشی و رها ساختن نفس، دارای نقش بسیار مهمّ است، گناه

و ترک یاد خدا و آل اللّه است.

همان گونه که می دانیم یاد اهل بیت یاد خدا، و فراموشی آنان فراموشی خدا است؛ زیرا همان طور که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده اند:

إِذا ذُكِرْنا ذُكِرَاللَّهِ.(۲۳)

هر گاه از ما خاندان یاد شود، از خداوند یاد شده است.

ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام و فراموش نمودن آنان ، انسان را از مسائل مهم و حیاتی باز می دارد و از حقائق بزرگ معنوی بی بهره می سازد و به »خود فراموشی« گرفتار می نماید.

خداوند در این باره می فرماید:

»وَلا تَكوُنُوا كَالَّذينَ نَسُوااللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ «(۲۴)

همچون کسانی که خدا را فراموش کرده اند پس خدا نفس آنان را از یادشان برده، نباشید.

پس گناه و فراموش نمودن خدا و دستورات او، انسان را به خود فراموشی گرفتار می سازد.

بنابراین باید برای »خودشناسی« به »خودسازی« بپردازیم و برای »خودسازی« از »خود فراموشی« دست برداریم و برای ترک »خود فراموشی« جهل و نادانی و ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام را کنار بگذاریم. پس علم و دانش و یاد خدا و آل اللّه، انسان را از »خود فراموشی« باز می دارد و با ترک »خود فراموشی« به »خود سازی« می رسیم و با »خود سازی« به »خود شناسی« که راه رستگاری و نجات است، می رسیم. ولی اگر نفس خود را نشناسیم، از راه نجات دور می شویم.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ، بَعُدَ عَنْ سَبيلِ النَّجاهِ وَخَبَطَ فى الضَّلالِ وَالْجَهالات.(۲۵)

هر کس نفس خود را نشناسد، از راه نجات دور می گردد و در گمراهی و نادانیها سیر می کند.

از این جهت درباره عظمت خود شناسی و معرفت نفس، حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

لا مَعْرِفَهَ كَمَعْرِفَتِكَ بِنَفْسِكَ.(۲۶)

هیچ معرفتی همچون معرفت تو، به نفست نیست.

نتیجه بحث

برای پیشرفت و تکامل در مسائل روحی به »خودشناسی« نیاز شدید دارید. آن گونه که از راهنماییهای خاندان وحی می آموزیم: کسی که به مقام »معرفه النفس« و خودشناسی دست یابد، به مقامی بس بلند راه یافته و از نافع ترین نوعِ معارف آگاه شده است.

نفس خود را بشناسید و از قدرتها و تواناییهای آن آگاه شوید. کوشش کنید، نیروهای حیاتی خود را از تسلّط شیاطین رها ساخته و ثروتهای انبوهِ روحی خود را از مصادره بیگانگان نجات دهید!

دشمنان واقعیِ ارزشهای روحی خود را شناسایی کنید و با پیکار با آنان به درجات عالی کمال راه یابید. هویها و هوسها و اعتیاد به زندگانی بی ثمر، خطرناکترین دشمنان روح هستند و نیروهای روحی شما را اسیر خود می سازند.

فکر و اندیشه، اراده و تصمیم، همّت، ایمان و یقین و دیگر قدرتهای مهمّ روح خود را، از اسارت این گونه دشمنان آزاد نمائید و با تقویت این نیروها به »خودشناسی« دست یابید و به سوی درجات کمال و تعالی روح، بپرواز درآئید.

ای نقد اصل و فرع ندانم چه گوهری؟

کز آسمان برتر و از خاک کمتری!

۲علیهم السلام

۲معرفت اهل بیت علیهم السلام

یکی از مباحث مهمّ در بحثهای اعتقادی و معارف، معرفت به مقام امام علیه السلام است. بر همگان لازم و واجب است تا آنجا که می توانند و در حدّ ظرفیّت خویش به مقام ائمّه علیهم السلام پی ببرند و درس امام شناسی بیاموزند. این یک وظیفه عمومی و همگانی است و لزوم آن مسلّم و ثابت است.

امام صادق علیه السلام به شخصی بنام زید می فرمایند:

اَتَدْری بِما اُمِرُوا؟ اُمِرُوا بِمَعْرِفَتِنا، وَالرَّدِّ اِلَیْنا وَالتَّسْلیمِ لَنا.(۲۷)

آیا می دانی مردم به چه چیزی امر شده اند؟ به آنان دستور داده شده، ما را

بشناسند و عقاید را به سوی ما ارجاع دهند و تسلیم ما باشند.

بنابراین یکی از مسائل مهمّی که در باب معارف باید به آن توجّه کامل بنمائیم، معرفت مقام امامان و تسلیم در برابر فرمایشات هدایتگر آنان می باشد. در کلمات معصومین علیهم السلام دقت کنید تا عظمت گفتار آنان را دریابید.

برای افزایش یافتن معرفت به مقام ائمه علیهم السـلام روایت بسیار مهمّ و جالبی را که ابوبصیر از امام باقرعلیه السلام نقل کرده است می آوریم:

قـالَ: دَخَلْتُ الْمَسْـجِدَ مَعَ أَبی جَعْفَرٍعلیه السـلام وَالنّاسُ یَـدْخُلُونَ وَیَخْرُجُونَ فَقالَ لی: سَلِ النّاسَ هَلْ یَرَوْنَنی؟ فَکُلُّ مَنْ لَقَیْتُهُ قُلْتُ لَهُ: أرَأَیْتَ أَباجَعْفَرٍعلیه السـلام؟ فَیَقُولُ: لا وَهُوَ واقِفٌ حَتّی دَخَلَ أَبُو هارُونِ الْمَکْفوُفُ، قالَ: سَلْ هذا، فَقُلْتُ: هَلْ رَأَیْتَ أَباجَعْفَرٍ؟ فَقالَ: أَلَیْسَ هُوَ قائِماً، قالَ: وَما عِلْمُکَ؟ قالَ: وَکَیْفَ لاأَعْلَمُ وَهُوَ نوُرٌ ساطِعٌ.

قالَ: وَسَـمِعْتُهُ یَقوُلُ لِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْاِفْریقیَّهِ: ما حالُ راشِدٍ؟ قالَ: خَلَّفْتُهُ حَیّاً صالِحاً یُقْرِؤُکَ السَّلامُ قالَ: رَحِمَهُ اللَّهُ قالَ: ماتَ؟ قالَ: نَعَمْ، قالَ: وَمَتی؟ قالَ: بَعْدَ خُروُجِکَ بِیَوْمَیْنِ، قالَ: وَاللَّهِ ما مَرَضَ وَلا کانَ بِهِ عِلَّهٌ قالَ: وَإِنَّما یَموُتُ مَنْ یَموُتُ مِنْ مَرَضٍ أَوْ عِلَّهٍ.

قُلْتُ: مَنِ الرَّجُلُ؟ قالَ: رَجُلٌ کانَ لَنا مُوالِیاً وَلَنا مُحِبّاً.

ثُمَّ قـالَ: لَئِنْ تَرَوْنَ اَنَّهُ لَیْسَ لَنـا مَعَکُمْ اَعْیُنٌ نـاظِرَهٌ، اَو اَسْـماعٌ سـامِعَهٌ، لَبِئْسَ مـا رَأَیْتُمْ، وَاللَّهِ لایَـخْفی عَلَیْنـا شَـیْی ءٌ مِنْ أَعْمـالِکُمْ، فَاحْضِروُنا جَمیعاً وَعَوِدُّوا اَنْفُسَکُمْ الْخَیْرَ، وَکوُنوُا مِنْ اَهْلِهِ تُعْرَفوُا فَاِنّی بِهذا اٰمُرُ وُلْدی وَشیعَتی.(۲۸)

ابوبصیر می گوید: با امام باقرعلیه السلام وارد مسجد شدم، و مردم در حال رفت و آمد بودند.

امام علیه السـلام به من فرمودند: از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟! من با هر کس ملاقات کردم و از او سئوال نمودم که آیا امام باقرعلیه

السلام را دیدی؟ می گفت: نه؛ تا آن که فردی نابینا به نام ابوهارون وارد شد.

امام علیه السلام فرمودند: از این مرد سئوال کن. به او گفتم: آیا امام باقرعلیه السلام را دیدی؟

ابوهارون: مگر ایشان اینجا نایستاده اند؟

ابوبصیر: تو از کجا به این حقیقت آگاه شدی؟!

ابوهارون: چگونه به آن علم و آگاهی پیدا نکنم و حال آن که امام علیه السلام نوری است آشکار.

)یار پیشت حاضر و تو از خودی، غایب از او

با خودا، آخر که گم کردی چه می جوئی بگو؟!(

آن گاه ابوبصیر می گوید: شنیدم که امام باقرعلیه السلام به مردی از اهل آفریقا فرمود: حال راشد چگونه است؟ او گفت: از آفریقا که آمدم او زنده و سالم بود و به شما سلام می رساند.

امام باقرعلیه السلام فرمودند: خداوند او را رحمت کند. مرد آفریقایی گفت: او مرد؟!

امام علیه السلام فرمودند: آری.او پرسید: در چه زمانی؟

امام علیه السلام فرمودند: دو روز بعد از آن که تو از آفریقا خارج شدی.

مرد آفریقایی گفت: به خدا قسم راشد نه مریض بود و نه هیچ گونه دردی داشت!

امام علیه السلام به او فرمودند: مگر هر کس که می میرد به خاطر مرض یا درد می میرد؟

ابوبصیر می گوید: از امام علیه السلام سئوال کردم: این مرد آفریقایی کیست؟

امام علیه السلام فرمودند: او فردی از موالیان ما و محبّ ما خاندان است.

آن گاه امام علیه السلام فرمودند: آیا عقیده دارید برای ما با شما چشمانی نظاره گر و گوشهایی شنوا وجود ندارد. چقدر بد است آنچه به آن عقیده دارید! به خدا قسم بر ما هیچ چیزی از اعمال شما مخفی نیست.

پس همه، ما را حاضر در نزد خود بدانید و نفس های خود را به کارهای خیر عادت دهید و اهل کارهای نیک

شوید تا این حقیقت را بشناسید)آن گاه امام علیه السلام فرمودند :(من به آنچه گفتم، فرزندان و شیعیان خود را امر می کنم.

این روایت از روایات بسیار جالبی است که از آن انوار علوم و معارف می تابد.

کسی که خود را در محضر خداوند و در حضور امام خویش می داند و به اعمال نیک خو گرفته، چگونه می تواند به اعمال ناشایست دست زند؟

نکته جالب توجّهی که در این روایت مورد نظر می باشد، این است که امام علیه السلام می فرمایند: ما را حاضر بدانید و نفس خود را به کارهای نیک عادت دهید و نیکوکار شوید؛ زیرا این لازمه حضور در محضر خداوند و امام علیه السلام است.

آنچه را که امام باقرعلیه السلام برای اعتقاد به حضور، مهم می دانند؛ خو گرفتن نفس، به آداب و اعمال نیک است. انسان در این هنگام به مقام معرفت و درک امور غیبی و نامرئی نائل می شود، گرچه از بعضی از حواسّ پنجگانه - مانند ابوهارون - محروم باشد.

بنابراین خو گرفتن نفس به امور نیک و پسندیده، انسان را برای حالت حضور آماده می کند و دیدگان باطنی او را همانند ابوهارون، برای معرفت به حضور امام علیه السلام می گشاید. اینجا مقامی است که گاه نابینایان بینا می شوند؛ همان گونه که ابوهارون نابینا، بینا بود.

گوشه ای از معارف

دریاهای بیکران معانی، و اقیانوسهای ژرف معارفِ الهی در کلمات کوتاه و پر محتوای خاندان وحی یافت می شود. با رجوع به این گونه گفتارهای بی نظیر، می توانید در بحار معارف غوطه ور شده و با تابش انوار تابناکی که از سرچشمه وحی می تابد، قلب خود را روشن و منوّر سازید و با توشه گیری از گلستان معارف اهل بیت علیهم السلام، خوشه چین

گلهای رنگارنگ معانی قرآن و علوم و حِکَمِ خاندان وحی شوید.

اینک نمونه ای از این گونه کلمات را می آوریم؛ تا با تدبّر در آن، قلب خود را صفا بخشیده و شور و نشاطِ معنوی را در اعماق جان خود قرار دهید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

کُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ.(۲۹)

هر چه شناخته شده، بنفسه ساخته شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گفتار را در باب خداشناسی فرموده اند، یک کلام کلّی است که از آن نتیجه های فراوان می توان گرفت.

برای توضیح آن می گوئیم: هر چه را که انسان می شناسد، در سطح فکر، اندیشه و برداشتهایی است که در حدود تشخیص و میزان درک خود بدست می آورد و همانند عکسی است که از انسان یا منظره و طبیعت گرفته می شود؛ هر چه دوربین انسان بهتر و قویتر باشد، بهتر می تواند از آن موجود عکس بگیرد و عکسی که می گیرد خصوصیات آن را بهتر نشان می دهد. ولی هر چه باشد، عکس آن شی ء است نه خود آن شی ء، و نمی توان عکس آن شی ء را حقیقت و ذات آن شی ء دانست؛ زیرا عکس، هر چه زیبا و گویا باشد، عکسِ آن شی ء است نه حقیقت آن.

در باب معارف و شناخت خدا و اهل بیت علیهم السلام نیز این مسئله جریان دارد؛ زیرا هر چه ما به عظمت و قدرت خداوند پی ببریم و هر چه اهل بیت علیهم السلام را بهتر بشناسیم، باز به وسیله فکر و اندیشه و عقل محدود خود به عظمت آنان پی برده ایم پس باورهای اعتقادی ما در حدّ ظرفیّت ماست و در واقع عظمت آنان را در محدوده فهم خود درک می کنیم.(۳۰)

برای آن که معرفت ما بهتر و کاملتر باشد و آنچه

را که در ذهن و فکر خود آن را می سازیم و پرورش می دهیم، بیشتر به حقیقت و واقعیت نزدیک باشد، باید عقاید و معارف خود را از مکتب وحی بیاموزیم و با بهره گیری از گفتار حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام در جستجوی حقائق باشیم و تسلیم فرمایشات آنان باشیم، گرچه در سطح فهم ما نباشد؛ تا آئینه دل را با کلمات هدایتگر آنان صیقل دهیم و گرنه تیرگیِ نفس، کار خود را می کند و انسان را به تباهی و گمراهی می کشاند.

آشنایی با عقاید و معارف اهل بیت علیهم السلام و تسلیم بودن در برابر آنان، نفس را صفا می دهد و اعماق ضمیر ناخودآگاه را با انوار تابناک آنان روشن می سازد و اگر تکامل یابد، از اندیشه ها و باورهای اشتباهی که از کودکی در اعماقِ حافظه او قرار دارد، - بلکه از تمامی اعتقادات غیر صحیحی که طبق قانون وراثت به وسیله ژنها از نسلهای گذشته در نفس قرار گرفته - پاک سازی می کند.

معارف را از چه راهی بیاموزیم

آشنایی با معارف راه سعادت و نیکبختی است؛ ما باید آنها را از سرچشمه وحی بیاموزیم تا قلب خود را با انوار تابناک آنها روشن کنیم؛ و از کسانی که عقاید خود را از مکتب وحی نیاموخته اند، بپرهیزیم. اگر ما به گفتار آنان گوش فرا داده و در جستجوی عقاید آنان باشیم، از صراط مستقیم دور خواهیم شد و بر اثر پیروی کردن آنان، در بیابان خشک و بی آب گرفتار سراب خواهیم شد و در دریای بیکران الفاظِ تهی از معنی، گرفتار گردابِ مرگبار کلمات آنان شده و به تباهی کشیده می شویم.

پس همین بهتر که از اوّل برای شناخت معارف و عقاید صحیح،

به سفیران الهی – که گفتار آنان از سرچشمه وحی گرفته شده – روی آوریم و از راهنمائیهای آنان سود جوئیم و فرمایشات آنان را بر دیده نهاده و در سویدای قلبِ خود جای دهیم؛ زیرا که آنان، راهِ هدایت به سوی معارف الهی هستند.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

بِنا اِهْتَدُوا السَّبیلَ اِلی مَعْرِفَهِاللَّهِ.(۳۱)

)ملائکه مقرّب(به وسیله ما به راهِ شناخت خداوند هدایت شده اند.

از گذشته تاکنون که روزگار تیره غیبت ادامه دارد، انسانها از یک میلیاردم نیروهای مغزی خود استفاده می کنند! و بقیّه آن بدون استفاده باقی می ماند.(۳۲)

در اینجا این سئوال به ذهن می آید: انسانی که نمی تواند از تمامی نیروهای مغزی خود استفاده کند و قدرت شناسائی آن را ندارد، چگونه می تواند با یک میلیاردم نیروی مغزی خود، بدون بهره گیری و استفاده از راهنمائیهای صاحبان وحی، به معارف عالی راه یابد و خدای جهان آفرین را بشناسد؟!

پس همان بهتر که خود را تسلیم فرمایشات شاهدان خلقت قرار دهیم و با غرور و خودفریبی، دیگران را نفریبیم و فریب دیگران را نخوریم.

مگر خداوند در قرآن مجید نفرموده است:

»یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنوُا اتَّقوُاللَّهَ وَکوُنوُا مَعَ الصَّادِقینَ «(۳۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بپرهیزید و با صادقین باشید.

چگونه امکان دارد انسان دارای ایمان و تقوا باشد و بنا به فرمان این آیه شریفه با معصومین علیهم السلام باشد، ولی اعتقادات خود را از مکاتب بیگانه بیاموزد؟!

آیا این معنای معیّت و هماهنگی است؟ آیا این معنای پذیرش مقام ولایت و پیروی از مکتب خاندان وحی است؟!

خداوند می فرماید:

»مِنَ الْمُؤْمِنینَ رِجالٌ صَدَقوُا ما عاهَدوُااللَّهَ عَلَیْهِ «(۳۴)

بعضی از مؤمنین مردانی هستند که راست گفته اند بر آنچه

را که خداوند از آنان پیمان گرفته است.

آری همان گونه که قرآن مجید فرموده است؛ تنها بعضی از افرادی که پذیرای ایمان شده اند، بر عهدی که از روز ازل بسته اند باقی می مانند؛ ولی عدّه ای دیگر آگاهانه یا ناخودآگاه از صراط مستقیم دور می شوند و به سوی دامهای شیطان راه یافته و گرفتار بافته های او می شوند و اندک اندک احترامی که باید نسبت به خاندان وحی و فرمایشات آنان داشته باشند کم می شود.

آیا این معنای پیروی از راهنمائیهای قرآن و اهل بیت علیهم السلام است؟ آیا اینان نیز همچون دیگران، حدیث مشهور ثقلین را نادیده گرفته و آن را از یاد برده اند؟!

بنابراین ما باید عقاید و معارف را از قرآن مجید و از طریق اهل بیت علیهم السلام بیاموزیم و حقائق را از راهی که آنان راهنمایی نموده اند فرا گیریم؛ زیرا با قیاس و رأی شخصی نه تنها نمی توانیم به معارف و حقایق دست یابیم؛ بلکه به بیراهه نیز کشیده می شویم و در گمراهی و ضلالت سرگردان خواهیم ماند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

مَنِ اعْتَمَدَ عَلَى الرَّأْيِ وَالْقِياسِ فى مَعْرِفَهِ اللَّهِ ضَلَّ وَتَشَعَّبَتْ عَلَيْهِ الْأُمُورُ.(۳۵)

کسی که در معرفتِ خداوند به رأی و قیاس اعتماد کند، گمراه می شود و امور بر او پراکنده)و مشتبه(می شود.

بنابر این با رأی و قیاس و احتمال، نمی توان به معرفت خدا رسید؛ زیرا معرفتی که از راه رأی و قیاس بدست آید، به گمراهی پایان می یابد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

رُبَّ مَعْرِفَهٍ اَدَّتْ اِلَى التَّضْليلِ.(۳۶)

چه بسا معرفتی که)انسان را(به گمراهی می کشاند.

ممکن است در مکاتبی ، معارف و حقایقی نیز وجود داشته باشد ولی اگر سرانجام آن ، گمراهی باشد چه سودی دارد

؟

بنابراین آنان که به خودبینی گرفتارنـد و خود را واصل به ذات می دانند و از عبادت و دعا خود را بی نیاز می بینند، از معرفت بهره ای نبرده اند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

لایَقْبَلُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ عَمَلًا اِلاَّ بِمَعْرِفَهٍ وَلامَعْرِفَهَ اِلاَّ بِعَمَلٍ، فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ مَعْرِفَتُهُ عَلَی الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ یَعْمَلْ فَلا مَعْرِفَهَ لَهْ، اِنَّ الْاِیمانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ.(۳۷)

خداوند عملی را نمی پذیرد، مگر این که با معرفت انجام شده باشد و معرفتی وجود ندارد، مگر با عمل توأم باشد. پس کسـی که دارای شـناخت هست؛ معرفت او، او را به سوی عمل، راهنمایی می کند و کسی که عمل نکند، معرفتی برای او نیست. زیرا که ایمان بعضی از بعض دیگر بدست می آید.

بنابراین دست کشیدن از عبادت و ترکِ فعالیّت، گواه بر داشتن معرفت نیست، بلکه نشانه معرفت، عمل و رفتار بر طبق معارف صحیحی که انسان آموخته است، می باشد.

آنـان که به مقـام عـالی معـارف راه می یابنـد و قلب خود را بـا کسب معارف نورانی می سازنـد، هر چه مراحل عالیتری را می پیماینـد و عظمت خداونـد را بیشـتر می یابنـد، خود را در برابر خداونـد و آل اللّٰه علیهم السـلام کوچکتر می بیننـد و تقصـیر و کوتاهی خودشان بیشتر در نظرشان جلوه گر می شود.

حضرت امام سجّادعلیه السلام می فرمایند:

جَعَلَ مَعْرِفَتَهُمْ بِالتَّقْصیرِ شُکْراً.(۳۸)

)خداوند(معرفت)عارفین(را به تقصیرشان، شکر قرار داده است.

آنـان هر چه در مقـام عرفـان عروج می کننـد، بیشتر به عظمت خـدا و تقصـیر و کوتـاهی خود پی می برنـد. افرادی که خود را واصل به ذات می دانند، بهتر است با معرفتِ نفس از عجب و خودبینی دست بردارند.

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

سُدَّ سَبیلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَهِ النَّفْسِ.(۳۹)

راه خودبینی را با معرفتِ نفس مسدود کن.

مایه

تعجّب است! کسی که روح و نفس خود را نشناخته و حتّی از جسم خود اطلاعی ندارد، و از مغز و خون و سایر موادّ بدن خود آگاهی درستی ندارد؛ چگونه می تواند به معارف عالی الهی راه یابد و ذات خدای جهان آفرین را بشناسد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَجْهَلُ نَفْسَهُ کَیْفَ یَعْرِفُ رَبَّهُ؟(۴۰)

درشگفتم! کسی که نفس خود را نمی شناسد چگونه خدای خود را می شناسد؟!

این گونه افراد، عجب و تکبر یا خودبینی و خودفروشی را با خودسازی و خودشناسی اشتباه گرفته اند! با این همه، به ارشاد و دستگیری خلق نیز می پردازند!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَجِبْتُ لِمَنْ یَتَصَّدی لِإِصْلاحِ النّاسِ وَنَفْسُهُ أَشَدُّ شَیْ ءٍ فِساداً.(۴۱)

در شگفتم از کسی که عهده دار اصلاح مردم می شود، ولی نفس خودش از نظر فساد، از هر چیزی سخت تر است!

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

»أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ «(۴۲)

آیا مردمان را امر به نیکی می کنید، ولی نفسهای خود را فراموش می کنید؟!

پس همان بهتر که این گونه افراد از دلسوزی برای دیگران دست بردارند و به خودسازی خودشان بپردازند. خداوند بزرگ می فرماید:

»عَلَیْکُمْ اَنفُسُکُمْ لایَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُم «(۴۳)

بر شما باد به نفس های خودتان، هرگاه هدایت شدید آن کس که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَیُّهَا النَّاسُ عَلَیْکُمْ بِالطَّاعِهِ وَالْمَعْرِفَه بِمَنْ لاتَعْذِرُونَ بِجَهالَتِهِ.(۴۴)

ای انسانها، بر شما باد به اطاعت)خداوند(و شناخت، نسبت به کسی که اگر آن را نشناختید، عذری از شما پذیرفته نیست.

شناخت عارف نماها

از شرایط مهمّ و ضروری برای کسب معارف و رسیدن به مقام معرفت، آگاهی از حال افرادی است که از معارف و حقائق

بوئی نبرده و خود را در مقام ارشاد و هدایت خلق قرار

می دهند.

چگونه ممکن است انسان به معارف عالیه راه یافته باشد؛ در حالی که نسبت به گمراهی و ضلالت دشمنان دین، تشکیک می کند؟!

برای رسیدن به معارف، باید گمراهی مدّعیان دروغین روشن باشد تا انسان فریفته ادّعاهای آنان نشود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

وَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّی تَعْرِفُوا الَّذی تَرَکَهُ، وَلَنْ تَأْخُذُوا بِمیثاقِ الْکِتابِ حَتَّی تَعْرِفُوا الَّذی نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّکوُا بِهِ حَتَّی تَعْرِفُوا الَّذی نَبَذَهُ.(۴۵)

بدانید که شما راه هدایت را نمی شناسید، تا بشناسید کسی که آن را ترک کرده است، و به پیمان قرآن عمل نمی کنید تا وقتی که پیمان شکن را بشناسید، و تمسّک به آن نمی جوئید تا وقتی که بشناسید کسی که آن را رها کرده است.

شمس درخشنده چو پنهان شود

شب پره بازیگر میدان شود

بسیاری از کسانی که در پی عرفان و معرفت می گردند، به یافتن اندیشه های عرفانی اکتفا می نمایند و با پرشدن اذهانشان از مسائل روحی، به گمانشان در عالم ملکوت سیر می کنند! در حالی که جایگاه معرفت، ذهن و اندیشه نیست و افکار عرفانی در صورتی که از قلب و باطن برنخیزد؛ به جز غرور و منیّت حاصلی ندارد.

باطن این گونه افراد، از سیاهی شب تاریکتر است؛ زیرا که معرفت در دلِ آنان جای نگرفته و قلبشان را روشن نساخته است و نور پر فروغ معرفت در باطن آنان تجلّی نکرده است.

دمی با حق نبودی چون زنی لاف شناسایی

تمام عمر با خود بودی و نشناختی خود را

شناخت عارفان

کسی از عرفان و معارف الهی بهره مند است که پس از درک مسائل عرفانی، تحوّلی نشاط آفرین و روشنی بخش در باطن خود بیابد، مگر نه اینست که حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اِذا تَجَلّی

ضِیاءُ الْمَعْرِفَهِ فی الْفُؤادِ هاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ، وَاِذا هاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ اِسْتَأْنَسَ ظِلالَ الْمَحْبوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبَ عَلی ما سَواهُ.(۴۶)

آن گاه که نور معرفت در قلب کسی تابناک گردد، نسیم محبّت وزیدن می گیرد. و آن گاه که نسیم دوستی بوزد، به سایه محبوب انس می گیرد و او را بر غیر او برمی گزیند.

بنابر این، اکتفا نمودن به افکار و اندیشه های عرفانی و پر ساختن ذهن از مسائل روحی کار ساز نیست؛ زیرا از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام، کسی از معارف و مسائل عرفانی برخوردار است که بر مبنای کتاب و سنّت، معارف را در قلب خود جای داده باشد؛ نه در ذهن و اندیشه خود. بدیهی است در صورتی که معارف در قلب انسان جای گرفته باشد - نه در ذهن و زبان او - تحوّلاتی مهم در روحیه و رفتار و گفتار او ایجاد می کند.

از نشانه های مهم معرفتِ صحیح، تهذیب نفس و رها شدن از هواهای ناشایست است. انسانی که به معارف صحیح پی برده و با حکمت و معارف اهل بیت علیهم السلام آشنایی پیدا کرده، از جهان فانی و تمایلات نفسانی دور می شود و اراده اش به سوی عالم معنی کشیده می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ اِنْصَرَفَتْ عَنِ الْعالَمِ الْفانی نَفْسُهُ وَهِمَّتُهُ.(۴۷)

کسی که معرفت او صحیح است، نفس او و همّت او از جهان فانی روی گردان است.

بنابراین کسانی که همّت آنان در جمع ثروت و اندوختن اموال می باشد - که سرانجام وبال آنان است - چگونه می توانند از معرفت صحیح برخوردار باشند؟!

مگر نه این است که معرفت از امور قلبی است نه ذهنی؟! در این صورت اگر کسی امواج انوار

معارف، قلب او را فرا گرفته باشد؛ چگونه می تواند غرق در امیال دنیوی و شهوات نفسانی باشد و همّت و اراده اش در خدمت هوای نفس باشد؟!

مگر نه این است که حضرت امام سجّادعلیه السلام می فرمایند:

... اِنَّما اَهْلُ الدُّنْیا یَعْشِقُونَ الْاَمْوالَ.(۴۸)

همانا اهل دنیا، به مالها عشق می ورزند!

کسی که قلبش را عشق به مال و بهره های مادّی مانند شهرت و ریاست دنیا فراگرفته است، چگونه می تواند آن را سرشار از انوار علوم خاندان وحی، و تابناک از معارف عالی اهل بیت علیهم السلام بنماید؟

از صفات عارفان

بر اثر معرفت و تابش انوار معارف در قلوب عارفان، فکر و اندیشه آنان به سوی خداوند جذب می شود و توجّه آنان به سوی خداوند مهربان جلب می گردد. از این جهت اگر چه آنان در میان مردم و با مردم زندگی می کنند؛ ولی همیشه خود را در محضر خداوند می بینند.

حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

اَلْعارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ.(۴۹)

عارف، به ظاهر با مردم است؛ ولی قلب او متوجه به خداوند می باشد.

ببینید! عرفان و عارفی را که اهل بیت علیهم السلام معرّفی می کنند، با عرفان بافی کسانی که می خواهند توجّه همه مردم را به سوی خود جلب کنند، چه قدر تفاوت می کند.

از نظر مکتب اهل بیت علیهم السلام، صاحبان معرفت نه تنها با تمامی وجود متوجّه به خداوند هستند؛ بلکه خدا، روح و روان آنان را به معرفت خویش مأنوس می سازد.

در مناجات انجیلیه حضرت امام سجّادعلیه السلام آمده است:

وَاَنَسْتَ نُفُوسَهُمْ بِمَعْرِفَتِکَ.(۵۰)

نفوس آنان - سالکین الی اللَّه - را به معرفت خود مأنوس نموده ای.

بر اثر انس به معارف، معرفت آنان کم کم افزایش می یابد و این افزایش همچنان ادامه می یابد تا بر اثر آن به مقامات

عالی معرفت، راه می یابند. این گونه عارفان را »علوی« می نامند. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَلْمُؤْمِنُ عَلَوِیٌّ لِأَنَّهُ عَلا فِی الْمَعْرِفهِ.(۵۱)

مؤمن علوی است؛ زیرا که او در معرفت به مقام عالی راه یافته است.

در این هنگام انوار تابناک معارف تمامی وجود او را فرا می گیرد و از درخشش معارف الهی روح و روانش صفا و آرامش می یابد و در دریای علوم به گنجینه های پر بهاء و ارزنده دست می یابد و در دریای معارف شناور می گردد.

به این گونه، همیشه بر گوهرهای گرانبهای معارفِ خویش می افزاید، تا گنجینه اسرار الهی می شود و آنها را چون امانتی پرارزش در قلب خود نگهداری می کند.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اَلْعارِفُ اَمینُ وَدائِعِ اللَّهِ وَکَنْزُ اَسْرارِهِ.(۵۲)

عارف، امانت دار ودیعه های الهی و گنجینه اسرار خداوند است.

بنابراین آنان که به مقام والای عرفان حقیقی راه یافته اند و در راه عرفانِ واقعی سلوک نموده اند، چگونه می توانند هر رازی را به ارزانی بفروشند و هر گنجی را در اختیار افراد رنج ندیده بگذارند؟!

همنشینی با صاحبان معرفت

برای آشنایی با معارف، و به دست آوردن شناختِ صحیح عقاید مکتب اهل بیت علیهم السلام، همنشینی و سخن گفتن با افرادی که در معارفِ دین زحمت کشیده و رنج برده اند، اثری فراوان دارد. به همین جهت در فرمایشات ائمّه اطهارعلیهم السلام ما را سفارش به مجالست با این گونه افراد نموده اند.

حضرت امام سجّادعلیه السلام می فرمایند:

جالِسُوا اَهْلَ الدّینِ وَالْمَعْرِفَهِ.(۵۳)

با اهل دین و معرفت مجالست کنید.

بر اثر همنشینی با صاحبانِ معرفت، آگاهی و شناخت واقعی انسان نسبت به حقایق دین افزوده می شود و سخنانی که از اعماق جان آنان بر می خیزد، در وجود انسان اثر می نماید.

بنابراین یکی از راه های مهم و بسیار مؤثّر برای آشنایی با

معارف، همنشینی با بزرگان دین و معرفت است. به این وسیله می توانید روح خود را با شنیدن سخنان آنان صفا دهید و با عقاید و معارف خاندان وحی آشنا شوید. زیرا اینان شیعیان واقعی و پیروان راستین اهل بیت علیهم السلام هستند و کسی که پیرو واقعی این خاندان باشد، مردم را – نه به سوی خود – بلکه به سوی علوم و معارف و حقوق اهل بیت علیهم السلام فرا می خواند.

پس با اهل دین و معرفت همنشینی و مصاحبت کنید تا از معارف الهی این خاندان آگاه شوید.

حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی

آنان که به مسائل عرفانی روی می آورند، برای نجات از گرفتار شدن به حالات استثنائی و غیر متعارف باید در حفظ تعادل و هماهنگی در حالات عرفانی بکوشند.

به این جهت بزرگان، نفرت را که یک حالت منفی است و نسبت به مسائل منفی باید وجود داشته باشد، با شور و شوق که حالت مثبت است و در مسائل مثبت باید وجود داشته باشد، هماهنگ می کنند. زیرا لازمه پیشرفت در امور معنوی تعادل و هماهنگی است.

همان گونه که برای روشن شدن لامپ باید سیم منفی و مثبت، هر دو وجود داشته باشد؛ برای روشنائیهای معنوی نیز باید حالات مثبت و منفی با هم هماهنگ باشند و از هر یک در مورد خود استفاده شود.

پس همان گونه که ولایت اهل بیت علیهم السلام در قلب ما باید وجود داشته باشد، برائت و بیزاری از دشمنان ولایت نیز باید در قلب ما وجود داشته باشد.

همان گونه که نسبت به اشرار و ظالمین باید دارای حالت نفرت باشیم؛ نسبت به نیکان و ابرار باید دارای حالت شوق و اشتیاق باشیم، به همین خاطر

عارفـان واقعی دل زدگیهـا و حـالت تنفّری را که از وضع جـامعه و جهان دارنـد، با شوق و نشاط در مسائل معنوی هماهنگ و متعادل می کنند تا موجودی خشک و بی نشاط نسبت به همه چیز بار نیایند.

به این دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شوق را از حالات شخصی عارف معرّفی می نمایند و می فرمایند:

الشَّوْقُ خُلْصانُ الْعارِفینَ.(۵۴)

شوق، برگزیده عارفان است.

گر چه آنان به خاطر برخورد با مسائل نفرت انگیزی که روح لطیف آنان را می آزارد، دچار کسالت و گرفتگیهای روحی می شوند؛ ولی آنها را بوسیله شوق و نشاط از خود دور می کنند و به این وسیله در خود حالت تعادل و هماهنگی ایجاد می کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف انسان مؤمن به »همّام« فرمودند:

تَراهُ بَعیداً کَسِلُهُ، دائِماً نَشاطُهُ.(۵۵)

کسالت را از او دور و نشاط را همیشه با او می بینی.

به این جهت در مکتب اهل بیت علیهم السـلام به ما آموخته انـد: ناامیدیهایی که به خاطر گناهان در ما ایجاد شده؛ با نشاط، به وسیله توجّه به عفو خداوند جبران کنیم. در دعائی که بعد از دو رکعت نمازی که در روز جمعه وارد شده آمده است:

اِنْ اَقْنَطَتْنی ذُنُوبی نَشَّطَنی عَفْوُکَ.(۵۶)

اگر گناهان من، مرا به ناامیدی بکشاند، عفو تو مرا به نشاط وا می دارد.

شناخت مسئله بسط و قبض نفس، از مسائل بسیار مهم در حالات روحی و عرفانی است که توجه به آن لازم و ضروری است.

انسـان بر اثر گنـاه قبض و گرفتگی به او دست می دهـد و بر اثر توجه به عفو و گـذشت خداونـد، - چون عفو خداونـد سـرور آفرین و نشاط آور است - حالت »بسط« به او دست می دهد.

بنابراین به هنگام گناه باید به توبه و عفو خداوند

روی آورد تـا تعـادل و همـاهنگی میـان حـالت قبض و بسط ایجاد شود. توجه به عفو خداونـد، حالت قبض را از بین می برد و چون سرور آفرین است، حالت بسطِ نفس ایجاد می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلسُّرُورَ یَبْسِطُ النَّفْسَ وَیَثیرُ النَّشاطَ.(۵۷)

سرور، به نفس حالت بسط و گشایش می دهد و نشاط را بر می انگیزاند.

پس اگر از کسـی گناهی سـر زد، باید حالت گرفتگی و قبض آن را به وسـیله سروری که با توجه به عفو خداوند به دست می آید، متعادل نماید تا مایه »قنوط« و ناامیدی و تکرار گناه نشود.

بنابراین، لزوم حفظ تعادل حالات روحی روشن شد. افرادی که مایل به پرواز روح هسـتند، باید توجّه داشـته باشند که پرواز با دو بـال صورت می گیرد و گرنه سـقوط حتمی است. پس برای آن که از دو بـال اسـتفاده کنیـد، تعـادل و همـاهنگی میـان دو حالت متقابل را در خود ایجاد کنید.

نتیجه بحث

معارف را از مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السـلام بیاموزید و اعتقادات خود را بر مبنای تعالیم وحی قرار دهید و از پندارها و آراء و أوهام بشری بپرهیزید. این است راه صحیح برای شناخت معارف و درک عقاید آسمانی.

بنابراین سعی کنید اندیشه های عرفانی و اعتقادات دینی خود را از سرچشمه وحی فرا گیرید و از مکتب خاندان رسالت، درس حکمت بیاموزید.

از عـارف نمایـانی که ادّعـای وصول می کننـد و ترک آداب و رسوم می نماینـد، پرهیز کنیـد. نشانه ها و آثار معارفِ بلنـد را بیاموزید و با صفات و خصال عارفان حقیقی که انوارِ معرفت در اعماق وجودشان تابیده است، آشنا شوید.

در حالات عرفانی، تعادل و هماهنگی را کاملاً رعایت کنید و به حالت قبض، بسط، حزن و نشاطِ

روحی توجّه داشته باشید تا از زندگی متعادل برخوردار باشید.

روایت ابوبصیر را مورد مطالعه و دقّتِ بیشتر قرار دهید و با معارف و اسرار آن، جان خود را صفا دهید.

فردا که زوال شش جهت خواهد بود

قدر تو به قدر معرفت خواهد بود

۳عبادت چیست؟

عبادت چیست و چه برنامه هائی را می توان برنامه عبادی نامید؟ این سئوال مهمّی است که گاهی ذهن بعضی از افراد را به خود مشغول می کند. گر چه ممکن است عده ای عبادت را به معنای نماز و روزه و منحصر به اموری امثال اینها بدانند، ولی با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام و استفاده از راهنمائیهای آنان متوجّه می شویم، عبادت منحصر به انجام دادن نماز و روزه نیست؛ زیرا عبادت به معنای بندگی خداوند است و بندگی خدا در صورتی محقّق می شود که انسان آنچه را که خداوند از او می خواهد، انجام دهد و خواسته خداوند فقط این نیست که به نماز و روزه بپردازیم و در کثرت انجام آنها بکوشیم.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این باره می فرمایند:

لَیْسَتِ الْعِبادَهُ کَثْرَهَ الصَّلاهِ وَالصِّیامِ، وَإِنَّمَا الْعِبادَهُ کَثْرَهُ التَفَکُّرِ فی أَمْرِاللَّه.(۵۸)

عبادت، زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن نیست. همانا عبادت، تفکّر بسیار در امر خداوند است.

عبادت، انجام خواسته های خداوند است و از این راه انسان می تواند به مقام عبودیّت برسد و چیزی که ملاکِ رسیدن به مقام بندگی است، ارزش عبادت است و اعمال و عبادات زیاد، از شرایط ضروری و حتمی برای نیل به درجات عالی معنوی نیست. زیرا اهمیت اعمال و عبادات به زیادی آنها نیست، بلکه به ارزش آنهاست. و عبادات در صورتی دارای ارزش فراوان هستند که دارای تأثیر فراوان باشند،

و بتوانند در باطن و سریره انسان تحوّل ایجاد کنند. بنابر این اهمّیت عبادات به تحوّلی است که در نفس عبادت کنندگان ایجاد می نمایند.

با این بیان، روشن می شود که اولیاء خداوند که در نفس خود تحوّل ایجاد نموده و از قدرتهای معنوی بهره مند شده اند، ملاکِ موفّقیت آنان، تأثیر زیاد عبادتهای آنها بوده است نه کثرت عبادت آنان؛ اگر چه در موارد بسیاری، تأثیر فراوان عبادات بستگی به کثرت آنها دارد، ولی این یک قانون کلّی نیست.

دلیل ما بر این حقیقت، روایتی است که جناب مفضّل که از خواصّ اصحاب امام صادق علیه السلام بوده، نقل کرده است. او می فرماید:

كُنْتُ عِنْدَ أَبی عَبْدِاللَّهِ علیه السلام فَذَكَرْنَا الْأَعْمالَ، فَقُلْتُ اَنَا ما أَضْعَفَ عَمَلی؟! فَقالَ: مَهْ اِسْتَغْفِرِاللَّهَ، ثُمَّ قالَ لی: اِنَّ قَليلَ الْعَمَلِ مَعَ التَّقْوی خَيْرٌ مِنْ كَثيرٍ بِلا تَقْوی. قُلْتُ: كَيْفَ يَكوُنُ كَثيرٌ بِلا تَقْوی؟ قالَ: نَعَمْ مِثْلُ الرَّجُلِ يُطْعِمُ طَعامَهُ، وَيُرفِقُ جيرانَهُ وَيَوَطِّئُ رَحْلَهُ، فَاِذا ارْتَفَعَ لَهُ الْبابُ مِنَ الْحَرامِ دَخَلَ فيهِ، فَهذَا الْعَمَلُ بِلا تَقْوی، وَيَكُونُ الْآخَرُ لَيْسَ عِنْدَهُ فَإِذا ارْتَفَعَ لَهُ الْبابُ مِنَ الْحَرامِ لَمْ يَدْخُلْ فيهِ.(۵۹)

من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم از اعمال، سخن به میان آمد. من گفتم: چقدر اعمال من اندک است؟! در این هنگام امام صادق علیه السلام فرمودند: ساکت باش و استغفار کن. آن گاه به من فرمودند: عمل اندکی که همراه با تقوا باشد، از عمل بسیاری که تقوا در آن نباشد، بهتر است. گفتم: مگر می شود شخصی اعمال زیاد را بدون تقوا انجام دهد؟

حضرت فرمودند: آری مانند این که شخصی غذای خود را به دیگران اطعام کند، و با همسایگانش به نیکی رفتار کند و وسائل مسافرت آنان را

فراهم نماید، ولی هر گاه راه حرامی برای او گشوده شود در آن داخل شود. این عملی است که در آن تقوا نیست و فرد دیگری این گونه اعمال زیاد را ندارد، ولی آن گاه که راه حرامی برایش گشوده شود، در آن وارد نمی شود.

این گونه عمل همراه با تقوا است و این گونه انسان دارای صداقت در عبادت است.

عبادت باید صادقانه باشد

بنابراین کثرت عبادت، ملاک اهمیّت آن نیست؛ بلکه ملاک، ارزش عبادت و تأثیر آنست اگرچه عبادت اندک باشد. اگر عبادت صادقانه باشد، اثرات فراوانی در بردارد؛ به این جهت ما باید در همه کارها بالأخص امور معنوی، با صداقت گام برداریم و از غرض ورزی و حسابهای شخصی دست بکشیم و با صفا و صداقت بی آنکه غلّ و غشّی وجود داشته باشد، به کار خود بپردازیم.

پاکسازیِ دل از هر گونه غلّ و غشّ و بدست آوردن صداقت، از ویژگی های شیعیان است. حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ شيعَتَنا مَنْ سَلُمَتْ قُلوُبُهُمْ مِنْ کُلِّ غَشٍّ وَدَغَلٍ.(۶۰)

براستی که شیعیان ما، کسانی هستند که دلهایشان از هر گونه غلّ و غشّی پاک باشد.

وجود غلّ و غشّ در نیّتها، رفتار انسان را سبک و بی ارزش می کند. از این جهت باید سعی کنیم هر گونه عبادت را صادقانه انجام دهیم و با اراده و تصمیم جدّی هر گونه غرض ورزی و غلّ و غشّ را از قلب خود دور کنیم.

یکی از راه های پاکسازی دل از غلّ و غشّ، فرستادن صلوات بر محمّد و آل محمّد صلوات اللّه علیهم اجمعین است(۶۱) و یکی از علل تأکید بر فرستادن صلوات قبل از دعاها، زدودن غلّ و غشّها و بدست آوردن صداقت و درستی است.

برنامه ای که

کوشش و تلاش در آن بر مبنای صداقت نباشد و بر اساس تظاهر و خود نمایی باشد، نه تنها دارای هیچ گونه قیمتی نیست؛ بلکه گناهی است بزرگ، ولی عبادتی که صادقانه باشد راهی بسیار مؤثّر برای تقرّب به خداوند است. زیرا تلاش و کوشش در انجام عبادات اگر صادقانه باشد؛ بدی هائی را که در نفس انسان ریشه دوانده است ویران ساخته و نابود می نماید، و از این راه انسان را به خدا نزدیک می کند.

عبادت و رسیدن به مقام بندگی و عبودیّت، صراط مستقیم است. ما باید بوسیله عبادت خداوند، در صراط مستقیم گام برداریم. خداوند می فرماید:

»إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدوُهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقیم «(۶۲)

بدرستی که اللَّه، اوست پروردگار من و پروردگار شما، پس او را عبادت کنید، این است صراط مستقیم.

بنابر این انسان می تواند با عبادت و بندگی خداوند در صراط مستقیم او قرار گیرد و از تسلّط شیاطین رهایی یابد.

گام برداشتن در این راه و مداومت بر آن، خود دلیل بر سعادت انسان و نجات اوست. این حقیقتی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را این گونه بیان فرموده اند:

دَوامُ الْعِبادَهِ بُرْهانُ الظَّفَرِ بِالسَّعادَهِ.(۶۳)

مداومت بر عبادت، دلیل بر ظفر یافتن انسان به سعادت است.

زیرا انسان به وسیله عبادت و حفظ شرایط آن، در زمره اولیاء خدا قرار می گیرد و از بندگان ممتاز او می شود و از اوصاف و ویژگی هایی که مخصوص اولیاء خداست، بهره مند می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم یَقُولُ: أَنَا وَعَلِیٌّ أَبَوا هذِهِ الْاُمَّهِ، وَلَحَقُّنا عَلَیْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبَوَیْ وِلادَتِهِمْ، فَاِنَّنا نَنْقُذُهُمْ اِنْ اَطاعوُنا مِنَ النّارِ اِلی دارِالْقَرارِ، وَنُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِیَّهِ بِخیارِ الْأَحْرار.(۶۴)

من از رسول اللَّه صلی

الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: من و علی دو پدر این امّت هستیم و واقعاً حق ما با عظمت تر از حقّی است که پدر و مادری که آنان از آن دو متولد شده اند، دارند. زیرا ما آنان را - اگر از ما پیروی کنند - از جهنم نجات داده و به بهشت وارد می کنیم و آنان را از بندگیِ دیگران به بهترین افراد آزاده، ملحق می کنیم.

پس با پیروی از فرمایشات خاندان وحی، انسان به خاطر عبادت صادقانه، به مقام عبودیّت می رسد و به درجه اخیار و نیکان نائل می شود. در این هنگام یکی از ارکان مهم گمراهی، که تسلّط شیطان است از هم می پاشد و شیطان پلید از انسان دور می شود. این حقیقتی است که خداوند در قرآن کریم به آن تصریح نموده و فرموده است:

»إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطان وَکَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً «(۶۵)

براستی که بندگان مرا تسلّطی برای تو)شیطان(بر آنان نیست و خداوند برای وکیل بودن کفایت می کند.

بسیاری از بزرگان شیعه برای راه یافتن به مقام قرب الهی و رسیدن به مقام عبودیّت تلاش فراوانی نموده اند.

کوشش مرحوم کرباسی برای دست یافتن به مقامات ارزنده معنوی نمونه ای از این گونه تلاشها می باشد. آن بزرگوار از علمای بزرگ شیعه و از شاگردان سیّد بحرالعلوم بود. در حالات او نوشته اند:

آن بزرگوار برای آن که شب قدر را درک کرده باشد، یک سال هر شب تا به صبح به عبادت می پرداخت تا از فیوضات تهجّد در آن شب بهره مند گردد. آن مرحوم در عبادت دارای خضوع و خشوع و حضور قلب بود. دعای وی بسیار تأثیر داشت. هنگامی که یکی از حکّام اصفهان

نسبت به ایشان، وظیفه احترام و ارادت را رعایت نکرد، آن مرحوم علیه او دعا کرد. در زمانی کوتاه حاکم عزل و سرافکنده شد. آن گاه مرحوم کرباسی برای او نوشت:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

او ازهد زهّاد زمان خود بوده و مرحوم میرزای قمی از ایشان خواست رساله بنویسد. او در جواب گفت: استخوان بدنم طاقت آتش جهنّم را ندارد، ولی پس از اصرار مرحوم میرزای قمی، رساله نوشت.

اگر فقیری از او چیزی می خواست، شاهد می طلبید و شاهد را قسم می داد و فقیر را هم قسم می داد که در مصرف آن اسراف نکند؛ آن گاه خرج یک ماه را به او می داد.

گویند، روزی شخصی برای جریانی نزد وی شهادت داد، آن مرحوم از او پرسید: شغل تو چیست؟ گفت: من غسّال هستم. ایشان شرائط غسل را از او سئوال کرد. آن مرد جواب داد و سپس گفت: هنگام دفن چیزی در گوش میّت می گوئیم. مرحوم کرباسی فرمود: چه می گوئید؟ گفت: می گوئیم خوشا به سعادتت که مُردی و برای ادای شهادت نزد حاجی کرباسی نرفتی! (۶۶)

اقسام عبادات

با انواع و اقسام عبادات آشنایی پیدا کنید و به انجام یک نوع عبادت اکتفا نکنید. همان گونه که رزق مادّی شما انواع گوناگون است و خوراکیهای خود را از مواد گوناگون تهیه می کنید، و اگر غذای شما بدون نمک یا بدون مواد ضروری دیگر باشد کامل نیست؛ در اعمال معنوی نیز اگر به یک نوع عبادت بپردازید، باطن شما اقناع نمی شود، هر چند آن عبادت زیاد باشد. مثل آن که در سفره خود گوشت فراوانی تهیه کرده باشید، ولی نان و

نمک فراهم نباشد در این هنگام چگونه می توانید از آن استفاده کنید؟

همـان طور که نماز و روزه عبادت است، فکر و انـدیشه عبادت است و همان گونه که فکر و انـدیشه عبادت است، خـدمت به خلق نیز عبـادت است و همچنـان که خـدمت به خلق عبـادت است، انتظـار فرج و آشـنایی بـا وظائف زمان غیبت عبادت است، همـان گونه که انتظـار و شـناخت وظائف زمان غیبت عبادت است، آشـنایی با معارف و عقایـد مکتب اهل بیت علیهم السـلام عبادت است، .... سعی کنید تمام این عبادتها را انجام داده و خود را به تکامل برسانید.

خدمت به برادران دینی

یکی از انـواع عبـادات که دلیـل بر شـرافت و عظمت روح آدمی است، این است که انسـان کمر همّت برای خـدمت نمودن به برادران دینی خود ببندد، و آنان را در گرفتاریها و مشکلات یاری کند.

دسـتگیری از افتادگان و خـدمتگزاری برادران مؤمن، اگر برای خـدا باشد از عبادتهای مهمّی است که در فرمایشات اهل البیت علیهم السلام نه تنها به آن سفارش شده است، بلکه آن را با شرافت ترین نوع عبادت دانسته اند.

حضرت امام سجّادعلیه السلام در این باره می فرمایند:

إِنَّ أَشْرَفَ الْعِبادَهِ خِدْمَتُکَ اِخْوانَکَ الْمُؤْمِنینَ.(۶۷)

باشرافت ترین عبادت، خدمت نمودن تو به برادران مؤمن تو است.

کم توجّهی نسـبت به این نکته اساسـی که تـأثیر حیـاتی در زنـدگی همفکران انسـان دارد، زیانهای جبران ناپـذیری را به دنبال دارد.

حضرت امام صادق علیه السلام در ضمن شمردن گناهان کبیره می فرمایند:

... تَرْکُ مُعاوَنَهِ الْمَظْلُومینَ.(۶۸)

از گناهان کبیره، ترک کمک رسانی به ستمدیدگان است.

به این نکته نیز باید توجه داشـته باشـیم: تعاون به برادران دینی نه تنها از نظر مادّی است، بلکه افزایش درک و فهم و راهنمایی آنان نیز از وظائف

کسانی است که توانائی آن را دارند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

أَعِنْ أَخاكَ عَلی هِدايَتِهِ.(۶۹)

برادر خود را بر هدایت شدن او کمک کن.

بـا این بیان روشن شـد یکی از انواع عبادات که از شـرافت و عظمت خاصـی برخوردار است، کمک نمودن و خـدمتگزاری به برادران دینی است.

شما می توانید با اسـتفاده از این راه به مقامات عالی معنوی دست یابید و محبّت خدا و اهل بیت علیهم السـلام را به خود جلب کنید.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمِنينَ إِلَی اللَّهِ مَنْ أَعانَ الْمُؤْمِنَ الفَقيرَ مِنَ الفَقْرِ فی دُنْياهُ وَمَعاشِهِ، وَمَنْ أَعانَ وَنَفَعَ وَدَفَعَ المَكْرُوهَ عَنِ الْمُؤْمِنينَ.(۷۰)

محبوبترینِ مؤمنین نزد خداوند، کسـی است که فرد مؤمن فقیر را در امور مادّی و امرار معاش او کمک کند و محبوبترین افراد نزد خداوند، کسی است که کمک کند و نفع برساند و ناراحتی را از مردم مؤمن برطرف کند.

عبادات روحی

یکی دیگر از اقسـام عبادات، عبادتهای روحی است که انسان با فکر و انـدیشه و به کار انـداختن قلب خود به خداونـد نزدیک شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخرِ خطبه ای که در عجائب خلقت طاووس بیان نموده اند، می فرمایند:

جَعَلَنَا اللَّهُ وإِيَّاكُمْ مِمَّنْ يَسْعی بِقَلْبِهِ إِلی مَنازِلِ الْأَبْرارِ بِرَحْمَتِهِ.(۷۱)

خداوند به رحمت خود ما و شـما را از کسانی قرار دهد که به وسـیله قلب خود برای رسیدن به منازل ابرار سعی و کوشش می کنند.

این کلام امام علیه السـلام دلیل بر آن است که انسان به وسـیله عبادتهای روحی مانند تفکّر در آیات و نشانه های خداوند، می توانـد به سـر منزل مقصود برسـد و در زمره ابرار و نیکان جای گیرد. به همین جهت در بعضـی از روایات عبادت را به تفکّر و اندیشیدن در امر خداوند

بیان نموده اند.

حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

لَیْسَتِ العِبادَهُ کِثْرَهَ الصَّلاهِ وَالصَّوْمِ، إِنَّما الْعِبادَهُ اَلتَّفَکُّرُ فی أَمْرِاللَّهِ عَزَّوَجلَّ.(۷۲)

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست. همانا عبادت و بندگی، اندیشیدن در امر خداوند است.

به همین جهت جناب ابی ذر اکثر عبادت خود را تفکّر قرار داده بود و به این طریق با آن که نسبت به جناب سلمان عمر کمی داشت و مدتی از آن را در زمان جاهلیت بسر برده بود، ولی توانست بر اثر تفکّر، خود را تالی تلوِ سلمان و در ردیف او قرار دهد.

پس عبادت و بندگی منحصر در برنامه های عبادیِ جسمی نیست؛ بلکه عبادات روحی، روح عبادات هستند؛ همان گونه که توجّه، خلوص و... در نماز و سایر برنامه های عبادی، روح اعمالِ جسمی این عبادات بشمار می آیند.

این نکته، بسیار مهم است که انسان باید در همه عبادات، جنبه های روحی آن را نیز رعایت کند و آنها را به دست فراموشی نسپارد. متأسفانه افرادی هستند که نه تنها به حالات روحی عبادت بی توجّه هستند، بلکه به اعمالِ بدنی عبادات نیز بی اعتناء هستند و آنها را کامل انجام نمی دهند.

یکی از راویان حدیث می گوید:

سَأَلَ أَبُوبَصیر الصّادِقَ علیه السلام وَأَنَا جالِسٌ عِنْدَهُ عَنِ الْحُورِالْعَیْنِ، فَقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فَداکَ اَخَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الدُّنْیا اَوْ)خَلْقٌ مِنْ(خَلْقِ الْجَنَّهِ؟

فَقالَ لَهُ: ما أَنْتَ وَذاکَ؟ عَلَیْکَ بِالصَّلاهِ، فَإِنَّ آخِرَ ما اَوْصی بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وسلم وَحَثَّ عَلَیْهِ، الصَّلاهُ. إِیَّاکُمْ أَنْ یَسْتَخِفَّ اَحَدُکُمْ بِصَلاتِهِ فَلا هُوَ اِذا کانَ شابّاً أَتَمَّها، وَلا هُوَ اِذا کانَ شَیْخاً قَوِیَ عَلَیْها، وَما اَشَدَّ مِنْ سِرْقَهِ الصَّلاه...(۷۳)

من در خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ابوبصیر از آن بزرگوار درباره حورالعین سئوال کرد و گفت: جانم به فدای

شما آیا آنها از مخلوقات این دنیا هستند یا از مخلوقات بهشتی هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: تو چه کار به این امور داری؟ بر تو باد به نماز، زیرا آخرین چیزی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به آن وصیّت نموده و مردم را به آن تحریک نمودند، نماز است.

بر حذر باشید از این که، نماز خود را سبک بشمارید که نه در زمان جوانی آن را کامل کنید و نه در زمان پیری قدرت بر انجام نماز کامل، داشته باشید. چه چیزی سخت تر از این است که انسان از نماز خود بدزدد.

بنابر این ما باید هم ارکان ظاهری و اعمال بدنی عبادات را رعایت کنیم و هم به باطن عبادات توجّه کنیم؛ زیرا آنچه مهم است، روح عبادت می باشد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

رَكْعَتانِ خَفيفَتانِ فی تَفَكُّرٍ، خَيْرٌ مِنْ قِيامِ لَيْلَهٍ.(۷۴)

دو رکعت نماز خفیف که همراه با تفکّر باشد، بهتر است از قیام به عبادت در یک شب.

بنابر این فرمایشات، اصل در عبادات همان تفکّر و توجّهی است که در آنها انجام می شود که به منزله روح و جان عبادات می باشد. به عنوان نمونه شما می توانید با تدبّر، تفکّر و توجّه در سوره حمد اساس ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و برائت از دشمنان آن حضرت را به صورت واضح دریابید و اصول اعتقادی خود را هر روز لااقل ده بار از اعماق وجود بر صفحه ذهن آشکار ساخته و به زبان آورید.

این نتیجه عبادت همراه با تفکّر و تدبّر است؛ زیرا تفکّر، نشان دهنده ارزش و اهمیت عبادت است. به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

لا عِبادَةَ كَالتَّفَكُّرِ.(۷۵)

عبادتی

همچون تفکّر نیست.

کراهت در عبادت

راهنماییهـای خانـدان وحی علیهم السـلام دربـاره کیفیت عبـادت و توجّه به جهـات قلبی و بـاطنی آن، برای اینست که مردم از عبادتهای خود بهره مند شوند و آثار آن را بالوجدان درک نمایند و بوسیله انجام آنها، دگرگونی و تحوّل در آنان ایجاد شود؛ و گرنه صِرف عبادت که دارای هیچ گونه اثری نباشد و از طریق اهل بیت علیهم السلام دور باشد، چه نتیجه ای دارد؟ آیا جز زحمت و رنج و غرور، اثر دیگری در آن وجود دارد؟!

به خاطر همین جهت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِيّاكُمْ وَالْجُهّالِ مِنَ الْمُتَعَبِّدينَ وَالْفُجّارِ مِنَ الْعُلَماءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةُ كُلِّ مَفْتُونْ.(۷۶)

از افراد جاهلی که اهل تعبّد هستند، پرهیز کنید و از علماء فاجر بپرهیزید که آنان وسیله نیرنگ هر فرد دلباخته می باشند.

گاهی این گونه افراد اصل عبادت آنان صـحیح نیست و غیر عبادت را به جای عبادت پذیرفته و انجام می دهند، و گاهی عمل آنان در شـرع وارد شده، ولی در هنگام انجام آن به جای آن که حالت عبادت و بندگی داشته باشند؛ با اکراه و ناراحتی آن را انجام می دهند؛ و با این همه خود را کامل و راه یافته می پندارند.

این گونه عبادتهـا، سـبب دل زدگی این افراد می شود، علاوه بر آن که گاهی باعث بـدبینی دیگران نیز می شود؛ در حالی که عبادت بایـد، حالتِ اقبال و توجّه و نشاط را در قلب انسان برانگیزانـد، نه حالت اکراه و نفرت را، ولی این گونه عبادات دارای اثر منفی است.

به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لاتُكْرِهُوا إِلى أَنْفُسِكُمْ اَلْعِبادَةَ.(۷۷)

نفسهای خود را با اکراه به عبادت وادار نکنید.

بلکه با میل و رغبت باید به انجام عبادات بپردازید، تا آثار

گرانبهای آن در وجود شما آشکار شود.

خواهید گفت: پس بسیاری از عبادت کنندگان باید عبادات خود را ترک کنند، زیرا در هنگام عبادت نه تنها دارای حالت توجّه و اقبال نیستند؛ بلکه آن را با اکراه انجام می دهند، زیرا نفس آنان مایل به عبادت نیست.

می گوئیم: این گونه طرز تفکّر بر اثر عدم آشنایی صحیح با مکتب حیاتبخش خاندان وحی است. با توجه به فرمایشات انسان ساز اهل بیت علیهم السلام متوجّه می شویم که هر گونه صفت و حالت منفی که خداوند زمینه آن را در انسان قرار داده است مثل حسد، کینه، نیرنگ و اکراه و امثال اینها؛ باید در موارد خود، در برابر دشمنانِ خدا از آن استفاده شود. به این ترتیب انسان نباید به فریب دادن مردم - که یک صفت منفی است - بپردازد، بلکه باید نفس را فریب دهد و با تلقین و زبان نرم حالت اکراه او را برباید و او را به انجام عبادت متمایل سازد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

خادِعْ نَفْسَکَ فی الْعِبادَهِ وَارْفِقْ بِها وَلاتَقْهَرْها.(۷۸)

در عبادت نفس خود را فریب ده و با او رفاقت کن و او را مجبور)به عبادت(مکن.

بنابر این هر کس در حال عبادت دارای حالت اکراه است، به جای آن که اصل عبادت را ترک کند، باید حالت اکراه را از نفس خود برطرف نماید، نه آن که عبادت خود را رها کند؛ زیرا عبادت را با حالت شور و نشاط و شوق و عشقِ به عبادت، باید انجام داد نه در حال دل زدگی و اکراه.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرموده اند:

لاتُبَغِّضْ إِلی نَفْسِکَ عِبادَهَ رَبِّکَ.(۷۹)

نفس خود را

دشمن عبادت پروردگارت قرار مده.

نشاط در عبادت

اگر می خواهید جذبه عبادت را درک کنید، حالت اکراه را از خود دور کنید و با حالت اشتیاق و نشاط باطنی به عبادت بپردازید، تا آثار گرانبهای آن را بیابید و خود را از تسلّط شیطان برهانید. حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

اَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبادَةَ فَعانَقَها وَاَحَبَّها بِقَلْبِهِ، وَباشَرَها بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَها، فَهُوَ لایُبالی عَلی ما اَصْبَحَ مِنَ الدُّنْیا، عَلی عُسْرٍ اَمْ عَلی یُسْرٍ.(۸۰)

با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی باشد و آن را در آغوش بگیرد واز جان و دل دوست بدارد، از نظر جسمی به آن عبادت مشغول شود و از نظر فکری، با فکر فارغ و راحت به عبادات بپردازد، آن گاه باکی نداشته باشد که در دنیا چگونه شب را به روز آورده است؛ به سختی یا به آسانی.

بنابر این از شرایط مهم تأثیر عبادت، علاوه بر آن که باید خالصانه باشد و شیطان و نفس انسان عامل و محرّک عبادت نباشند؛ و گرنه عبادت به صورت ریا، تظاهر، غرور و امثال آن انجام می شود؛ باید طوری انسان خود را ساخته باشد که نفس او نیز تابع عقلش شده باشد و آن گاه که مخلصانه برای عبادت قیام می کند، نفس تابع عقل باشد و بر اثر تهذیب نفس، نفس نیز همچون عقل، میل و رغبت به عبادت خالصانه داشته باشد.

بنابر این تهذیب و آماده سازی نفس، از شرایط مهمی است که در عبادت نقش مهمّی را داراست؛ زیرا اگر انسان بر اثر فرمان عقل به عبادت بپردازد، ولی نفس خود را مطیع عقل خود نساخته باشد، نفس در اعماق وجود

انسـان به فعـالیّت می پردازد تـا آنجـا که یـا او را بالکلّ از انجام عبادتی که دارد، باز می دارد و عبادت را بی نتیجه به او جلوه داده و مـانع انجـام آن می شود؛ و یـا بر اثر مقـاومت انسـان، او را بـا موانع دیگر که جان انسان را به سـتوه می آورد، – همانند وسواس – مبتلا می کنـد و در نتیجه انسان به جای آن که از عبادتی که انجام می دهـد، لذّت روحی ببرد، بغض و دشـمنی آن را به وسیله وسواس و ناراحتیهای روحی در دل خود جای می دهد.

طبق آیات قرآن کریم عبادت، صـراط مسـتقیم خداونـد است و انسان از این راه به مقام عبودیّت می رسـد و کسـی که به مقام عبودیّت برسد، شـیطان بر او تسـلّط ندارد، ولی کسـی که با بغض و دشـمنی نفس با عبادت، به آن می پردازد؛ نه تنها از دست شیطـان رهـائی نیـافته، بلکه خود را در دست تحریکـات و جولاـن نفس که از شـیطان مهلـک تر است، قرار می دهـد و به این گونه، راه را برای نفوذ شیطان هموار می کند.

لاـزمه این گونه عبادات که انسان نفس خود را قانع و مطیع عقل خود نکرده و با تهـذیب و خودسازی به عبادت نپرداخته، این است که از نتیجه عبادت که رهایی از تسلّط شیطان است، باز بماند.

بنـابر این، برای انجـام هر گونه عبادت بایـد خود را آماده بسازیم و با صـلاحیت آن را انجام دهیم و روشن است کسانی که به عبادات سـخت و به اصـطلاح ریاضـتهای شـرعی، می پردازنـد ولی آمادگی آن را ندارند، صـلاحیت انجام این گونه اعمال را ندارند. آنان برای ایجاد آمادگی، باید محبّتِ عبادت را در دل خود جای

دهند.

پس برای انجام عبادات سخت و یا به تعبیر بعضی، برای انجام ریاضات شرعیّه، آمادگی نفسانی و صلاحیت آن از شرایط حتمی است.

چقدر نیک و پسندیده، بلکه لازم است که انسان برای انجام همه کارها بالأخص اعمال عبادی، آشنایی با مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته باشد و با الهام و آموختن از آن بزرگواران، به عبادت خداوند مهربان بپردازد؛ تا از خطر سقوط و دیدن ضربات مهلک در امان باشد.

گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا برِ دوست

رفتن آسان بود، ار واقف منزل باشی

برای آن که در انجام عبادات از مکتب آن بزرگواران پیروی کنید، باید شرایط عبادت را بدانید و از موانع قبولی عبادات مانند حرام خواری، آگاهی داشته باشید.

اثر نشاط در عبادت

شور و نشاط بر قدرتِ اراده و تصمیم گیری انسان می افزاید و استقامت و پایداری او را افزایش می دهد. نشاط، کارهای بزرگ و برنامه های سنگین را برای انسان، آسان و سبک می کند و رنج و زحمت آنها را کم می کند.

به این جهت افرادی که برای انجام برنامه های سنگین عبادی شوق و نشاط دارند، نه تنها از انجام آنها خسته نمی شوند، بلکه سنگینی آنها را احساس نمی کنند و لذّتهای روحیِ عبادت را درک می کنند. به این جهت آنان از خداوند می خواهند نشاطشان را در عبادت و بندگی قرار دهد. در دعای امام سجّادعلیه السلام می خوانید:

إِجْعَلْ ... نَشاطی فی عِبادَتِکَ.(۸۱)

خداوندا، نشاط مرا در بندگی خودت قرار ده.

در مناجات امام سجّادعلیه السلام می خوانید:

رَبَّنا ... وَامْنُنْ عَلَیْنا بِالنَّشاطِ.(۸۲)

پروردگارا، با عنایت نمودن نشاط، بر ما منّت گذار.

و در یکی از زیارات جامعه می خوانید:

تَحَبَّبْ إِلَیَّ عِبادَتَکَ ... وَتُنْشِطُنی لَها.(۸۳)

خداوندا، به من محبّت عبادتت را عنایت کن ... و

مرا برای انجام آن با نشاط فرما.

سرّ خواستن نشاط در عبادت، در دعاهایی که وارد شده این است که، نشاط بهترین یاور و پشتیبان انسان برای انجام عبادتهای سخت و سنگین است، همان گونه که کارهای مشکل و طاقت فرسا در صورتی که به صورت گروهی و دسته جمعی انجام شوند، سهل و آسان می شوند. برخی از حالات روحی نیز مانند کار دسته جمعی بر قدرت انسان می افزاید. یعنی اگر انسان دارای بعضی از نیروهای روحی باشد، به تنهایی می تواند کار چند نفر را انجام دهد.

یکی از این نیروهای روحی، شور و نشاط است. اگر قدرت نشاط را در خود تقویت کنید، عبادتهای سنگین برای شما سهل و آسان می شود؛ گوئی که آن را با کمک و دستیاری چند نفر انجام داده اید. از این جهت در دعای فرا رسیدن ماه رمضان می خوانید:

... اَحْسِنْ مَعُونَتی فِی الْجِدِّ وَالْإِجْتِهادِ وَالمُسارَعَهِ إِلی ما تُحِبُّ وَتَرْضی وَالنَّشاطِ وَالْفَرَحِ وَالصِّحَهِ حَتّی اَبْلُغَ فی عِبادَتِکَ وَ طاعَتِکَ الَّتی یَحِقُّ لَکَ عَلَیَّ رِضاکَ.(۸۴)

نیکو کمک کن به من در جدّیت و کوشش و سرعت گرفتن به سوی آنچه مورد محبّت و رضایت توست، و به سوی نشاط و فرح و سلامتی، تا در بندگی و طاعت تو، که حقّ تو بر من است، به رضای تو نائل شوم.

همان گونه که می بینید نشاط و صحت در این دعا، معونه و کمک برای عبادت معرفی شده اند.

با بهره گیری از فرمایشات خاندان وحی، متوجّه می شویم که نشاط، از رازهای بزرگ موفقیت در کارهای بزرگ و سنگین است، ما باید این راز را در راه های حیاتبخش به کار بریم و از آن استفاده کنیم. اگر در این گونه

امور دارای نشاط نیستیم، باید با قدرت تمام آن را به نفس خود القاء کنیم و نفس خود را آماده و مهیّا برای قبولِ شور و نشاط نمائیم.

به همین جهت یاوران اهل بیت علیهم السلام گر چه بر اثر کهنسالی، بدنهایشان فرسوده می شد، ولی به هنگام عمل دارای قلبهایی پر از نشاط و دلهایی جوان وپرشور بودند.

علیهم السلام . . .

محبّت اهل بیت علیهم السلام یا راز نشاط در عبادت

بنابر این نشاط، راز قدرت بر انجام برنامه های سنگین است. علاوه بر آن، نشاط در عبادت، دلیل بر وجود محبّت و دلبستگی به اهل بیت علیهم السلام نیز می باشد. زیرا یکی از آثار و نشانه های محبّت اهل بیت علیهم السلام نشاط در عبادت و بندگی است. دوستی آن بزرگواران، ایجاد میل و رغبت برای عبادت می کند و درس بندگی را به همه دوستان و شیفتگان خاندان وحی می آموزد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

فی حُبِّ أَهْلِ بَیْتی ... اَلرَّغْبَهُ إِلیَ الْعِبادَهِ.(۸۵)

در محبّت اهل بیت من، میل و رغبت به سوی عبادت نهاده شده است.

بنابر این هر چه محبّت شما به اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود، رغبت، شوق و شور و نشاط شما به عبادت و بندگی خداوند بیشتر می شود و آمادگی شما برای عبادت افزون می گردد.

نتیجه بحث

عبادت و بندگی راه رسیدن به مقام »عبودیّت« و گواه بر ظفر یافتن به سعادت است. توجّه داشته باشید، عبادتی انسان را به مقام عبودیت می رساند که دارای تأثیر فراوان باشد و در اعماق وجود آدمی تحوّل ایجاد کند. بنابر این ارزش عبادت به قدر نتیجه ای است که از آن بدست می آید، نه به کثرت و زیادی عبادت.

با انواع و اقسام عبادات آشنا شوید

و بـا تنوّعِ آنهـا از یکنواخت بودن برنامه عبادی، که مایه رنـج و کسالت است پرهیز کنیـد. شور و نشاط و شوق به عبادت را با تنوّع در آن، بـدست آورید و اثرات شـگفت آن را درک کنید. محبّت و علاقه شـما به خاندان وحی هر چه بیشتر شود، شور و نشاط شـما نیز به عبادت افزایش می یابـد. نشاط در عبادت، از خسـتگی در عبادت می کاهـد و بر اخلاص و صداقت شـما که لازمه تأثیر عبادت است، می افزایـد. در صورت تـداومِ این راه به مقام »عبودیّت« که راز خلقت انسانهاست، دست می یابیـد و حاکم بر نفس خویشتن و غالب بر شیطان رجیم می شوید.

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی

صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست

۴تقوا و پرهیزکاری

قلب انسان رابط انسان میان جهان ماده و عالم معنی است. قلب اگر سالم باشد، می تواند با استفاده از نیروی معنوی و پرقدرتی که دارد، الهام دهنده و الهام پذیر باشد.

سلامت قلب در صورتی است که از زنگار و آلودگیها پاک، و از ناپاکیها و زشتیهای روحی دور باشـد. در صورتی که انسان مبتلا به فساد و گناه شود، دل تیره می شود و توانایی استفاده از قدرتهای معنوی را از دست می دهد و از فیوضات رحمانی بی بهره می ماند.

تقوا داروی مرضهای قلبی و روحی است. بوسیله تقوا باید قلب را شستشو داد و زنگار و تیرگیها را از دل زدود.

در صحیفه بیست و نهم حضرت ادریس نبی علیه السلام آمده است:

وَاغْسِلْ قَلْبَکَ بِالتَّقْوی کَما تَغْسِلُ ثَوْبَکَ بِالْماءِ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ

روُحَکَ فَاجْتَهِدْ فِی الْعَمَلِ لَها.(۸۶)

همان گونه که لباس خود را با آب شستشو می دهی، قلب خود را بوسیله تقوا تطهیر کن. واگر

روح خود را دوست داری، در عمل برای آن تلاش کن.

تقوا قلب را حیات می بخشد

حیات قلب و روشنایی دل، به تقوا و ورع انسان بستگی دارد، آن کس که تقوا دارد، از حیات قلب، بصیرت و نورانیّت دل برخوردار است و آن کس که آلوده به گناهان است و تقوا ندارد، دلش زنگار گرفته و خالی از معنویّت است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُه.(۸۷)

آن کس که ورع او کم باشد، قلبش مرده است.

کسی که خواهان بصیرت و حیات معنوی است، باید دارای تقوا و ورع باشد؛ تا نه تنها در دنیا از زندگی معنوی برخوردار شود، بلکه در جهان دیگر نیز رستگار بوده و از نعمتهای بی پایان خداوند بهره مند باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ فَوْزَ الْآخِرَهِ فَعَلَيْهِ بِالتَّقْوى.(۸۸)

هر کس دوست دارد رستگاری در آخرت را، بر او باد به تقوا و پرهیزکاری.

تقوا، بهترین پشتوانه و محافظ همه کسانی است که آن را کسب می کنند.

تقوا در فتنه ها، گمراهیها و بدعتها همچون حصاری قوی، شخص متقی را از گمراه شدن حفظ می کند، و واقعیت فتنه ها را اگر چه به ظاهر جلوه ای زیبا داشته باشند، آشکار می نماید.

تقوا همچون دژی محکم، پناهگاه انسانِ با تقوا است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتاری دیگر چنین فرموده اند:

اَلتَّقْوى حِصْنُ حَصينٍ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْه.(۸۹)

تقوا حصاری است محکم، برای آن کس که به او پناه برد.

رابطه تقوا و قلب

قلب دستگاه گیرنده و فرستنده بسیار قوی است که خداوند متعال آن را در وجود انسان قرار داده است، تا در صورت سالم بودن و قوی بودن آن، انسان بتواند با استفاده از آن، تا حدود توانایی خویش با گذشته و آینده ارتباط برقرار ساخته و گاهی با

توّجه قلبی - که خالی از خیالات و خطورات نفسانی باشد - با اولیاء

خدا مرتبط باشد.

متأسفانه در دوران غیبت امام عصر عجل اللّه تعالی فرجه که قلب عالم هستی و قطب دائره وجودند، قلوب ما از صحت و سلامتی بی بهره و به مرضهای روحی دچار هستیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتارهای تابناک خود به صحّت و سلامتی قلبها و همچنین به امراض قلبی تصریح فرموده و راه نجات انسانها را از مرضهای گوناگونی که قلبهای ما به آن مبتلا می شوند، نشان داده اند.

آن حضرت در یکی از فرمایشات خود که در پیرامون تقوا و آثار آن در وجود انسان بیان کرده اند، فرموده اند:

فَإِنَّ تَقْوَی اللَّهِ دَواءُ داءِ قُلُوبِکُم.(۹۰)

تقوای الهی درمان بیماری قلبهای شما است.

اگر خداوند به انسان تقوا و پرهیزکاری را عنایت کند، همچون داروئی شفابخش، بیماری دلهای ناتوان و مبتلا را شفا می بخشد. تقوا همچون کشتی نجات بخشی که مسافران را از دام بلاها و طوفانها نجات می بخشد، انسان را از فتنه ها، آشوبها، گرفتاریهای هلاک کننده نجات می بخشد.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در ضمن گفتاری از لقمان نقل می فرمایند:

... فَلْتَکُنْ سَفینَتُکَ فیها تَقْوَی اللَّه.(۹۱)

باید کشتی)نجات(تو در این موارد تقوای الهی باشد.

تقوا همچون کشتی پرقدرت، امواج بلاها را می شکافد و انسان را از فتنه ها نجات می دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً مِنَ الْفِتَنْ.(۹۲)

آگاه باشید کسی که به خاطر خدا تقوا داشته باشد، خداوند برای او راه فرار از فتنه ها را باز می نماید.

...

تقوا وسیله شناخت افکار رحمانی و شیطانی است

افکار رحمانی و شیطانی را چگونه از یکدیگر تشخیص دهیم؟

در بسیاری از موارد میان افکار رحمانی و شیطانی فرقی نمی گذاریم و نمی دانیم کدام یک از افکار ما رحمانی است و دارای

منشاء معنوی می باشد و کدام یک از آنها شیطانی و

یا نفسانی است و بوسیله شیطان و یا نفس در ذهن ما القاء شده است؟

عدم تشخیص افکار و اندیشه ها، ایجاد تحیّر و سرگردانی می کند و نمی دانیم در برابر این گونه افکار که معلوم نیست رحمانی است یا شیطانی، چه وظیفه ای داریم؟

مشکلتر از آن، مسئله تجسّم افکار و مکاشفه است؛ که حقیقت آن برای نوع مردم حتّی افراد تحصیل کرده، ناشناخته مانده است.

اینک برای آن که بدانیم چه کسانی می توانند افکار و اندیشه های رحمانی خود را تشخیص دهند، می گوئیم: قرآن مجید پاسخ این سئوال را بیان کرده و صریحاً فرموده است:

»إِنَّ الَّذينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا.... «(۹۳)

بدرستی آنان که تقوا را پیشه خود نموده اند، هر گاه از شیاطینی که در حال گردیدن هستند به آنان برسند، متوجّه)آمدن و وسوسه شیاطین(می شوند و به یاد خدا می پردازند.

یعنی تقوا آن چنان به انسان نیرو و آگاهی می دهد که هر گاه شیطان بر انسان فکر و اندیشه ای را القاء کند، متوجّه آن شده و می فهمد که این اندیشه بوسیله شیطان در ذهن او جای گرفته است.

بنابر این برای آن که بتوانیم افکار و اندیشه های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهیم و بدانیم برای کدام یک از آنها ارزش قائل شویم و کدام یک را بی اعتنایی نموده و طرد کنیم، باید تقوا را پیشه خود سازیم، تا بوسیله آن، نیروی تشخیص و قدرت تمییز افکار رحمانی از اندیشه های شیطانی، در ما ایجاد شود.

پس با دارا شدن تقوا و پرهیزکاری، نه تنها دچار فریب شیطان نمی شویم؛ بلکه دارای بصیرت و آگاهی بیشتر در شناخت دشمن و راه های نفوذ آن نیز می شویم و آمادگی بیشتری برای

رسیدن به مراحل عالی پیدا می نمائیم.

زیرا راه پیشرفت و تکامل و رسیدن به هر گونه هدف، شناخت موانع ومعرفت دزدانِ طریق است. و گرنه انسان نمی تواند راه های پرخطر و مشکل را به راحتی و بدون برخورد با موانع طیّ کند. در مسیر معنوی و سیر و سلوک روحی نیز باید انسان با موانع راه و حیله های نفس و شیطان آشنایی داشته باشد، تا به فریب و نیرنگ آنها گرفتار نشود. انسان باید بداند شیطان از چه راهی او را به گمراهی می کشد و چگونه او را از راه راست منحرف می کند.

تقوا، وسیله شناخت وسوسه های فکری شیطان و راه معرفت و درک هجوم افکار و اوهام شیطانی است. کسانی که دارای تقوا هستند، می توانند افکار رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهند.

متأسفانه عده ای از افراد به خاطر بی بهره بودن از تقوا، از مرضهای فکری، آلودگیهای نفسانی، تیرگی قلب و عدم بینش و بصیرت رنج می برند و راهی برای درمان این بیماریها نشان ندارند و نمی دانند چگونه می توانند به درمان نفس خویشتن بپردازند و با چه داروئی به درمانِ مرضهای معنوی خود اقدام نمایند و بر اثر عدم آشنایی با مکتب شفابخش اهل بیت علیهم السلام، گرفتارِ کجرویهای افرادی چون »دون خوان« جادوگر سرخپوست آمریکائی و یا اسیر گفتار »ماهاریشی« و دیگر ریاضت کشان شیطانی می شوند و به گمراهی و سرگردانی خود می افزایند.

چه کسی تاکنون با حقیقت مکتب وحی آشنایی یافته و باز هم محتاج بافته های این گونه افراد ناشایسته است؟

ما می پذیریم که برخی از این گونه افراد بر اثر ریاضتهای خلاف عقل و شرع به قدرتها ومهارتهایی دست یافته اند، ولی بر اثر ریاضت و تمرینهای روحی

به پاره ای از قـدرتهای نفسانی و شـیطانی – نه رحمانی – دست می یابنـد و چون دارای تقوا نیسـتند، تواناییهای خود را در راه فساد و لجام گسیختگی، قدرتهای سلطه جوی جهان قرار می دهند.

همچون بعضـی از مرتاضهای هندی و گاوپرستانی که سر و روی خود را با فضولات گاوهای مقدس آلوده می کنند و ریاست جمهوری آمریکا و... با آنان به مشورت و راه جویی می نشینند. حتماً این آلودگان به آنان درس معنویّت، خداشناسی و انسان دوستی می آموزند!! و آنان را از انجام حیله های خانمان سوز و ویرانگر مردم ستمدیده باز می دارند!!

آیا می خواهند به وسیله نیروهای نامرئیِ شیطانی به جنگ با قدرتهای غیبی والهی بپردازند(۹۴).

مگر نه این است که اینـان وارثـان فرعون هسـتند و هماننـد او می اندیشـند و به این دلیـل به سـاحران و جـادوگران متوسّل می شوند!

چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند!

برای نجات از دردهای ناشناخته روحی، باید به راهنماییهای کسانی گوش فرا داد که با روح و جان همه آشنایی دارند و شاهد خلقت و چگونگی آفرینش انسانها و همه مخلوقات بوده اند.

از این رو به مکتب حیات بخش اهل بیت علیهم السـلام روی می آوریم و با توجه به کلمات گهربار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دل و جان خود را آرامش می دهیم. آن بزرگوار می فرمایند:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنّی اوُصـیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ الَّذی اِبْتَدَءَ خَلْقَکُمْ وَإِلَیْهِ یَکوُنُ مَعادُکُمْ، وَبِهِ نَجاحُ طَلِبَتِکُمْ، وَإِلَیْهِ مُنْتَهی رَغْبَتِکُمْ، وَنَحْوُهُ قَصْـدُ سَبیلِکُمْ، وَإِلَیْهِ مَرامی مَفْزَعِکُمْ، فَاِنَّ تَقْوَی اللَّهِ دَواءُ داءِ قُلوُبِکُمْ، وَبَصَـرُ عَمی أَفْئِدَتِکُمْ، وَشَـفاءُ مَرَضِ اَجْسادِکُمْ، وَصَـلاحُ فَسادِ صُدوُرِکُمْ، وَطَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِکُمْ، وَجَلاءُ غِشاءِ اَبْصارِکُمْ، وَاَمْنُ فَزَعِ جَأْشِکُمْ، وَضِیاءُ سَوادِ ظُلْمَتِکُمْ...(۹۵)

امّا بعد: من با تأکید به شما سفارش می کنم به دارا بودن تقوای خداوندی که آفرینش

شما را شـروع نمود و بازگشت شـما به سوی اوست. و بوسـیله عنایت او به مقاصـد خود ظفر می یابید و به سوی اوست منتهای میل و رغبت شما و به سوی اوست نشان گاه خوب برای فزع و ترس شما.

براستی که تقوای الهی دواء درد قلبهای شـما است و بصـیرت برای کوردلیهای شـما و شفای مرض اجساد شما و اصلاح کننده فساد سینه های شما و پاکیزه کننده کثیفی نفسهای شما و جلا دهنده پرده های چشم شما است و باعث ایمنی ترس قلب شما و روشنایی سیاهی ظلمتهای شما است.(۹۶)

همان گونه که دیدید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تقوا را، راه درمان تیرگی قلب، آلودگیهای فکری، عدم بینش و دیگر مرضـهای روحی معرفی می فرماینـد. و همه انسانهـائی را که در جسـتجوی انسـانیّت و یافتن راه معنویّت هسـتند، به داشـتن آن سفارش می کنند.

ارتباط و دوستی خود را بر اساس تقوا قرار دهید

به جهت عظمت و ارزشـی که تقوا دارد، باید علاقه و دوستی ما به برادران دینی و دوستانمان بر اساس تقوا و پرهیزکاری آنان باشد، نه به خاطر ثروت و ریاست و بهره های مادّی!

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند: حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

اَحْبِبِ الْإِخْوانَ عَلی قَدْرِ التَّقْوی.(۹۷)

برادران)دینی(خود را به قدر پرهیزکاری آنان دوست داشته باش.

دوستی بـا افراد نبایـد به خـاطر ارزشـهای ظـاهری و جهات مادّی آنان باشـد. اگر ملاک دوستی و برخوردهای اجتماعی انسان تقوا و پرهیزکاری باشـد؛ از گزنـد و نیرنگ افراد شـریر جامعه محفوظ می مانـد و از فریب و حیله های آنان در امان می مانـد. ولی بعضی از افراد به جای آن که تقوا و پرهیزکاری را اساس دوستی قرار دهند، به قول خود »دفع افسد

به فاسد« می کنند و سرانجام »افسد« را نیز مرتکب می شوند و در دام بازیگران جامعه گرفتار می گردند!

پرهیز از مال حرام

شریك بن عبداللَّه یکی از این گونه افراد است. او در زمان مهدی عبّاسی قاضی کوفه بود. روزی قبل از قبول مقام قضاوت بر مهدی عباسی وارد شد. مهدی عباسی به او گفت: باید یکی از سه دستوری را که می دهم انتخاب کرده و انجام دهی: یا مقام قضاوت کوفه را بپذیری، یا فرزندان مرا تعلیم دهی، یا یك دفعه از طعام من بخوری. »شریك« به هیچ یك از سه دستوری که شنیده بود راضی نبود، ولی چون چاره نداشت فکری کرد و گفت: خوردن طعام برای من آسانتر از دو دستور دیگر است.

مهدی عباسی فرمان داد غذائی بسیار لذیذ برای او تهیّه کنند. چون طعام را آوردند و »شریك« از خوردن غذا فارغ شد، طبّاخ به مهدی عباسی گفت:

لیس یفلح الشیخ بعد هذه الأَکله ابداً.

»شریك« بعد از این طعام، دیگر رستگار نخواهد شد.

»شریك« پس از خوردن آن غذا همنشینی با بنی العباس را پذیرفت و نه تنها به آموزش کودکان آنان پرداخت؛ بلکه منصب قضاوت را نیز پذیرفت.(۹۸)

آری آن گاه که سفره های رنگین گسترده می شود و یا کرسی ریاست نهاده می شود، پرهیزکاران در بوته آزمایش قرار می گیرند و حقیقت و واقعیّت معنوی آنان روشن می شود.

تقوا انسان را به مقامات عالیه می رساند

اینک توجه شما را به روایتی بسیار مهم و جالب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم جلب می کنیم تا از ارزشها و آثار عظیم تقوا و پرهیزکاری، علم و آگاهی بیشتری داشته باشید.

قالَ رَسوُلُ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم: ... قَدْ أَجْمَعَ اللَّهُ تَعالی ما یَتَواصی بِهِ الْمُتَواصوُنَ مِنَ الْأَوَّلینَ وَالْآخِرینَ فی خَصْلَهٍ واحِدَهٍ وَ هِیَ التَّقْوی، قالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ: »وَلَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذینَ اوُتوُا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَإِیَّاکُمْ

أَنِ اتَّقوُا اللَّه «(٩٩) وَفيهِ جِماعُ كُلِّ عِبادَةٍ صالِحَةٍ، بِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجاتِ الْعُلى، وَالرُّتْبَةِ الْقُصْوى، وَبِهِ عاشَ مَنْ عاشَ مَعَ اللَّهِ بِالْحَياةِ الطَّيِّبَةِ وَالْأُنْسِ الدَّائِمِ، قالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: »إِنَّ الْمُتَّقينَ فى جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ × فى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَليكٍ مُقْتَدِر (١٠١). (١٠٠)

خداوند بزرگ همه آنچه را که وصیّت کنندگان از اوّلین و آخرین به آن وصیّت وسفارش نموده اند، در یک خصلت جمع نموده است و آن تقوا است.

خداوند می فرماید: ما وصیّت کردیم آنانی را که قبل از شما به آنها کتاب نازل کردیم و شما را، که دارای تقوای الهی باشید.

تقوا کانون هر عبادت صالح است و هر کس به درجات عالی رسیده و به مراتب نهایی دست یافته، به وسیله تقوا بوده است. و به سبب آن زندگی کرد هر کس که با خداوند دارای حیات پاک و انس دائم بود. خداوند می فرماید: به راستی که پرهیزکاران در جنات و نهرها در جایگاه صداقت در نزد مالک مقتدر هستند.

بنابر این آنان که در جستجوی رسیدن به مقامات ارزنده معنوی و مراتب بلند و نهایی هستند، آنان که می خواهند از زندگی و حیات پاک الهی و انس دائم با خداوند و اولیاء او بهره مند باشند، باید دارای تقوا و پرهیزکاری باشند که گنجی بهتر از آن وجود ندارد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ التَّقْوى أَفْضَلُ كَنْزٍ.(١٠٢)

براستی که تقوا برترین گنج است.

برای دستیابی به ارزشهای معنوی این گنج را همیشه با خود داشته باشید و در پیدا و پنهان آن را محافظت کنید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ.(١٠٣)

بر شما باد به تقوای الهی در نهان و آشکار.

برخلاف »شریک« عده ای دیگر

از لقمه حرام پرهیز نموده و تقوا را در نهان و آشکار پیشه خود ساخته و در اثر آن به مقامات عالی معنوی راه یافته اند.

جریانی که می آوریم، نمونه ای از آنهاست.

یکی از تجّار ثروتمند تبریز دارای فرزند نمی شد. هر چه نزد پزشکان به معالجه پرداخت، نتیجه نگرفت. تا آن که به نجف اشرف رفت و مدتی در آنجا برای تشرّف خدمت امام عصر ارواحنا له الفداء به عمل استجاره مشغول شد.

از گذشته تاکنون رسم بوده و هست که مردان پاک از اهل نجف و یا مسافرین، چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله می روند و در آنجا نماز و اعمال مسجد را انجام می دهند و بعد به مسجد کوفه رفته و شب را تا صبح در آنجا می مانند؛ تا در طول این مدت و یا در آخرین شب خدمت امام زمان علیه السلام مشرّف شوند. گرچه بسیاری از آنان، آن بزرگوار را در آن هنگام نمی شناسند و بعد متوجّه می شوند.

تا به حال افراد زیادی این برنامه را انجام داده و به مقصود خود نائل شده اند.

تاجر تبریزی این عمل را چهل شب چهارشنبه انجام داد و در شب آخر در بین خواب و بیداری شخصی را مشاهده نمود که به او می فرماید: نزد محمّد علی جولاىِ دزفولی روانه شو، به حاجت خود خواهی رسید و دیگر کسی را ندید.

او می گوید: نام دزفول را تا آن زمان نشنیده بودم. به نجف آمدم و از دزفول پرسش نمودم، به من آنجا را معرفی کردند. با نوکری که همراه داشتم به سوی آن شهر رفتم. چون وارد شهر شدم، به نوکرم گفتم: تو با وسائلی که داریم برو و من تو را

بعد خواهم یافت.

او رفت. من از محمّد علی جولا جویا شدم، مردم او را نمی شناختند تا سرانجام به شخصی رسیدم که جولا را می شناخت. گفت: او بافنده است و از فقراء است و با وضع شما تناسبی ندارد. من آدرس او را گرفتم و به سوی مغازه او رفتم تا او را یافتم.

دیدم پیراهن و شلواری از کرباس پوشیده و در محلّی که تقریباً یک متر در دو متر بود، به بافندگی مشغول است. تا مرا دید گفت: حاج محمّد حسین حاجت شما روا شد. بر حیرتم افزوده شد. از او اجازه گرفتم و به مغازه او داخل شدم. هنگام غروب بود اذان گفت و به نماز مشغول شد. پس از اداء نماز به او گفتم: من غریبم و امشب میهمان شما هستم. او قبول نمود.

چون مقداری از شب گذشت، کاسه ای چوبی در برابرم گذاشت. من با آن که به خوردن خوراکهای لذید عادت داشتم، با او مشغول خوردن شدم. بعد قطعه پوستی که داشت به من داد و گفت: تو میهمان ما هستی بر روی آن بخواب و خودش روی زمین خوابید.

نزدیک صبح از خواب برخاست و پس از وضو اذان گفت و به نماز صبح مشغول شد و پس از آن، تعقیب مختصری انجام داد. سپس به او گفتم: من که اینجا آمدم، دو مقصد داشتم یکی را بیان کردی و دیگری این است که می خواهم بدانم به خاطر چه عملی به این مقام رسیدی که امام علیه السلام کار مرا به تو محوّل فرموده و از نام و ضمیرم اطلاع داری؟

گفت: این چه سئوالی است؟ حاجتی داشتی روا شد برو. به او گفتم:

تا نفهمم نمی روم و چون مهمان شما هستم، به پاس احترام مهمان باید مرا خبر دهی. او آغاز به سخن کرد و گفت:

من در این مکان به کار مشغول بودم. در مقابل مغازه من فرد ستمکاری خانه داشت و سربازی از آنجا محافظت می کرد. روزی سرباز نزد من آمد و گفت: برای خود از کجا خوراک تهیه می کنی؟ به او گفتم: سالی یک خروار گندم می خرم و آرد می کنم و می پزم و زن و فرزندی هم ندارم.

او گفت: من در اینجا نگهبان هستم و دوست ندارم از اموال این ظالم استفاده کنم، قبول زحمت نموده، برای من نیز یک خروار جو خریداری کن و هر روز دو عدد نان به من بده. من حرف او را پذیرفتم و هر روز می آمد و دو عدد نان می برد. تا آن که روزی نیامد از احوال او جویا شدم. گفتند: مریض است و در این مسجد خوابیده است. من به سراغ او رفتم، دیدم افتاده است. از حالش جویا شدم و خواستم برایش طبیب و دوا ببرم. گفت: احتیاجی نیست من امشب از دنیا می روم. چون نصف شب شد، افرادی در مغازه آمده و تو را آگاه می کنند، تو بیا و هر چه دستور دادند انجام بده و بقیه آردها هم مال خودت باشد.

خواستم شب را نزد او بمانم، اجازه نداد گفت: برو من نیز اطاعت کردم. نیمه های شب درب مغازه را زدند و فرمودند: محمد علی بیرون بیا. من از مغازه بیرون آمده و همراه آنها به مسجد رفتم. دیدم سرباز جان به جان آفرین تسلیم نموده. دو نفر نزدیک او بودند به من فرمودند: پیکر او

را به سوی رودخانه ببر. او را کنار رودخانه بردم، آن دو نفر او را غسل دادند و کفن نمودند و نماز بر او خواندند. سپس او را آورده و در درب مسجد دفن کردند.

من به مغازه بازگشتم. پس از چند شب باز درب مغازه مرا کوبیدند. کسی گفت: بیرون بیا. من از مغازه بیرون رفتم. شخصی را حاضر دیدم. به من گفت: آقا تو را طلب نموده با من بیا. من اطاعت کردم و با او رفتم. با آن که شبهای آخر ماه بود، ولی صحرا مانند شبهای مهتاب روشن و زمینها سبز و خرّم بود، ولی ماه پیدا نبود. در فکر فرو رفتم و تعجّب می کردم؛ ناگاه به صحرای نور – نور: شهری بوده در شمال دزفول – رسیدم.

از دور شخصیتهای بزرگواری را دیدم که دور هم نشسته اند و یک نفر مقابل آنان ایستاده است و در میان آن جمع یک نفر از همه بالاتر و با جلالت تر بود، دیدن آنها هول و هراس عجیبی در من ایجاد کرد.

مردی که همراه من بود، گفت: قدری جلوتر بیا. جلوتر رفتم و توقف نمودم. آن نفری که ایستاده بود، فرمود: جلو بیا، قدری پیش تر رفتم. آن شخص که در میان آن جمعیّت از همه با جلالت تر بود، به یکی از آنان فرمود: منصب سرباز را به او بده و به من فرمود: به خاطر خدمتی که به شیعه ما نمودی، می خواهیم منصب سرباز را به تو بدهیم.

من گمان کردم می خواهند مرا به جای سرباز، نگهبان قرار دهند و من که مایل نبودم نگهبان باشم، گفتم: من کاسب و بافنده هستم مرا به سربازی و سرهنگی

چکار؟!

آن بزرگوار تبسّمی نموده و فرمود: ما منصب او را می خواهیم به تو بـدهیم. من باز حرف خود را تکرار کردم و گفتم: مرا به سربازی چکار؟

در این هنگام یکی از آنان گفت: منصب سرباز را به تو می دهیم و نمی خواهیم سرباز باشی. منصب او را به تو دادیم برو.

من برگشتم و در بازگشت، هوا را تاریک دیدم و از آن روشنی و سبزی و خرّمی در صحرا خبری نبود.

از آن شب به بعـد دسـتورات آقـا - یعنی حضـرت صـاحب الزمان ارواحناله الفـداء - به من می رسـد و از جمله دسـتورات آن حضرت، انجام گرفتن مقصد و حاجت تو بود.(۱۰۴)

اینک سـرانجامِ سـرباز خود ساخته و پرهیزکاری را که از خوردن مال حرام پرهیز کرد، با سرانجام »شریک« قاضی دربار خلیفه عبّاسـی که خود را به خوردن مال حرام آلوده ساخت، مقایسه کنیـد. آیا راه کدام یک از این دو بهتر است. حضور در خدمت امام زمان علیه السلام یا خدمت به خلیفه عبّاسی!

این برنامه زندگی بزرگان دین است. مردان بزرگ تاریخ شـیعه، همواره تقوا را در نظر داشته و با توجه به آن، زندگی خود را طبق وظیفه مذهبی برنامه ریزی نموده و نظم و سامان بخشیده اند و به همین جهت به مقامات عالیه دست یافته اند.

اولیاء خدا به پرهیزکاری همّت می گمارند

بایـد توجّه داشـته باشـیم که اولیاء خدا نه تنها خود در حدّ اعلای تقوا و پرهیزکاری می باشـند، بلکه علاوه بر آن که در صدد حفظ حالات روحی خود هستند، همّت و هدف آنان، ایجاد تقوا در جامعه و در میان اطرافیان خود نیز می باشد.

آنان با عمل و رفتار خود، به همنشینان و سایر افراد جامعه، درس تقوا و پرهیزکاری می آموزند

و آرزوی قلبی آنان، وجود اجتماعی خود ساخته و پرهیزکار و دور از گناه و معصیت می باشد.

زیرا که ظهور انوار تابناک خانـدان ولایت در میان جامعه ای این گونه، تحقّق پذیر است. از این رو بر همه افراد لازم است که برای بدست آوردن تقوا و پرهیزکاری تلاش کنند و از هواها و خطورات نفسانی و شیطانی خود را رها سازند.

مردان بزرگ، مقام و سایر ارزشـهای دنیوی را هدف خود قرار نمی دهند و مقصد خود را والاتر و ارزشمندتر از آن می دانند. بلکه اگر جاه و مقام و یا سایر منصبهای دنیوی به آنان روی آورد، از آنها به نفع هدف عالی خود که تقوا و پرهیزکاری است، استفاده می کنند. نه آن که پرهیزکاری خود را به خاطر جاه ومقام از دست بدهند.

از امام صادق علیه السلام از معنای تقوا سئوال نمودند، آن حضرت فرمودند:

... أَنْ لایَفْقِدُکَ اللَّهُ حَیْثُ أَمَرَکَ وَلایَراکَ حَیْثُ نَهاکَ.(۱۰۵)

تقوا این است که خداوند تو را در هر موردی که امر به آن نموده است، مفقود نبیند و در هر موردی که تو را از آن باز داشـته است، حاضر نبیند.

با این بیان، پذیرفتن منصـبهایی که انسان آمادگی پذیرا شدن و سازماندهی آنها را ندارد، با تقوا و پرهیزکاری چگونه سازگار است؟!

استبدال بر اثر ترک تقوا

گاهی حالات روحی به خاطر پیش آمدِ برخی از مسائل، نابود شده و بالکلّ ریشه کن می شوند و گاهی نابود نمی شوند، ولی تبدیل به حالتی دیگر می گردند.

به عنوان توضـیح می گوئیم: گاهی خداونـد گناهان را می بخشـد و اثر آنها از بین می رود و گاهی خداونـد آنها را تبـدیل به حسنه می کند. لذا به خداوند خطاب کرده و عرض می کنیم: »یا مُبَدِّلَ السَّیِّئاتِ بِالْحَسَناتِ« در

صورت اوّل گناهـان بالکـلّ نابود می شونـد، نه این که تبـدیل به حالت دیگر شـده باشـند و در صورت دوم گناهان تبـدیل به حسنه می شوند.

تقوا نیز حالتی این چنین دارد. زیرا گاهی تقوا بر اثر گناه از بین می رود و گاهی به خاطر غلبه شـهوت یا معصـیت دیگر فاسـد می شود نه آن که نابود شود، بلکه تبدیل به حالتی شیطانی می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لایُفْسِدُ التَّقْوی إِلّا غَلَبَهُ الشَّهْوَهِ.(۱۰۶)

تقوا را فاسد نمی کند، مگر غلبه یافتن شهوت.

جالب توجه این است که حضـرت نفرموده انـد تقوا را از بین نمی برد، مگر غلبه شـهوت؛ بلکه فرموده انـد فاسد نمی کند تقوا را، مگر غلبه شـهوت که منافاتی با تبدیل و تغییر ندارد. نکته قابل توجّه این است که تقوا یک نوع حالتی است که دارای جنبه روحی و معنوی است و در صورتی فاسد می شود که معنویّتی که در آن هست از بین برود.

در این هنگـام شـخص، حـالت رحمـانی خود را از دست داده و به یک نوعِ حالت روحیِ شـیطانی تبـدیل می شود! بنابر این با غلبه یافتن خوی شهوت رانی در فرد باتقوا، به خاطر فسادِ تقوا، در او یک حالت روحی شیطانی ایجاد می شود.

بنـابراین، فرد بـاتقوایی که شـهوت ریـاست مثلاًـ بر او غلبه کرده است خطرنـاک تر است از یک شـخص عادّی که به ریاسـت رسیده است.

تبدیل حالات رحمانی به حالات شـیطانی و تبدیل حالات شیطانی به حالات رحمانی، از مسائل مسلّمی است که در گفتارهای آگاه کننده اهل بیت علیهم السلام وجود دارد.

انسان بر اثر تلاشها، کوششها و اعمالی که انجام می دهد از نیروهایی روحی و معنوی برخوردار می شود. حالات روحی در او نفوذ می کند و در قلب و جان او

رسوخ می نماید، به گونه ای که حالات مادّی و کیفیّتهای طبیعی، در او تقلیل یافته و حالات روحی و معنوی بر او غلبه می یابند.

انسانی که دارای حالات روحی و معنوی شده، بر فرضی که برای او استبدال پیش آید، دیگر یک انسان معمولی و طبیعی نیست. بلکه در بسیاری از موارد حالات روحی او که رحمانی بوده است، به حالات روحیِ عکس آن، که شیطانی است تبدیل می شود.

همان گونه که بسیاری از گناهکاران که بر اثر انجام سالها معصیت و نافرمانی خدا، حالات شیطانی در آنان رسوخ نموده و با شیاطین و ارواح خبیثه دمساز شده اند، بر اثر توبه و بازگشت بسوی خداوند، نه تنها تمام حالات شیطانی در آنان نابود می شود؛ بلکه حالات آنها تبدیل به حالات رحمانی می شود.

زیرا خداوند گاهی گناه گناهکارانی را که توبه کرده اند، می بخشاید و گاهی نه تنها گناه آنان را می بخشد، بلکه گناهان آنان را تبدیل به حسنات می نماید.

یکی از اسماء خداوند که برق امید را در دلهای گناهکار و عقب ماندگان از قافله معنویّت، روشن می سازد این است: «یا مُبَدِّلَ السَّیِّئاتِ بِالْحَسَنات» ای تبدیل کننده بدیها به خوبیها. و تبدیل سیّئات به حسنات در صورتی به کمال می رسد که آثار آن نیز تبدیل شود.

ثبات قدم در پرهیزکاری

انسان چگونه تقوا را از دست می دهد و چگونه می توان به داشتن تقوای واقعی پی برد؟ آیا به صِرف خودداری از گناهان می توان خود را متقی دانست؟ و یا تقوای واقعی را، در صورت قبولی در امتحانات سخت و سنگین باید پذیرفت؟ این سئوالی است که در بعضی از اذهان وجود دارد.

پاسخ این سئوال را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بیان فرموده اند:

عِنْدَ حُضُورِ الشَّهَواتِ وَاللَّذّاتِ

یَتَبَیَّنُ وَرَعُ الْأَتْقِیاءِ.(۱۰۷)

هنگامی که صحنه های شهوت انگیز و لذّت بخش پیش آید، ورع مردمان متّقی روشن می شود.

در آن هنگام آنان که تقوا را به راستی پیشه خود ساخته انـد و به تظاهر و خودنمائی نپرداخته اند، قدرت و توانایی کنترل خود را دارنـد و می تواننـد خواهش نفس را، با نیروی معنوی ویران و نابود سازند، و در صورتی که کنترل خود را از دست بدهند، روشن می شود که آنان در تقوا و پرهیزکاری ثبات و استقرار نداشته اند.

نتیجه بحث

قلب، دستگاه بسیار اسرار آمیز و مهمّی است که خداوند آن را در وجود شما قرار داده است، تا به وسیله تقوا و پرهیزکاری، آن را اصلاح نموده و با گرفتن زنگار و تیرگیها، آن را بازسازی نموده و به راه اندازید.

تقوا، وسیله ای بسیار پرقدرت و نیرومند برای حمله و جنگ با دشمنان نامرئی است، آن را در خود پرتوان کنید و در ازدیاد آن بکوشید.

تقوا، همچون دژی محکم و استوار از نفوذ شیاطین که دشمنان دیرین و کینه توز شما هستند، جلوگیری نموده و شما را از خطر هجوم و حمله آنها آگاه نموده و محافظت می نماید.

به وسیله تقوا و پرهیزکاری، افکار و انـدیشه های رحمانی و شیطانی را از یکدیگر تشخیص دهید. با داشتن تقوا، خود را به دست سرابِ زندگی گرفتار نکنید، تا از آب حیاتبخش سیراب شوید.

سعی کنید هوس رانیها و شهوتها بر شما غلبه نکنند و گرنه تقوا و پرهیزکاریِ خود را به تباهی می کشانید و بهاء و ارزش خود را از دست می دهید.

پیرایه فقر و پادشاهی تقوا است

سرمایه طاعت الهی تقوا است

از سختی روز محشر و زدوزخ

فرموده خدا، نجات خواهی تقوا است

۵تلاش و کوشش

برای آن که از گوهر وجودِ خویش استفاده کنید و به اهداف بزرگ و ارزشمند نائل شوید، باید به کار و کوشش بپردازید و از فعالیّت و تلاش، کوتاهی نکنید.

مردان بزرگ و شخصیتهای ارزنده ای که نام آنان صفحات تاریخ را روشن ساخته است، در راه هدفهای بلندِ خود، هیچ گاه از پای ننشسته اند و همواره برای رسیدن به مقاصد عالی خود تلاش و کوشش نموده اند و در راه آن گام برداشته اند.

شما نیز برای اهداف الهی و ارزشمند خود

تلاش کنید؛ زیرا کار و کوشش برای رسیدن به اهداف مقدّس، بسیار لازم و پسندیده است و در آیات و روایات، دستورات مؤکّد و فراوان درباره آن وجود دارد.

در چه راهی تلاش کنیم؟

تلاش و کوشش عده ای از مردم در راه منافع دنیوی و اعتبارات خیالی است و از توجه به حقائق عالم هستی، کاملاً غافل هستند. آنان از کسب فضائل روحی و معنوی که همیشه جاودان خواهد ماند و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، غفلت می ورزند. هدف آنان کسب و تجارتی پر درآمدتر و بدست آوردن سود بیشتر می باشد. و مقصد جدّی آنان در زندگی بدست آوردن ثروت بیشتر و یافتن بهره فراوانتر است.

بسیاری از مردم در برنامه های خود در ارتباط با هدفی که دارند، همه مسائل مربوطه را دقت و بررسی می نمایند، و پس از یقین به موفقیّت - اگر چه نسبی باشد - به انجام آن می پردازند. ولی در مسائل عبادی توجّهی به مسأله ارزش آن در نزد خداوند، ندارند و حال آن که پذیرفته شدن عمل در نزد پروردگار، عمل را باثمر می سازد. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كُونُوا عَلى قَبُولِ الْعَمَلِ أَشَدَّ عِنايَةً مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ.(۱۰۸)

برای پذیرفته شدن عمل، بیشتر عنایت و توجه داشته باشید تا به خود عمل.

در درگاه خداوند پذیرفته شدن عمل، ملاک ارزش و قیمت است نه اصل عمل. اگر کاری را خداوند نپذیرفت، هیچ گونه ارزشی ندارد.

بنابر این باید در راهی تلاش کنیم که مورد رضایت خداوند است، و در فکر پذیرفته شدن آن هم باشیم!

نفس خود را برای کار و کوشش آماده کنید

کار و کوشش همیشه باید با میل واقعی انجام شود. زیرا اگر با اکراه نفسانی همراه باشد، گاهی اثرات منفی به بار می آورد و زیان آن از سودش بیشتر می شود.

...

بنابر این تلاش و کوشش در برنامه های سنگین، برای آن دسته از مردم مفید است که از نظر

نفسانی میل و آمادگی برای انجام آن را دارنـد و افرادی که این گونه نیسـتند، باید تلاش نمایند تا آمادگی نفسانی را در خود ایجاد نمایند.

پس نبایـد از تلاـش و کوشـش در کارهـای نیک، به دلیل آن که مطابق میل ما نیست، دست برداریم. بلکه بایـد به مخالفت با هواها و امیال نفسانی پرداخته، تا حدّی که نفس را همراه با عقل و وجدان نموده و او را مایل به انجام امور خیر بنمائیم.

آنان که در تلاش و کوششـهایی که انجام می دهند، نفس را تابعِ عقل و وجدانِ خود می نمایند، و با کمال میل و علاقه دست به برنامه های سنگین می زنند، نتایج بسیار ارزنده ای را بدست می آورند.

از این رو، بزرگان و شخصـیتهای نامی دین، برای رسـیدن به اهداف عالیه، ومقاصد بزرگ به تلاش و کوششهای فراوان دست زده ونفسِ خود را تابعِ عقل خود نموده و بر همین اساس توانسته اند به درجات عالی علم و عمل نائل شوند.

آنان با الهام از فرمایشات و راهنمائیهای اهل بیت علیهم السلام دست به مجاهدتهای پیگیر زده و با زحمتهای طاقت فرسائی که متحمّل شده اند، به مقامات عالی علمی و معنوی دست یافته اند.

آنان همچون کوه، در برابر طوفانهای ویرانگر ایستاده و هیچ گاه از پای ننشسته اند و همچنان به کوشش و تلاش پرداخته اند.

مرحوم ملّا مهدی نراقی چگونه خود رابرای فعالیّت آماده ساخت؟

زندگی مرحوم ملّا مهدی نراقی را که از بزرگان علمای شیعه است، مورد دقت قرار دهید.

آن بزرگوار آن چنـان بـه درس و بحث علاـقه داشت که نـامه هـایی که از وطنش برای او می آمـد، مطـالعه نمی کرد. از این جهت که شاید در نامه چیزی باشد که حواس او را پریشان کند و به درس و بحث او لطمه

وارد سازد. تا آن که پدر وی را کشتند، خبر قتل او را در نامه ای نوشتند و برای او فرستادند. نامه به دست او رسید، ولی نامه را نخواند و از مضمون آن آگاه نشد و همچنان به درس و بحث خود مشغول بود.

چون بستگان وی از آمدن او ناامید شدند، به استاد او نامه ای نوشتند که قتل پدر نراقی را به او خبر دهد، و او را به قریه »نراق« بفرستد. ملّا مهدی نراقی چون به درس رفت، استاد را غمگین یافت. پرسید: چرا امروز ناراحت هستید؟ و چرا درس را شروع نمی فرمائید؟ استاد گفت: باید به »نراق« بروی؛ زیرا پدرت مریض و مجروح شده است.

مرحوم نراقی گفت: خداوند او را حفظ فرماید، شما درس را شروع فرمائید. آن گاه استادِ وی به قتل پدرش تصریح کرد و به او امر کرد باید به »نراق« بروی.

مرحوم ملّا مهدی نراقی به »نراق« رفت و فقط سه روز در آنجا ماند و سپس به نجف بازگشت. او به این گونه نفس خود را برای تحصیل آماده نمود تا به مقامات بلند علم و عمل نائل گشت.(۱۰۹)

کن وهم و هراس برون از دل خویش

یاور چه کنی؟ تو خویش شو یاور خویش

مرغان که به شاخه ها نلغزند از باد

ز آنست که تکیه شان بود بر پر خویش

برای درک حقیقت باید کوشش کنید

برای رسیدن به حقیقت و یافتن حقّ، باید کوشش و فعالیّت نموده و سختیهای راه را تحمّل کنیم؛ زیرا بدون سعی و تلاش و تحمّل و صبر در برابر موانع و مشکلات، نمی توانیم حقیقت را درک نمائیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لایُدْرَکُ الْحَقُّ إِلّا بِالْجِدِّ وَالصَّبْرِ.(۱۱۰)

حقیقت درک نمی شود، مگر با جدّیّت و صبر.

بنابر این برای

درک حقیقت، نیاز به کوشش و جدّیت داریم؛ تا کار و فعالیّت ما اگر بر اساس موازینی که از طریق خاندان وحی علیهم السلام صادر گردیده باشد، به آن پی ببریم.

بنابر این، اگر می خواهید از گوهر وجودِ خویش استفاده کنید و آنچه را که همگان قدرت درک آن را ندارند بیابید، باید در راه آن کوشش کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های خود چنین می فرمایند:

اَلْعَمَلُ، اَلْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهایَهُ، النَّهایَهُ.(۱۱۱)

کار! کار! آن گاه نهایت! نهایت!

آن کس که گامی برنداشته یا قدم را در غیر راه گذارده، چگونه می تواند حقیقت را دریابد و به پایان راه و انتهای مقصد برسد؟!

هر که چون سایه گشت خانه نشین

تابش ماه و خور کجا یابد؟

وآن که پهلو تهی کند از کار

سره سیم و زر کجا یابد؟

گر هنرمند گوشه گیر بود

کام دل از هنر کجا یابد؟

وآنکه در بحر، غوطه می نخورد

سلک درّ و گهر کجا یابد؟

بنابر این کوشش کنید و دل به دریا بزنید. زیرا که کشتی نجات در دریا است. یقین داشته باشید آن کس که در دریای محبّتِ ناخدایِ کشتیِ نجات شناور است، در گرداب بلا، غرق نخواهد شد.

جریانی که می آوریم یکی از این موارد است.

مرحوم میرزا ابوالحسن طالقانی که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی است، نقل کرده است: من با تنی چند از دوستان از زیارت کربلا به سوی سامراء بر می گشتیم؛ در قریه »دجیل« هنگام ظهر توقّف کردیم تا نهار خورده و قدری استراحت کنیم و

عصر حرکت نمائیم.

در آنجا به یکی از طلاب سامراء که همراه طلبه دیگری بود، برخورد کردیم. آنها در پی خرید خوراک برای نهار بودند. در این هنگام دیدم فردی که با طلبه سامرائی همراه است،

چیزی می خواند. خوب گوش دادم متوجه شدم توراه است که او به زبان عبری می خواند. تعجب کردم. از طلبه ای که ساکن سامراء بود پرسیدم: این شیخ کیست؟ و زبان عبری را چگونه آموخته است؟

او گفت: این شخص تازه مسلمان شده و قبلًا یهودی بوده است. گفتم: بسیار خوب؛ حتماً جریانی دارد، آن را باید بگوئید.

طلبه تازه مسلمان گفت: قضیّه من طولانی است وقتی که به سوی سامراء حرکت کردیم، در بین راه آن را بطور تفصیل می گویم.

هنگام عصر فرا رسید و ما به سوی سامراء حرکت کردیم. من به او گفتم: اینک جریان خود را برایم تعریف کن. او گفت:

من از یهودیان »خیبر« که نزدیک مدینه است، بودم. در اطراف خیبر چند ده و قریه وجود دارد که از زمان پیغمبر اکرم تاکنون یهودیان در آنها زندگی می کنند. در یکی از این قریه ها مکانی برای کتابخانه وجود دارد که در آن یک اطاق قدیمی هست. در میان آن اطاق، یک کتاب توراه بسیار قدیمی وجود دارد که روی پوست نوشته شده است. همیشه درب آن اطاق بسته و قفل است و از پیشینیان سفارش شده است که کسی حق گشودن اطاق و مطالعه توراه را ندارد. و مشهور است که هر کس به این توراه نگاه کند، مغزش عیب کرده و دیوانه می شود! خصوصاً جوانها نباید این کتاب را ببینند!

او سپس گفت: ما دو برادر بودیم که به این فکر افتادیم آن توراه قدیمی را زیارت کنیم. نزد کلیددار آن حجره مخصوص رفتیم و خواهش کردیم درب اطاق را باز نماید، ولی او به شدّت امتناع ورزید. به مقتضای »الإنسان حریص علی ما منع« اشتیاق

بیشتری به مطالعه آن در ما ایجاد شد؛ ما پول قابل توجّهی به او دادیم تا مخفیانه ما را به اطاق قدیمی راه دهد.

در ساعتی که تعیین کرده بودیم، وارد اطاق شدیم و با کمال آرامی توراه قدیمی را که روی پوست نوشته شده، زیارت و مطالعه نمودیم، در میان آن، یک صفحه به طور مخصوص نوشته شده بود که جلب نظر می کرد. چون دقت نمودیم، دیدیم نوشته است: »پیغمبری در آخرالزمان در میان اعراب مبعوث می شود« و تمام خصوصیات و اوصاف او را با ذکر نام و نشان و نسب و حسب بیان نموده بود و نیز اوصیاء آن پیغمبر را دوازده نفر به اسم و رسم نوشته بود. من به برادرم گفتم: خوب است این یک صفحه را رونوشت کنیم و به جستجوی این پیغمبر بپردازیم. آن صفحه را نوشتیم و فریفته آن پیغمبر شدیم.

یگانه فکر ما و خیال ما، پیدا کردن این فرستاده خدا بود، ولی چون سرزمین ما از راه عبور و مرور مردم دور و با خارج تماس نداشتیم؛ مدتی گذشت و ما چیزی بدست نیاوردیم. تا آن که چند نفر از تجّار مسلمان از مدینه برای خرید و فروش به شهر ما وارد شدند. از نزدیک با یکی دو نفر آنها محرمانه پرسشهائی نمودیم. آنچه از احوالات و نشانیهای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بیان کردند، همه را مطابق با نوشته توراه دیدیم. کم کم به حقّانیت دین اسلام یقین نمودیم، ولی جرأت به اظهار آن نداشتیم، فقط یگانه راه امید ما، فرار از آن دیار بود.

من و برادرم در پیرامون فرار گفتگو کردیم. گفتیم: مدینه نزدیک

است و ممکن است یهودیان ما را گرفتار کننـد، بهتر است برای پیروی از اسـلام به یکی دیگر از شـهرهای مسـلمان نشـین فرار کنیم.

اسم موصل و بغداد را شـنیده بودیم. پدرمان تازه مرده بود و برای اولاد خود وصی و وکیل تعیین کرده بود، نزد وکیل او رفتیم و دو مادیـان بـا مقـداری پول نقـد از او گرفتیم. سوار شـده و با سـرعت به سوی عراق طی مسافت می کردیم. از موصل سـراغ گرفتیم، راه را نشان دادند وارد شهر شدیم و شب را در کاروانسرا ماندیم.

چون صبح شد، چند نفر از اهل شهر نزد ما آمدند و گفتند: مادیانها را می فروشید؟ گفتیم: نه، هنوز وضع ما در این شهر معلوم نیست. چون مادیانها تحفه بودند، اصـرار کردند که به آنها بفروشیم، و ما خواهش آنها را رد کردیم. سرانجام گفتند: اگر آنها را نفروشید به زور از شما می گیریم. ما مجبور شدیم مادیانها را فروختیم و گفتیم: این شهر جای ماندن نیست، برویم بغداد.

ولی از رفتن به بغداد هراسی در دل داشتیم؛ زیرا دائی ما که یهودی و از تجّار مهم بود، در بغداد بود؛ می ترسیدیم خبر فرار ما به او رسیده باشد و ما را پیدا کند.

به هر حال وارد بغداد شدیم و در کاروانسـرایی منزل کردیم، تا صبح فرا رسید. پیرمردی که صاحب کاروانسرا بود، وارد اطاق مـا شـد و از جریان ما سـئوال کرد. جریان خود را به اختصار برایش تعریف کردیم، و گفتیم: از یهودیان خیبر هستیم و به آئین اسلام علاقه مند شدیم، ما را پیش عالم مسلمانان ببر؛ تا به آئین اسلام هدایت شویم.

تبسّم بر لبهای پیرمرد نقش بست و

با شوق و شعف دست بر دیدگان خود گذاشت و گفت: چشم، برویم منزل قاضی بغداد. با او به دیدار قاضی بغداد رفتیم، و پس از تعارف معمولی جریان خود را برای او بیان کردیم و از او خواستیم ما را با احکام اسلام آشنا نماید.

او گفت: بسیار خوب، آن گاه شمّه ای از توحید و گوشه ای از ادلّه اثبات صانع را بیان نمود، سپس از رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و شرح حال خلفاء و اصحاب آن حضرت سخن به میان آورد.

او گفت: بعد از پیغمبر، عبداللّه بن ابی قحافه خلیفه آن حضرت است. من گفتم: عبداللّه کیست؟ این نام، مطابق با آنچه من در توراه خوانده ام و از روی آن نوشته ام نیست!

قاضی بغداد گفت: او کسی است که دخترش همسر پیغمبر است، گفتیم: چنین نیست؛ زیرا در توراه خوانده ایم که جانشین پیغمبر کسی است که دختر پیغمبر همسر اوست. تا این سخن را گفتم؛ رنگ رخسار قاضی بغداد تغییر کرد، و با خشم و غضب برخواست و گفت: این رافضی را بیرون کنید. من و برادرم را زدند و از منزل او بیرون کردند. ما به کاروانسرا برگشتیم. صاحب منزل هم از این جریان دلگیر شد و به ما کم اعتنائی کرد.

از این ملاقات و گفتگوی با قاضی، و رفتار اخیر او حیران و سرگردان شدیم. به علاوه نمی دانستیم کلمه رافضی چیست؟ و به چه کسی خطاب می کنند و چرا قاضی ما را به این نام نامید و از مجلس بیرون راند؟

این گفتگوها بین من و برادرم تا نیمه های شب طول کشید. چند ساعتی با حالتی مهموم خوابیدیم. بامداد صاحب کاروانسرا را

صدا کردیم، گفتیم: ما را از این واقعه و ابهام نجات بده، شاید ما درست مطلب را نفهمیدیم و یا قاضی سخن ما را نفهمید. او گفت: اگر شما واقعاً و از روی حقیقت طالب و خواستار دین اسلام هستید؛ هر چه قاضی می گوید قبول کنید.

گفتم: این چه سئوالی است؟ ما برای اسلام از خویشان و مال و خانه دست کشیدیم و هیچ غرض و مرضی نداریم. گفت: بیائید برای مرتبه دوم شما را نزد قاضی ببرم، ولی مبادا خلاف رأی او حرفی بزنید. باز به منزل قاضی رفتیم. رفیقمان گفت: آنچه را شما بگوئید، اینها قبول می کنند.

قاضی شروع به صحبت کرد و به نصیحت و موعظه پرداخت. من گفتم: ما دو برادر از همان دهکده خودمان مسلمان شدیم و از دیارِ دور خود به اینجا آمدیم؛ تا به احکام اسلام آشنا شویم و هیچ گونه غرضی نداریم و اگر اذن دهید ما چند سئوالی داریم؟ قاضی گفت: بفرمائید، هر چه می خواهید بپرسید.

گفتم: ما توراه صحیح قدیمی را خواندیم و این مطلب را که می خواهیم بگوئیم از آن رونوشت کردیم. تمام صفات و نام و نشان پیغمبر آخرالزمان و خلفاء و جانشینان آن حضرت را یادداشت کرده ایم و همراه داریم، ولی نام عبداللّٰه بن ابی قحافه در آنها نیست. قاضی گفت: پس نام چه اشخاصی در آن توراه نوشته است؟

گفتم: خلیفه اوّل داماد پیغمبر و نیز پسر عموی اوست. هنوز حرفم تمام نشده بود که طبل بدبختی ما را زدند، و قاضی از شنیدن این کلام از جای خود برجست و تا توانست با کفش خود بر سر و صورت من کوبید. من به زحمت

از دست او فرار کردم. برادرم در همان دقیقه اوّل فرار کرده بود.

در کوچه هـای بغـداد راه را گم کردم. با سـر و صورت خونین نمی دانسـتم کجا می روم. ساعتی راه رفتم تا به کنار نهر دجله رسـیدم. اندکی ایسـتادم، دیدم پاهایم قوّت ایستادن ندارد نشستم و بر گرفتاری و غربت و گرسنگی از طرفی، و ترس و تنهائی از طرف دیگر، گریه می کردم و تأسف می خوردم.

ناگهان جوانی که عمامه سفید بر سر و دو کوزه خالی در دست داشت و می خواست از نهر، آب بردارد؛ نزدیک من، لب آب نشسـت. چون وضع مرا دید، پرسـید: تو را چه می شود؟ گفتم: غریب هسـتم و مبتلا گشـتم. فرمود: قصه خود را بگو. گفتم: از یهود خیبر بودم اسـلام آوردم و با برادرم با هزار زحمت و مشقت به اینجا آمدم؛ می خواستم احکام اسلام را بیاموزم مرا چنین جزائی داده اند. سپس اشاره به خونهای سر و صورتم نمودم.

فرمود: از تو می پرسم: یهود چنـد فرقه هسـتند؟ گفتم: فرقه های بسـیار. فرمود: هفتاد ویک فرقه شدند، آیا همه برحق هسـتند؟ گفتم: نه. فرمود: نصاری چند فرقه شدند؟ گفتم: فرقه های گوناگون می باشند. فرمود: هفتاد و دو فرقه اند، آیا همه بر حق می باشـند؟ گفتم: نه. فرمود: ملت اسـلام نیز گروه هـای مختلف هسـتند. هفتاد و سه فرقه شـده انـد، ولی فقط یک فرقه بر حق می باشند. گفتم: من در جستجوی همین فرقه هستم، چکار باید بکنم؟

فرمود: از این طرف برو کاظمین و اشاره فرمود به جانب غربی، سـپس فرمود: برو خدمت شـیخ محمّد حسن آل یاسین، حاجت تو بر آورده خواهد شد. حرکت کردم و در همان میان جوان هم از نظرم غائب شد. هر چه

این طرف و آن طرف نگـاه کردم، ابـداً اثری از او ندیـدم. تعجّب من زیادتر شـد. با خود گفتم: این جوان کی بود و چه شـد؟ زیرا در ضمن صحبت و حکایت حال خویش و این که در توراه اوصاف پیغمبر و خلفاء آن سرور را دیدم و نوشتم، می فرمود: می خواهی من برای تو بخوانم؟ عرض کردم: بفرمائید. شـروع به خواندن فرمود به طوری که در دل خویشـتن گمان کردم آن توراه خطی را که در خیبر دیدم، گویا همین بزرگوار نوشـته است. چون از نظرم غائب شد، دانسـتم این شخص الهی بوده و از مردم عادی نبوده، لذا یقین به هدایت کردم.

سپس قوّتی در خودم یافتم و به جسـتجوی برادرم کوشـش کردم تا او را پیدا نمودم، و برای این که نام کاظمین و شـیخ محمّد حسن آل یاسـین را فراموش نکنم، مکرر بر زبان می راندم. برادرم پرسید: این چه دعائیست که می خوانی؟ گفتم: دعا نیست و جریان را برای او گفتم. او هم خوشحال شد.

پس از سـئوال و پرسـش به کـاظمین رسـیدیم و به منزل شـیخ وارد شـدیم. قصه را از اول تـا پایـان برای او بیـان نمـودم. شـیخ برخـاست ایسـتاد و به شـدّت گریه کرد و چشم مرا بوسـید و گفت: با این چشم نظر به جمال حضـرت ولی عصـر ارواحنا فـداه نمودی؟...(۱۱۲)

آنها مدتی میهمان مرحوم شیخ محمّد حسن آل یاسین بودند و با عقاید حیاتبخش شیعه آگاه شدند.

آری، آنان به خاطر میل و علاقه ای که سراسـر وجودشان را فرا گرفته بود، با تلاش و کوشـش پیگیر و جسـتجوی حق و دست کشیدن از اقوام و وطن خویش، توانستند سعادت و خوشبختی

را در آغوش گیرند و از عنایت پدرانه امام عصر ارواحنا فداه بهره مند شوند.

اکنون نیز بسیاری از افراد به حقیقت تشیع پی برده، و از حقّانیت آن آگاهی یافته اند، ولی بر اساس ترس و یا توجه به امور خیالی دیگر، نمی توانند صادقانه در لوای پرچم تشیع قرار گرفته و به سوی مذهب فطری خویش باز گردند. جریانی را که آوردیم سرمشقی است برای این گونه افراد، آنان باید بدانند:

نابرده رنج گنج میّسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

اگر جویای واقعیت هستند، باید پذیرای هر گونه زحمت شده و مشکلات را تحمّل کنند. وبه امید فردا و آرزوی آینده ننشینند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

اِیّاکُمْ وَالْایکالُ بِالْمُنی فَإِنَّها مِنْ بَضائِعِ الْعَجْزَهِ.(۱۱۳)

بپرهیزید از این که کار خود را بدست آرزو بسپارید؛ زیرا به آرزو نشستن و دست از کار کشیدن، سرمایه عجز و ناتوانی است.

هر که دانه نفشاند به زمستان در خاک

نا امیدی بود از دخل به تابستانش

بنابر این شیفتگان مکتب حیاتبخش اهل بیت علیهم السلام باید در راه رسیدن به مقاصد خویش، گذشته از امید و آرزو، در مقام دست یافتن به آن باشند، و از تلاش و کوشش در راه رسیدن به آن دریغ نورزند. زیرا سعی و کوشش شعار عملی مردان بزرگ و نشانه اسلام راستین است.

با کار و کوشش اراده خود را ثابت و محکم کنید. سعی و تلاش شما نشان دهنده اراده و شخصیت شما است. کار کنید، کوشش کنید، تا بر اثر بیکاری دچار توهّمات و نفوذ شیاطین نشوید.

...

کار را آگاهانه شروع کنید

اوّلین مقام امامت و رهبری، حضرت علی علیه السلام شرط «کار و فعالیّت» را علم و آگاهی در پیرامون آن می دانند و

در گفتار خود که هدایتگر امّتها است، می فرمایند: انسانِ با بصیرت و دل آگاه، از ابتداء کار می داند که نتیجه آن به نفع اوست یا به زیان او تمام می شود. آن بزرگوار این حقیقت را این گونه بیان فرموده اند:

فَالنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ اَلْعامِلُ بِالْبَصَرِ، یَکُونُ مُبْتَدَءُ عَمَلِهِ أَنْ یَعْلَمَ اَعَمَلُهُ عَلَیْهِ اَمْ لَهُ.(۱۱۴)

آنکس که با دل نگاه می کند و با بصیرت عمل می نماید! از ابتداء کارش می داند که این کار به زیان او یا به نفع اوست.

چه نیکو متاعی است کار آگهی

کزین نقد عالم مبادا تهی

ز عالم کسی سر برآرد بلند

که در کار عالم بود هوشمند

شرائط کار و موانع آن را در نظر بگیریم

باید برای رسیدن به نتیجه نهائی فعالیّت خود، اسباب و شرائط کار را آماده نموده و زمینه سازی لازم را انجام دهیم. آن گاه در راه رسیدن به هدف و نتیجه فعالیّتِ خود پافشاری کنیم. زیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه گفتاری که آوردیم می فرمایند:

وَمَنْ لابَدَ الْاُمُورَ عَطِبَ.(۱۱۵)

هر کس سختیها را تحمّل کند، بدون آن که اسباب کارها را فراهم کرده باشد، هلاک می شود.

گذشته از آن که برای انجام هر برنامه مفید، باید اسباب و شرائط آن را آماده کنیم؛ باید از موانع آن نیز آگاهی داشته باشیم، تا با برخورد به موانع از رسیدن به هدف باز نمانیم.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از فعالیت و کار و کوشش، باید اموری را که اثر تلاش شما را نابود می کند و نتیجه فعالیّت شما را ویران می کند، از سر راه خود بردارید. و گرنه ممکن است یک اشتباه، همه کارها را نقش بر آب کند. بسیاری از افراد برای رسیدن به مقصود خود، دست به کارهای طاقت فرسا می زنند و ریاضتهای مهمّی

را انجام می دهند؛ ولی از کار خود جز رنج و تعب نتیجه دیگری نمی گیرند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

رُبَّ ساعٍ فیما یَضُرُّهُ.(۱۱۶)

چه بسا کسی در راهی تلاش می کند که به او ضرر می رساند.

برای آن که کاری که انجام می دهیم با نتیجه و پر ثمر باشد و برای آن که سختیهایی که در انجام برنامه های مشکل تحمل می کنیم بی نتیجه نباشد؛ باید از آفاتِ کار، آگاهی داشته باشیم و موانع راه را بشناسیم.

اینک به ذکر دو نمونه از مواردی که برای عموم کارها و برنامه های ارزنده، مانع مهمّی به شمار می آیند می پردازیم:

موانع کار و کوشش

۱- اعتیاد و خوگرفتن به کارهای بی ارزش

یکی از اموری که در برابر نتیجه گیری کارها و مؤثّر بودن فعالیّتها آفتِ بسیار مهمّی به شمار می آید و نقش تخریبی بسیار عظیمی را داراست، غلبه عادت به کارهای گذشته است، به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را آفت ریاضتها و نابود کننده فعالیّتها می دانند و می فرمایند:

آفَةُ الرِّیاضَةِ غَلَبَةُ الْعادَةِ.(۱۱۷)

آفتِ ریاضت، غلبه نمودن عادت است.

عادت به کارهای زشت یا بی ارزش یک توطئه ننگین و مؤثر برای از بین بردن اثر کارها و کوششها است. همان گونه که میکربهای کشنده، سلامتی وصحت را از بدن انسان می گیرند، غلبه عادتهای زشت و ناپسند، اثر کارهای طولانی و برنامه های مهم را نابود می کند.

ما برای رسیدن به نتیجه و با ثمر بودن کار و کوشش، نه تنها باید فعالیّت کنیم، بلکه باید بر عادتهایی که نتیجه تلاش ما را خنثی می کند، غلبه کنیم.

به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلْفَضیلَةُ غَلَبَةُ الْعادَه.(۱۱۸)

فضیلت، غلبه نمودن بر عادت است.

بنابر این برای بدست آوردن فضـیلتهای انسانی، نه تنها باید کار و کوشـش کنیم؛ بلکه باید بر عادتهای زشت یا بی ارزش غلبه کنیم. اگر به

حوضـی که آب آن آلوده و کثیف است، آب تمیز بریزیـد؛ به مجرّد وصل شـدن آب تمیز، آب حوض عوض نمی شود؛ مگر آن که آن قدر ادامه یابد که بر آبهای آلوده غلبه نموده و آبهای آلوده از حوض خارج شوند؛ در این صورت آب حوض تمیز و زلال خواهد شد.

عادتهای زشت، همانند آبهای آلوده هستند که اعماق جان انسان را آلوده می سازند، در صورتی انسان به رستگاری و فضیلت می رسـد که اعماق جان خود را از عادتهای زشت و ناپسـند پاکسازی نماید و بر آنها غلبه نماید. امّا اگر عادتهای ناپسـند غلبه داشـته باشـند، کارهای نیک همچون آبهای زلال است که در حوضـی که سـرشار از آبهای آلوده است ریخته شونـد، سـرشار بودن حوض از آبهای آلوده و اندك بودن آب زلال نه تنها آلودگی آب را برطرف نمی کند، بلکه آبهای زلال نیز آلوده می شونـد. برای برطرف شـدن آلودگی آب، آن قـدر باید جریان آبِ زلال ادامه داشـته باشد تا با مرور زمان، آبهای آلوده خارج شوند.

برای برطرف نمودن عـادت ناپسـند و یـا بی ارزش نیز، بایـد آن قـدر کارهـای پسـندیده و خوب را انجـام داده و ادامه دهیم تا عادتهای ناپسند را در خود ریشه کن سازیم، و گرنه از کارها و برنامه های پسندیده خود چندان نتیجه ای نخواهیم گرفت.

بنابر این برای آن که از کار و فعّالیت خود نتیجه مثبت و عالی بگیریم، باید موانع آن را که معتاد بودن به کردارهای بی ارزش و اشتباه یکی از مهمترین آنها است، برطرف سازیم. جوانان خیبری که جریان آنها را خواندید، از اعتیاد به وضع گذشته دست کشیدند و به این جهت در راه فضیلت گام

نهادند و سعادتمند شدند.

۲- خستگی و بیحالی

مانع دیگر برای انجام کارها، خستگی و کسالت است. ما نباید به خاطر کسالت دست از کار برداریم؛ زیرا کسالت در بسیاری از موارد، کسالتِ کاذب است نه واقعی. در این گونه موارد باید با زیرکی آن را از میان برداریم، نه آن که از کار دست بکشیم و در صورتی که واقعاً بی حال و کسل هستیم، می توانیم با تحوّل در کارها بیکار ننشینیم.

حضرت امیرالمؤمنین در وصیت خود به حضرت امام حسین علیهما السلام می فرمایند:

بُنَيَّ اُوصيكَ... بِالْعَمَلِ فِي النّشاطِ وَالْكَسِلِ.(۱۱۹)

ای فرزندم تو را وصیّت می نمایم ... به عمل در حال نشاط و بیحالی.

از این سفارش استفاده می کنیم؛ حتّی در صورتی که انسان از کاری خسته شد، نباید به دلیل خستگی و ملالت بیکار بنشیند؛ بلکه در آن حال باید به کاری دیگر بپردازد. چه بسا که با تحوّل در کارها و یکنواخت نبودن آنها، انسان از گرفتگی و ملالت رها شده و دوباره نشاط خود را در انجام کار و برنامه دیگر به دست آورد.

بنابر این به جای آن که به دلیل خستگی دست از کار بکشیم، می توانیم با تنوّع و تحوّل در کار و یکسان و یکنواخت نبودن برنامه، هم به کار و فعالیّت خود ادامه دهیم و هم خستگی و ملالت را از خود دور کنیم.

پس با استفاده از فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نباید به بهانه خستگی، از کار و فعالیّت دست برداریم.

به رنج اندرست ای خردمند گنج

نیابد کسی گنج نابرده رنج

چو کاهل بود مردِ بُرنا به کار

از او سیر گردد دل روزگار

نکته جالب دیگری که از کلام آن حضرت استفاده می کنیم، این است که خستگی و ملالت از هر

نوعی که باشد؛ چه از جهت ادامه یا سختی برنامه و چه از جهت عدم استقبال مردم، نباید بهانه برای ترک برنامه قرار گیرد. زیرا راه و برنامه ای را که انتخاب کرده ایم؛ اگر از نظر دین صحیح و پسندیده است، به خاطر حرف مردم نباید آن را رها کنیم و نا امید بنشینیم، بلکه باید رنگ آن را تغییر دهیم، وبه صورتی دیگر، برنامه ای را که ارزنده و لازم تشخیص داده ایم، دنبال کنیم.

ببینید مرحوم محدّث نوری چگونه حرف مردم را نادیده گرفت و برای یافتن دو کتاب خطّی به تلاش ادامه داد.

تلاش و توسّل برای یافتن دو کتاب خطّی

عالم ربّانی مرحوم سید اسداللّه اصفهانی می گوید: روزی با محدّث نوری به کربلا مشرّف می شدم، در میان راه محدّث نوری دو کتاب را نام برد و فرمود: من به این دو کتاب بسیار علاقه مندم و تاکنون هر چه جستجو کرده ام، آن دو را بدست نیاورده ام؛ امّا در این سفر از حضرت سیدالشهداءعلیه السلام خواهم گرفت.

چند بار این گفته را تکرار کرد، تا وارد کربلا شدیم. به حرم مطهّر حضرت امام حسین علیه السلام مشرّف شدیم، پس از زیارت از حرم بیرون آمدیم. نزدیک کفشداری زنی را دیدیم دو کتاب در دست گرفته است. محدّث نوری پرسید: این کتابها چیست؟ زن گفت: فروشی است. کتابها را نگاه کردیم، دیدیم همان دو کتابی است که محدّث نوری در جستجوی آن بود. محدّث نوری پرسید: چند می فروشی؟ زن گفت: بیست و دو قران. محدّث نوری به من فرمود: هر چه پول داری بده. آنچه من و ایشان داشتیم، شش قران بیشتر نبود، به زن دادیم.

با خود گفتم: ما اکنون وارد شده ایم، خوراک نخورده ایم همه پولمان همین بود

آن را هم برای خرید کتاب صرف کرد. حال باقی پول کتاب را از کجا می آورد؟

پس به زن فرمود: با ما بیا. به بازار رفتیم. عبا و عمامه و قبای خود را فروخت! باز پول کم بود. کفشهای خود را هم فروخت! تا بیست و دو قران تکمیل شد آنها را به زن داد.

بر تن آن بزرگوار چیزی جز عرقچین و پیراهن و زیر جامه باقی نماند! گفتم: مولانا این چه حال است که بر خود آوردی؟ فرمود: سهل است ما درویش هستیم! به همان وضع آمدیم، وارد صحن شدیم. بعضی از دوستان را دیدار کردیم، رفتند لباس آوردند و ایشان پوشیدند.

مرحوم محدث نوری از بزرگان علماء شیعه و دارای جلالت فوق العاده بوده است. او با توسّل و تلاش در راه بدست آوردن دو کتاب نایاب، حاضر است در کوچه و بازار بدون عبا و عمامه راه رود و آن را منافی با جاه و جلال و علم خود نبیند.(۱۲۰)

پُرکاری همراه با تدبیر و سازماندهی

تلاش، فعالیّت و پرکار بودن، از خصال مردان خودساخته و مؤمن است. آنان بر اثر ایمان و اعتقاد کاملی که به راه خود دارند، هیچ گاه از پای نمی نشینند و همواره به کار و فعالیّت برای رسیدن به مقصود می پردازند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی که بیانگر این حقیقت است، می فرمایند:

اَلْمُؤْمِنُ قَلیلُ الزَّلَلِ کَثیرُ الْعَمَلِ.(۱۲۱)

مؤمن لغزشی اندک دارد و دارای عمل فراوان می باشد.

با این که انسانِ با ایمان پرکار است، اشتباهات کمی را مرتکب می شود و لغزشهای اندک دامنگیر او می شود. این خود گواه بر این حقیقت است که شخصِ مؤمن از قدرت تدبیر و کاردانی برخوردار است.

در کلامی شیوا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلتَّدْبیرُ قَبْلَ الْفِعْلِ

يُؤْمِنُ الْعِثارَ.(۱۲۲)

تدبیر نمودن قبل از انجام کار، انسان را از لغزش، ایمن می کند.

و در روایت دیگر به انسانها هشدار می دهند و می فرمایند:

إِيَّاكَ وَأَنْ تَعْمَلْ عَمَلًا بِغَيْرِ تَدْبيرٍ وَعِلْم.(۱۲۳)

پرهیز کن از آن که کاری را بدون تدبیر و آگاهی انجام دهی.

و برای کارها و فعالیّتهای گروهی چنین می فرمایند:

اِجْعَلْ لِكُلِّ اِنْسانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ اَحْرى اَلّا يَتَواكَلُوا فى خِدْمَتِك.(۱۲۴)

برای هر یک از خدمتگزاران خود کاری را تعیین کن و آن را از او بازخواست نما، زیرا که این گونه رفتار مناسبتر است برای این که آنان در خدمتگزاری تو، بر یکدیگر تکیه و توکّل ننمایند.

با توجّه به این فرمان روشن می شود که برای سازماندهی و تدبیر در کارهای گروهی، باید برای هر یک از افراد، وظیفه ای را تعیین نمود و آن را از او بازخواست کنیم، تا هر یک به بهانه اعتماد بر دیگری از انجام کارها شانه خالی نکنند.

ولی انسان باید توجّه داشته باشد که در صورت توفیق به آن، نباید در او خودبینی ایجاد شده و کارهائی را که انجام می دهد، از قدرت و نیروی خود و به خاطر اراده و تصمیم شخص خود بداند. زیرا اراده و تصمیم در انسان به توفیق خداوند ایجاد می شود.

امام صادق علیه السلام در ضمن فرمایشاتی می فرمایند:

فَاجْتَهِدُوا فى طاعهِاللَّهِ اِنْ سَرَّكُمْ اَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنينَ حَقًّا حَقّاً وَلا قُوَّهَ إِلاَّ بِاللَّه.(۱۲۵)

اگر دوست دارید که حقیقتاً از مؤمنان حقیقی باشید، در اطاعت خداوند کوشش کنید و قوّتی بر این کارها نیست مگر بوسیله خداوند.

انسان بر فرض که توفیق فراوان یافته و موفّق شود اعمال بسیار و کارهای سنگینی را انجام دهد، هیچ گاه نباید او را غرور و منّیت

فرا گیرد و عباداتی را که انجام داده است، به خاطر نیرو و قوّت خود بداند. زیرا همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمودند: «لا قوّه إلاّ باللّه» یعنی نیروئی برای انجام کارها نیست مگر بوسیله خداوند.

پس این لطف خداست که شامل حال مؤمنان حقیقی و اولیاء خدا می شود، و آنان توفیق انجام برنامه های پرزحمت عبادی را به آسانی انجام می دهند. نه آن که نیروی شخصی آنان، سبب قدرت آنها بر انجام عبادت شود.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِک.(۱۲۶)

آنچه از خوبیها به تو می رسد، از خداوند است و آنچه از گناه و بدی به تو اصابت می کند، از نفس تو است.

زیرا همان گونه که منشاء اصلی همه خوبیها خداوند است، انگیزه انجام همه بدیها نفس آدمی است که بوسیله حدیث نفس، و یا بر اثر وسوسه های شیطانی، انسان را به گمراهی می کشاند.

نتیجه بحث

تلاش و کوشش ، کانال وسیعی برای رسیدن به آرزوهای بلند و اهداف بزرگ و ارزنده است. برای به دست آوردن موفّقیت، نفس خود را همگام و تابع عقل و خرد خویش نموده و به تلاش و کوشش در انجام برنامه هایی که شما را به سعادت می رسانند، بنمائید. کار خود را آگاهانه شروع کنید و با تدبیر و برنامه و سازمان دهی، آینده آن را ارزیابی نمائید.

زمینه های لازم و مقدّمات کار را فراهم کنید و موانع آن را از سر راه خود بردارید.

اگر تصمیم گرفته اید همچون مردان بزرگ دارای آینده ای درخشان باشید، مطمئن باشید خو گرفتن و اعتیاد به زندگی گذشته، بزرگترین مانع برای پیشبرد اهداف شماست. باید عادتهای بیهوده گذشته را

ریشه کن کنیـد، تا بتوانیـد اراده خود را هر چه بهتر به کار گیرید. کار کنید تا با خواست خداوند به آرزوهای نهایی خود نائل شوید.

چه کوشش نباشد تن زورمند

نیارد سر از آرزوها بلند

که اندر جهان سود بی رنج نیست

کسی را که کاهل بود گنج نیست

۶علیهم السلام

۶یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام

یاد خداوند دلهای افسـرده را نشاط و آرامش می بخشد و آنها را جلا داده و از قساوت نجات می دهد؛ ولی غفلت و ترک یاد خدا و اهل بیت علیهم السلام، قلب را تیره و تار می سازد و دل را در تحیّر و سردرگمی های دائمی گرفتار می نماید.

خداوند به حضرت موسی وحی فرمود:

یا مُوسی لاتَفْرَحْ بِکَثْرَهِ الْمالِ وَلاتَدَعْ ذِکْری عَلی کُلِّ حالٍ فَإِنَّ کَثْرَهَ الْمالِ تُنْسِی الذُّنوُبَ وَإِنَّ تَرْکَ ذِکْری یُقسِی الْقُلوُبَ.(۱۲۷)

ای موسی به زیادی ثروت خشنود مشو و یاد مرا در هر حال رها مکن؛ زیرا که کثرت مال، گناهان را از یاد می برد و ترک یاد من، قلبها را با قساوت می کند.

زیرا بر اثر ترک یاد خدا، شیطان بر انسان مسلّط می شود و آرامش خاطر و اطمینان را از او سلب می کند.

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

»وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ «(۱۲۸)

هر کس از یاد خداوند رخ بتابد، شیطانی را به سوی او بر می انگیزانیم که همنشین او باشد.

فراموش کردن گناهـان، قسـاوت قلب و تسـلّط شـیطان و... از آثـار ترکِ یـاد خـدا است. یاد خـدا، انسان را از این گرفتاریهای روحی نجات می دهد و اطمینان و آرامش خاطر را برای او به ارمغان می آورد. به این نکته باید توجه داشـته باشیم که یاد اهل بیت علیهم السلام نیز یاد خداست و آثاری که ذکر خداوند دارد، با

یاد اهل بیت علیهم السلام نیز ایجاد می شود.

امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

إِنَّ ذِکْرَنا مِنْ ذِکْرِاللَّه.(۱۲۹)

بدرستی که یاد ما خاندان، از یاد خداوند به شمار می آید.

ما نه تنها باید به یاد آن بزرگواران باشیم، بلکه در گرفتاریها و شدائد به آنان پناه ببریم؛ زیرا اهل بیت رسالت، کشتی نجات امت و پناهگاه مردم بی پناه و ستمدیده هستند. خاندان وحی فریاد رس بیچارگانی هستند که دستخوش امواج خروشان دریای بیکرانِ بلا شده اند. آنان نجاتبخش افرادی هستند که در گرداب وحشتناک گمراهی گرفتار شده اند. ما باید آنان را نجات امت در گرفتاریها ونابسامانیها بدانیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره چنین می فرمایند:

أَیُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْواجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجاهِ.(۱۳۰)

ای مردم امواج فتنه ها را به کمک کشتیهای نجات، بشکافید)و از آنها رهایی یابید(.

آن بزرگوار در روایتی دیگر می فرمایند:

مَنْ رَکِبَ غَیْرَ سَفینَتِنا غَرِقَ.(۱۳۱)

کسی که بر غیر سفینه ما سوار شود، غرق خواهد شد.

بنابراین انسان باید در همه گرفتاریها حتی در مسائل و مشکلات اعتقادی نیز از هدایتگران و هادیان راه، هدایت و راهنمایی بخواهد. در غیر این صورت گرفتار و گمراه خواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ یَطْلُبِ الْهِدایَهَ مِنْ غَیْرِ أَهْلِها یَضِلُّ.(۱۳۲)

هر کس هدایت را از غیر اهلش بجوید، گمراه می شود.

سرانجام کار آنان که پیروی از فرومایگان، قبرکنان و الاغ فروشان اجتماع را پذیرفتند، چه خواهد بود؟...

در مشکلات و فتنه ها، در طوفانهای ویرانگر و در هنگامی که امواج خطرناک بلا، هستی افراد را تهدید می کند؛ پناه بردن به غیر خدا وآل اللَّه، شما را به نیستی می کشاند. ولی تمسّک به اهل بیت رسالت علیهم السلام و یاری خواستن از آن

بزرگواران، شما را از گمراهی و هلاکت نجات داده و به ساحل می رساند.

اگر جذر

ومدّ دریا همه قایقها را یکسان پائین و بالا می برد؛ ولی تلاطم دریا نمی تواند همه کشتیها را به کام خود فرو برد. فتنه ها و گرفتاریها نیز هر چه سهمگین و خطرناک باشند، نمی توانند همه انسانها را به نابودی کشانند، زیرا کشتی نجات عدّه ای را به ساحل می رساند.

ره ملک سعادت را تواند بی خطر رفتن

به دست خود زآئین ادب هر کس عصا دارد

در میان انسانها کسانی وجود دارند که نه تنها در برابر گرفتاریها وفتنه های آخرالزمان مقاومت می کنند، بلکه بر قدر و منزلت خویش می افزایند.

اگر دوست دارید از این گونه افراد باشید، در طوفانهای بلا و تلاطم امواج خروشان، به کشتی نجاتِ اهل بیت علیهم السلام متمسّک شوید و با توسّل به مقام والای صاحبان ولایت الهیّه از گمراهی و تحیّر نجات یابید.

توسّل از نظر قرآن

بنابراین در گرفتاریها و مشکلات خود، باید به اهل بیت علیهم السلام متوسّل شویم و از عنایات کریمانه این خاندان استفاده کنیم. حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

إذا نَزَلَتْ بِكُمْ شِدَّةٌ فَاسْتَعينوُا بِنا عَلىَ اللَّهِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: »وَللَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعوُهُ بِها «(۱۳۳) قالَ: قالَ أَبوُعَبْدِاللَّهِ علیه السلام: نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى اَلَّذى لايُقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ اِلَّا بِمَعْرِفَتِنا قالَ: فَادْعوُهُ بِها.(۱۳۴)

هرگاه گرفتاری شدیدی بر شما وارد شد، به وسیله ما از خداوند کمک طلب کنید. این است معنای قول خداوند که می فرماید: برای خدا اسماء نیکوئی است، او را به آنها بخوانید.

آن گاه امام رضاعلیه السلام فرمودند که امام صادق علیه السلام چنین فرمودند: به خدا سوگند ما نامهای نیکوی خداوند هستیم که از احدی عملی پذیرفته نمی شود مگر به وسیله معرفت ما، آن گاه امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند را بوسیله آنها بخوانید.

بنابراین اهل بیت علیهم السلام نامهای

نیکوی خداوندند که در این روزگار حضرت بقیّهاللَّه ارواحنا فداه نمونه کامل آنان و مظهر عنایات خداوند به ما می باشند. ما باید تقوا و پرهیزکاری را پیشه سازیم و با توسّل به عنایات این بزرگواران تقرّب به خداوند را به دست آوریم.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

»یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنوُا اِتَّقُوااللَّهَ وَابْتَغوُا إِلَیْهِ الْوَسیلَهَ وَجاهِدوُا فی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحوُنَ «(۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی را پیشه سازید و برای رسیدن به مقام قرب او، وسیله آماده کنید و در راه او کوشش نمائید، شاید شما رستگار شوید.

ما با توسّل به اهل بیت علیهم السلام از عالم غیب استمداد می طلبیم و عنایات آن بزرگواران را به سوی خود جلب می کنیم.

توسّل در میان ادعیه و زیارات

نتائج بسیاری که مردم از توسّل به اهل بیت عصمت علیهم السلام دیده اند، به حدّی است که قابل تردید نیست. همه دوستان خاندان وحی، یا مشکلات خود را بر اثر توسّل به آن بزرگواران حلّ کرده اند، یا شاهد و آگاه از برآورده شدن حاجت دیگران بوده اند. آن هم مشکلاتی که از نظر عقلِ محدود ما، امکان برطرف شدن آنها نبوده است.

به خاطر اهمیّتی که توسل به اهل بیت علیهم السلام دارد؛ نه تنها در قرآن کریم و روایات گهربار خاندان وحی به آن امر فرموده اند؛ بلکه در ضمن دعاها و زیارات، ما را به سوی توسل فرا خوانده و راهنمایی فرموده اند. اکنون به ذکر دو نمونه اکتفا می کنیم:

۱- در زیارت امام حسین علیه السلام عرض می کنیم:

اَتَوَسَّلُ إِلی اللَّهِ بِکَ فی جَمیعِ حَوائِجی مِنْ أَمْرِ آخِرَتی وَدُنْیایَ وَبِکَ یَتَوَسَّلُ الْمُتَوَسِّلوُنَ إِلَی اللَّهِ فی حَوائِجِهِمْ.(۱۳۶)

من در جمیع حاجتهایم، چه نیازهای اخروی و چه دنیوی، به وسیله شما متوسل به درگاه خداوند

می شوم و همه آنانی که متوسل به دربار خداوند در حوائج خود هستند، بوسیله شما توسل می جویند.

توسل به امام حسین علیه السلام، گریه و عزاداری برای آن حضرت بابی است مفتوح برای همه مردم؛ حتی آلودگان و گنهکاران. هر کس از رفتار و کردار خود شرمسار است، می تواند به سوی امام حسین علیه السلام روی آورد که آن حضرت بخشنده همه گنهکارانند. یقین داشته باشید آن بزرگوار مظلوم از همه بیچارگان دستگیری می کنند.

۲- در دعای روز عرفه می خوانید:

... اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ صلی الله علیه وآله وسلم وَ آلِهِ الطّاهِرینَ وَاَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِالْأَئِمَّهِ الَّذینَ اِخْتَرْتَهُمْ لِسِرِّکَ وَاطَّلَعْتَهُمْ عَلی وَحْیِک.(۱۳۷)

خداوندا به حقّ پیغمبرت حضرت محمّدصلی الله علیه وآله وسلم و آل پاک او سئوال می کنم از تو، و متوسّل به تو می شوم بوسیله امامانی که آنان را برای سرّ خود انتخاب کردی و آنان را به وحی خود آگاه ساختی ...

شیفتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام نه تنها وجود آن بزرگواران را وسیله و شفیع خود به درگاه خداوند متعال قرار می دهند و در توسّلات از توجّهات و عنایات اهل بیت علیهم السلام بهره می برند، بلکه به اسم آن بزرگواران نیز متوسل شده و نام شریف آنان را نیز وسیله تقرّب به خداوند می دانند.

در زیارت امام رضاعلیه السلام می خوانیم:

اَلسَّلامُ عَلی مَنْ أَسْمائُهُمْ وَسیلَهُالسَّائِلینَ وَهَیاکِلُهُمْ أَمانُ الْمَخْلوُقینَ وَحُجَجُهُمْ اِبْطالُ شُبَهِ الْمُلْحِدین...(۱۳۸)

سلام بر آنان که اسمائشان وسیله سئوال کنندگان است و پیکره آنان برای مخلوقین امان است و استدلال آنان باطل کننده شبهه های ملحدین است.

بنابر این نام آن بزرگواران منشأ تقرّب و وسیله قبولی و پذیرفته شدن در دربار پروردگار متعال می باشد. به این جهت دوستان این خاندان در مجالس خود که

به یاد اهل بیت علیهم السلام تشکیل می دهند، به ذکر نام آنان پرداخته و با تکرار آن، قلب خود را جلا می بخشند.

بزرگان ما نه تنها از نام آن بزرگواران بهره منـد می شوند، بلکه به تربتِ درگاه آنان نیز تبرّک جسته و دردهای خود را مداوا می کنند.

مرحوم محدّث قمی می نویسد: مرحوم سید نعمهاللّه جزائری در اوایل تحصیل بر اثر فقر و احتیاج قادر نبود برای مطالعه چراغ روشن کند؛ از این جهت از نور ماه استفاده می کرد. بر اثر کثرت مطالعه در مهتاب، چشمانش ضعیف شد. به خاطر نور چشم خود، تربت مقدسه امام حسین علیه السلام وخاک حرمهای امامان عراق را به چشم خود می مالید و از برکت آنها نور چشمش زیاد می شد.

آن گاه می نویسد: من نیز هر گاه چشمم به خاطر زیاد نوشتن ضعف پیدا می کند، از خاک حرمهای ائمه اطهارعلیهم السلام استفاده می کنم و گاهی احادیث و اخبار اهل بیت علیهم السلام را به چشمانم می مالم. بحمداللّه چشمانم در نهایت روشنی است وامیدوارم انشاءاللّه در دنیا و آخرت چشمم به برکات ایشان روشن باشد.(۱۳۹)

توسّل مایه قرب انسان به خداوند است

توسل بـه اهـل بیت عصـمت علیهم السلام انسان را در درگـاه خداونـدِ بزرگ، آبرومنـد می سازد و منشاء تقرب او در نزد پروردگار متعال می شود. به همین جهت در بعضـی از ادعیه و مناجات، از خداونـد درخواست می کنیم به خاطر توسّل به اهل بیت علیهم السلام ما را در درگاه خود آبرومند نموده و از مقام قربِ خود بهره مند فرماید.

در مناجات انجیلیّه امام سجادعلیه السلام آمده است:

اَللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ الطَّاهِرینَ وَاجْعَلْنی بِحُبِّهِمْ یَوْمَ الْعَرْضِ عَلَیْکَ نَبیهاً وَمِنَ الْأَنْجاسِ وَالْأَرَجاسِ نَزیهاً وَبِالتَّوَسُّلِ بِهِمْ إِلَیْکَ مُقَرَّباً وَجیهاً.(۱۴۰)

خداوندا، درود و رحمت خود را بر محمّد وأهل

بیت پاک او نازل فرما و مرا به خاطر محبّت آنان، در روز ورود بر تو، گرامی دار و از نجاستها و پلیدیها پاک گردان و با توسّل به آنان، در نزد خود مقرّب و آبرومند قرار ده.

توسّل باعث مستجاب شدن دعاست

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

یاعَلیُّ مَنْ تَوَسَّلَ إِلَی اللَّهِ بِحُبِّکُمْ فَحَقٌّ عَلَی اللَّهِ أَنْ لایَرُدَّهُ، یا عَلیُّ مَنْ أَحَبَّکُمْ وَتَمَسَّکَ بِکُمْ، فَقَدْ تَمَسَّکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی.(۱۴۱)

یا علی هر کس به خداوند بوسیله محبّت شما خاندان توسل جوید، پس حقّ است بر خدا که او را ردّ نکند. یا علی هر کس شما را دوست داشته باشد و به شما خاندان متمسّک شود، به ریسمان محکم چنگ زده است.

مسائل اعتقادی در توسّل

کسی که متوسّل به خاندان وحی می شود، در حقیقت ناخودآگاه ایمان خود را به یک سری مسائل اعتقادی مهمّ اظهار و تقویت می نماید.

۱- عقیده به حیات اهل بیت علیهم السلام پس از رحلت و درگذشت آنان از جهان فانی. خداوند کریم می فرماید:

»وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوُا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقوُنَ «(۱۴۲)

آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مرده نپندارید، بلکه آنان زنده هستند، در نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

۲- عقیده به علم و آگاهی معصومین علیهم السلام و اعتقاد به این نکته که انسان در هر گوشه جهان که باشد، می تواند به این بزرگواران متوسّل شود و آنان از حاجت و خواسته همه با اطّلاع و آگاه هستند؛ زیرا توسّل به اهل بیت علیهم السلام در صورتی متین است که معتقد باشیم از هر کجا که به آنان روی آوریم و آنان را بخوانیم، علم و آگاهی کامل نسبت به حاجت ما دارند.

۳- عقیده به قدرت و ولایت معصومین علیهم السلام از طرف خداوند. این حقیقت دیگری است که در ضمن توسّل، ایمان و اعتقاد باطنی خود را نسبت به آن ظاهر می کنیم؛ زیرا از نظر عقلی از کسی باید استمداد نمود که

قدرت کمک و دستگیری داشته باشد و معنای توسّل ما به این بزرگواران، علم و اعتقاد ما به این حقیقت است و به آن افتخار می کنیم، همان گونه که موجودات آسمانی به آن افتخار می کنند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

یا عَلیُّ یَتَفاخَروُنَ أَهْلُ السَّماءِ بِمَعْرِفَتِکَ وَیَتَوَسَّلوُنَ إِلی اللَّهِ بِمَعْرِفَتِکَ وَانْتِظارِ أَمْرِکَ.(۱۴۳)

یا علی، موجودات آسمانی به معرفت تو افتخار می نمایند و به وسیله شناخت تو و انتظار امر تو، متوسّل به خداوند می شوند.

بنابراین، معرفت اهل آسمانها مایه افتخار و شناخت و انتظار ساکنین آسمانها، سبب توسّل آنان می باشد.

آری، حتی موجودات آسمانی در انتظار فرا رسیدن روزی هستند که ولایت مطلقه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سراسر جهان هستی را فرا می گیرد و با دست قدرتمند حضرت بقیهاللّه ارواحنا فداه، نشانه ای از جبت و طاغوت و قدرتهای شیطانی باقی نمی ماند. در آن روز، غم به خانه ای راه نخواهد یافت و انوار معارف اهل بیت علیهم السلام بساط سرور و شادمانی را در سراسر جهان می گستراند.

چند نکته اساسی درباره توسّل

اشاره

آنان که دوست دارند با توسّل به أهل بیت علیهم السلام، قدرتها و نیروهای غیبی را به سوی خود جذب کنند و توسّلاتشان همیشه مؤثّر و پرثمر باشد، باید به نکات بسیار مهم و ارزنده ای که درباره توسّل و شرائط تأثیر آن وجود دارد، کاملاً توجّه داشته باشند و آن گاه که به توسّل می پردازند، آنها را رعایت کنند؛ تا علاوه بر آن که از ثواب و بهره های معنوی در جهان آخرت برخوردار می شوند، در دنیا نیز به نتیجه برسند و حاجتی را که به خاطر آن متوسّل شده اند، به دست آورند. و گرنه بدون توجّه به نکات و شرایطی که یادآوری

می نمائیم؛ اگر چه به ثواب و اجر معنوی نائل می شوند، ولی ممکن است - جز بعضـی از موارد - حاجتی را که در نظر گرفته اند، روا نشود و آن گونه که دوست دارند به مقصود خود نرسند.

اینک به شرائطی که زمینه ساز تأثیر توسّل می باشند، توجّه کنید:

۱- تطهیر قلب

پاکسازی درون و تطهیر قلب، از شـرائط بسـیار مهم برای توجّه به امور معنوی است. نه تنها در توسّل؛ بلکه در دعاها و مناجات نیز پاک بودن دل از آلودگیهای روحی، دارای نقش بسیار مهمّی است.

به همین دلیل دعا و توسّل اولیاء خدا و شخصـیتهایی که در دربار خداوند دارای تقرّب هسـتند، دارای آثار شگفت می باشد و از آن نتیجه هـای عـالی گرفته می شود. ولی توسّـل افرادی که دارای کردار صـحیح نیسـتند، این گونه نیست. از این جهت در مواردی که تعداد آنها کم نیست، می بینیم توسّل آنها، آن گونه تأثیری که باید داشته باشد، ندارد.

یکی از رازهـای مهمّی که بـاعث می شود دعای افرادِ مسـتجاب الـدعوه، مسـتجاب شود؛ پاکی درون و باطن آنها از آلودگیها است. پاک بودن نفس آنان، باعث می شود که هیچ گونه غرضهای شخصی در دعاها و توسّلات آنان وجود نداشته باشد.

اخلاـق ناپسـند و آلودگیهـای روحی، روح و روان انسـان را در بنـد می کشـد و نمی گـذارد روح انسان به پرواز درآیـد. ولی مردان خـدا که سوخته اند و خود را ساخته اند، این زنجیرهای گران را از روح و روان خود دور نموده اند. به همین خاطر هیچ گـاه دعـا و توسّـل آنـان بر اساس تظاهر، خودنمایی و سایر گناهانی که همچون زنجیری گران، تأثیر نَفَس انسان را می ربایـد، نیست. به این جهت آنان در توسّلاتی که دارند، موفّق

هستند.

اگر شما نیز دوست دارید با توسّل به اهل بیت علیهم السلام از قدرتهای نامرئی و نیروهای غیبی خداوند بهره مند شوید و توسّلات شما پرثمر باشد، حتماً به این نکته بسیار مهمّ »تطهیر باطن« توجّه داشته باشید. با پاک ساختن باطن خویش از آلودگیها، موانع را از سر راه خویش بردارید. آن گاه به حبل اللّه المتین چنگ زنید و در صراط مستقیم معنوی گامهای پرنتیجه بردارید. بنابر این از این نکته حیاتی وحسّاس غفلت نورزید و عمر گرانبهای خود را با آغشته بودن باطن به پایان نرسانید! اگر باطن خود را پاک کنید، کلید موفقیت در دست شماست و می توانید در دعاها وتوسّلات از آن استفاده کنید.

۲- توجّه و تمرکز فکر در توسّل

تمرکز فکر، توجّه و دقّت کامل در انجام هر گونه عبادت، بر تأثیر آن می افزاید و آن را پرثمر می نماید. جریانی که ذکر می کنیم دلیل بر اهمیّت توجّه در دعا و توسّلات است:

شخصی از بزرگان با یکی از اولیاء خدا در ارتباط بود و گاه گاه مطالب نهان را از گذشته و آینده از او جویا می شد و صدق و راستی و درستی او برای ایشان ثابت و حتمی بود.

از او پرسیدم: ایشان چگونه به این مقام رسیده است و اسراری را که بیان کردید، چگونه متوجّه می شود؟

ایشان فرمود: این شخص قبلاً از شاگردان خودم بود و گاهی اذکاری را از من می گرفت و آنها را انجام می داد. اگرچه او ساعات زیادی را به انجام این اذکار نمی پرداخت، زیرا آنها اذکار و یا دعاهای طولانی نبودند؛ ولی خصیصه ای در این شخص وجود داشت که به خاطر آن، این همه پیشرفت نمود و اینک او استاد من است . بطوری

که گاهی من مجهولاتم را از او سئوال می کنم و او پاسخ صحیح آنها را برایم می آورد. حتّی در موارد متعددی بدون آن که من به او ابراز نمایم، پاسخ مطالبی را که لازم داشتم، برایم بیان نموده است.

سپس ایشان فرمودند: خصوصیتی که در ایشان وجود دارد، این است که هر دعا یا ذکری را که به او می گویم و او می خواند با توجّه کامل انجام می دهد. حالت توجّه و حالت حضور و دقّت او، او را به این مقامات عالیه رسانده است.

اینک به این کلام کوتاه؛ ولی باعظمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام توجّه کنید و اهمیّت دقّت و توجه را دریابید. آن بزرگوار می فرمایند:

الدِّقَّةُ اِسْتِكانَةٌ.(۱۴۴)

دقّت، فروتنی و تواضع است.

کسی که در برابر خداوند و اهل بیت علیهم السلام فروتنی کند، خدا او را سربلند می سازد و اموری که به ظاهر غیر ممکن است، به دست او جاری می شود.

آری دقّت و توجّه، غیر ممکن را برای شما ممکن می سازد و شما را به مقامات ارزنده ای که شاید آن را محال بدانید، می رساند. همان گونه که یک شخص عادی که به جریان او اشاره کردیم بر اثر توجّه در حال دعا و توسّل، به مقام ارتباط با عالم غیب رسیده بود.

به همین جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

فَإِذا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِکَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجابَهِ.(۱۴۵)

هر گاه دعا نمودی با حالت توجّه و اقبالِ قلبی دعا کن، آن گاه یقین به اجابت داشته باش.

توجّه و اقبال قلب در دعا و توسّل، آن چنان مؤثّر و پرثمر است که امام صادق علیه السلام می فرمایند: پس از دارا بودن حالت توجّه، به اجابت آن یقین پیدا کن!

بنابر این پس از تطهیر باطن

و پاکسازی درون، مسئله تمرکز فکر و توجّه حواسّ در دعاها، مناجات و توسّلات نقش بسیار مهمّی را داراست.

همان گونه که عبادتهای بدون توجّه، اثرات مهمّی ندارد؛ توسّلاتی که در آن توجّهی وجود ندارد نیز دارای اثر کلّی نیست و آن گونه که باید آدمی را به مقصد و حاجتی که دارد، نمی رساند.

توسّلی پرثمر و دارای اثرات کلّی است که در آن توجّه وجود داشته باشد؛ زیرا توسّل در صورتی که با توجّه باشد و از درون دلی پاک بجوشد، رمز ارتباط با خداوند و خاندان وحی است. بر اثر این گونه توسّل، راه های بسته شده گشوده می شوند و دربهای قفل شده، باز می شوند. و آن گاه که ارتباط با خدا و اهل بیت علیهم السلام برقرار شد، هیچ گونه دعا و توسّلی بی پاسخ نمی ماند.

بنابر این اگر می خواهید توسّل شما اثر فوری داشته باشد و دارای نتیجه عالی باشد، علاوه بر خودسازی سعی کنید در هنگام توسّل، توجّه شما به این سو و آن سو جلب نشود و با تمرکز و توجّه کامل دست به دامان خاندان وحی شوید و آنان را وسیله برآوردن حاجات خود بدانید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

نَحْنُ الْوَسیلَةُ إِلَی اللَّهِ.(۱۴۶)

ما، وسیله به سوی خداوند هستیم.

آری اعتقاد هر انسانِ آگاه و روشن دل، این است که خاندان وحی پشتیبان و وسیله او به سوی خداوند هستند. در یکی از زیارات امام حسین علیه السلام وارد شده:

بِکُمْ یا آلَ مُحَمَّدٍ أَتَوَسَلُ، اَ لْاخِرُ مِنْکُمْ وَالْأَوَّلُ.(۱۴۷)

ای آل محمّد، بوسیله شما من متوسّل می شوم؛ به اوّلین شما تا آخرینتان.

نه گاه گاه، بلکه برای رسیدن به همه حاجتها و مشکلات باید به این بزرگواران متوسل شویم.

در

زیارت جامعه کبیره که حضرت امام هادی علیه السلام دریاهایی از نور را با بیانی کوتاه آورده اند، می خوانیم:

وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِکُمْ.(۱۴۸)

کسی که خداوند را قصد نماید، به سوی شما متوجّه می شود.

با بیانات گذشته، روشن شد برای گرفتن حاجتها و برآورده شدن نیازها علاوه بر پاکی دل، توجّه و تمرکز اندیشه لازم است. بنابراین از راه های مهمّ تأثیر توسّل، »تطهیر باطن« و »توجّه فکر« است. با این بیان بنگرید که توسّل از چه عظمت والائی برخوردار است، وکسی که به توسّل دست می زند، باید دارای چه حالاتِ مهمّ روحی باشد؟

اگر افرادی مغرض همچون وهّابیان بی بها، ارزش و بهائی برای توسّل نمی بینند، پندار باطل آنان از کوتاهی فکر و عدم آگاهی خودشان سرچشمه می گیرد و گرنه کسی که می داند توسّل یعنی چه و توسّل بر چه اساسی بنیان گذاری شده است، چگونه می تواند به انکار بزرگترین و بهترین حالات روحی انسان بپردازد، و ناآگاهانه گنجینه های عظیم روحی را بی بها جلوه دهد؟

انسان متفکّر چگونه می تواند جذّاب ترین حالات روحی را به دلیل آن که خود آن را نیافته است، ردّ نماید؟!

نقش یقین در توسّلات

زدودن شک و ایجاد حالت یقین، از مسائلی است که بحث تطهیر قلب، شامل آن می شود؛ ولی به خاطر اهمیّتی که دارد، به توضیح آن می پردازیم و راه ازدیاد آن را بیان می کنیم:

اعتقاد و یقین به لطف و عنایت أهل بیت علیهم السلام در توسّلات نقش بسیار عمده ای را داراست. اگر در توسّلات یقین به عنایت آن بزرگواران وجود داشته باشد، و قطع به عنایت و لطف آن بزرگواران داشته باشیم، نوعاً به مقصود می رسیم و حاجت خود را می گیریم.

اثر اعتقاد و یقین به لطف آن بزرگواران آن قدر

زیاد است که در موارد زیادی افرادی که به حاجت خود دست می یابند، دارای تطهیر قلب - که قبلاً ـ اهمیّت آن را ذکر کردیم - نیستند. ولی قطع و یقین آنان کمبود آن را جبران می کند و با آن که دارای قلبی پاک از گناه نیستند، قطع و یقین آنان به عنایات اهل بیت علیهم السلام، باعث می شود به زودی به نتیجه توسّلات خود دست یابند.

در سال ۱۳۴۸ شمسی که چند ماه توفیق زیارت عتبات عالیات را داشتم، مکرّر در حرم حضرت اباالفضل علیه السلام شاهد شفاگرفتن بیماران و روا شدن حاجت گرفتاران بودم.

گاهی از اوقات افرادی که مریض خود را به ضریح مقدّس آن حضرت دخیل می بستند؛ در کمتر از یک ساعت، حاجت خود را می گرفتند. و زنان عرب طبق رسم خودشان پس از گرفتن حاجت خود به هلهله می پرداختند و به سوی ضریح مطهّر و زوّار نقل می پاشیدند و شور و شعف فضای حرم مطهّر را فرا می گرفت. گاهی از اوقات برای آن که بیشتر اظهار تشکر نمایند، همراهِ نقل، »فلس« که پول رائج عراق است، می ریختند.

اعتقاد و یقین آنان در آن حدّ بود که گاهی همراه با مریض، نقل و فلس را نیز با خود می آوردند و در لحظه ای که مریضشان شفا می یافت، فوری به هلهله می پرداختند و به پاشیدن نقل و فلس مشغول می شدند و به شادی و اظهار تشکّر می پرداختند و می گفتند: »ابوفاضل نشکرک«.

روزی جوان دیوانه ای را به حرم مطهّر آوردند و تا سه روز به ضریح، دخیل بسته و بستگانش اطراف او را گرفته بودند. این باعث تعجّب بود که چگونه در این مدّت طولانی آنها نتوانسته اند حاجت خود را بگیرند!

شفا

نیـافتن یـک مریض به مـدت سه روز مـایه تعجّب بود، چون خلاـف معمول بود؛ زیرا طبق متعـارف کسانی که به آن حضـرت متوسل می شدنـد، اعتقاد عجیبی داشـتند و احتیاج به زمان طولانی و وقت زیاد نداشـتند. آنان با یقین کامل اظهار می داشـتند: »ابوفاضل باب الحوائج« و حضرت اباالفضل علیه السلام حاجت آنان را می دادند؛ چون با یقین به لطف حضرت اباالفضل علیه السلام به آن بزرگوار متوسّل می شدند.

مقصود از بیان این مطالب این است که در بسیاری از توسّ‌ـلات، جهاتی دیگری وجود دارد که جایگزین تطهیر قلب می شود. در مواردی لطف اهل بیت علیهم السلام و در مواردی دیگر، یقین و اعتقاد مردم، باعث عنایت آن بزرگواران می گردد.

معرفت بر یقین انسان می افزاید

راهِ یقین پیدا نمودن به قدرت اهل بیت علیهم السـلام، معرفت نسبت به مقام آن بزرگواران است. برای آن که یقین و اعتقاد به انجـام گرفتن حاجت توسط آن بزرگواران داشـته باشـیم، بایـد بر معرفت خود نسـبت به مقام آن بزرگواران بیفزاییم و آگاهی های لازم و واجب را که داشتن آنها بر ما ضروری است، کسب کنیم.

مرحوم محـدّث قمی که دارای معرفت به دربـار اهـل بیت علیهم السـلام بود، نمونه ای از توسّ‌ـلات خود را پس از بیـان جریان جالبی از مرحوم علاّمه سیّد عبداللَّه شبّر ذکر می کند. اینک به گفتار ایشان توجّه کنید:

مرحوم سیّد عبداللَّه شبّر از علمای بزرگی است که بر اثر کثرت تألیفات در زمان خویش به مجلسـیِ ثانی شهرت یافت. روزی علامه محقق، مرحوم شـیخ اسـداللَّه، صاحب کتاب مقابس الانوار به دیدار مرحوم سـید عبداللَّه شبّر رفت و از کثرت تصـنیفات مرحوم شبّر شگفت زده شد. زیرا نوشته های خودش با فهم و دقت علمی زیادی که داشت، اندک بود.

سرّ

کثرت تصنیفات مرحوم شبّر را از او پرسید. سیّد گفت: علّت آن که من توفیق به نگاشتن کتابهای زیاد پیدا نموده ام، توجه و عنایت حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام است. زیرا آن حضرت را در خواب دیدم که قلمی به من عنایت نمودند و فرمودند: بنویس. از آن وقت من موفّق به تألیف و نگارش شدم. پس هر چه را که من نوشته ام، از برکت آن قلم شریف است.

مرحوم محدث قمی پس از نقل جریان فوق، گفته است:

مطلب چنین است که سیّد فرموده؛ زیرا من نیز هر گاه متوسّل به اهل بیت عصمت علیهم السلام می شوم، توفیق عظیمی در خود می یابم و قلم به نوشتن جاری می شود و گاهی که توفیق توسّل ندارم، ماه ها بر من می گذرد و حال آن که نتوانسته ام جزوه ای بنویسم. پس تمام آنچه نگاشته ام از برکات اهل بیت اطهار صلوات اللَّه علیهم اجمعین است.(۱۴۹)

معرفت و شناخت آن بزرگوار، باعث شده است که ایشان با جزم و یقین به حقیقتی که آن را بیان نموده است، معتقد باشد.

نقش اضطرار در توسّلات

انقطاع، بریدن دل، شدّت اضطرار و اضطراب و فشارهای شدید، گاهی آن چنان مهمّ و کارساز است که می تواند با همه آلودگیهای روحی، زنجیرهای گران باطنی را پاره نموده تا روح و روان انسان در فضای نورانی معنویّت با اولیاء و انبیاء پیوند معنوی برقرار نماید.

برای آن که بدانید چگونه گاهی افراد آلوده حاجت های خود را با توسّل به اهل بیت علیهم السلام می گیرند و آلودگی های آنان مانع گرفتن حاجتشان نمی شود و با گریه و ناله خود، توجه ائمّه اطهارعلیهم السلام و یا امام زادگان بزرگواری را که متوسّل به آنان شده اند، به سوی خود جلب

می کنند. مثالی می آوریم تا راز تحقق معجزه به خاطر توسّل افرادی که دارای روح پاک نیستند روشن شود.

اگر بخواهند یک سفینه فضایی را بر فراز کره زمین به پرواز درآورند، باید وسیله قدرتمندی داشته باشند تا توسّط آن بر اثر فشار، سفینه را از جوّ خارج کنند. چون هنگامی که سفینه از جوّ خارج می گردد، از قدرت جاذبه زمین رها می شود و به راحتی می تواند در فضا به گردش در آید؛ زیرا تا وقتی که از جاذبه زمین رها نشده است، قدرت جاذبه، او را به سوی خود می کشد و قدرت سیر و پرواز او را کم می نماید. برای فرار از قدرت جاذبه، باید آن قدر بر سفینه فشار وارد شود تا از قید جاذبه زمین خارج شده و آزاد گردد.

نظیر این مطلب در مسائل معنوی و روحی نیز وجود دارد؛ زیرا با آن که آلودگیها و گناهان، انسان را از سیر روحی و گرفتن نتیجه معنوی باز می دارد و همچون جاذبه زمین که سفینه را به سوی خود می کشاند، گناه انسان گناه کار را از پرواز باز می دارد و جاذبه گناهان او را به سوی خود جذب می کند، ولی گاهی گرفتاریها و شداید آن چنان زیاد و پرتوان است که فشارِ ناراحتیها می تواندانسان را از جاذبه گناهان رهائی بخشیده و با آن که باطن به آلودگیها گرفتار است، او را از قدرت جاذبه گناهان رهائی بخشد و به گرفتن نتیجه، موفّق نماید.

بنابر این برای موفقیّتِ سریع در توسّلات یا باید انسان باطن خود را تطهیر کند و روح و روان خود را پاک نماید تا قدرت جاذبه گناهانِ گذشته، درهم شکسته شود و نتواند او

را از پرواز باز دارد و یا باید آنچنان در تحت فشار ناراحتی های شدید قرار گیرد که همچون دستگاهی که سفینه های فضائی را بر اثر فشار، از جاذبه زمین رها می کند؛ شدّت گرفتاری ها و ناراحتی ها، انسان را از قید و بند گناهان و جاذبه آنها رها کند. در این هنگام می تواند توجّه اهل بیت علیهم السلام را به خود جلب نماید و عنایت و مرحمت آن بزرگواران را به سوی خود جذب کند و شاهد رخ دادن معجزه باشد.

بنابر این برای نتیجه گرفتن از توسّل، اگر انسان مردانه همّت نماید و باطن خود را پاک نماید، به مقصود خود دست می یابد و همچنین اگر شدّت گرفتاری ها به گونه ای باشد که بتواند در انسان حالت انقطاع ایجاد کند و همچون سفینه ای که بر اثر فشار از جاذبه زمین دور می شود، او را از جاذبه گناهان و آلودگی ها رها نماید، در این هنگام نیز توسل او به نتیجه می رسد.

دختر مضطرّ در حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام

در مواردی که بر اثر اضطرار، حالت انقطاع پیش می آید، توسّل به آن خاندان، اثربخش بوده و دارای اثر فوری است.

از این رو دوستان مکتب اهل بیت علیهم السلام در شدائد و گرفتاری ها به آن بزرگواران پناه برده و اضطرار خود را با توسّل به آنان برطرف می نمایند. نمونه جالبی از این گونه توسّلات را برای شما می آوریم.

یکی از بزرگان قم می گوید: روزی در حرم مطهّر حضرت اباالفضل علیه السلام مشرف بودم، ناگهان دیدم جمعیّت زیادی از اعراب همراه با دختری سراسیمه وارد حرم شدند و حرم مطهّر از انبوه جمعیّت پر شد.

آن دختر شبکه های ضریح را گرفت و با صدای بلند کلماتی جسورانه گفت که توجه زائرین را به خود

جلب کرد. ناگهان متوجه شدم آن دختر و سایر مردم چنان ساکت شدند که گویا نفَس همه قطع شده است.

یک مرتبه صدائی بلند شد و کلامی به این مضمون به گوش همه رسید:

»پدر من، شوهر مادر من است« این صدا از کودکی برخاست که در شکم دختر بود. یک مرتبه صدای هلهله در حرم بلند شد. زنها بسوی دختر هجوم بردند و عده ای با کوشش فراوان او را از دست زنها رها کرده و در بقعه ای که مرکز کلیددار آستان مقدّس حضرت اباالفضل علیه السلام بود، بردند.

پس از آن که دختر را بردند و خلوت شد، چون که من با کلیددار حرم آشنا بودم، نزد او رفتم و جریان را از او سئوال کردم. کلیددار حرم گفت:

اینها طائفه ای از عربهای صحرانشین اطراف کربلا هستند، این دختر را به عقد پسر عمویش در آورده اند و چون در زمان عقد، ارتباط عروس و داماد نزد آنها بسیار زشت و ننگین است، جوان مراقب بوده مخفیانه همسرش را ملاقات کند. او پس از آن که با همسرش ملاقات و ارتباط پیدا می کند، دختر باردار می شود. جوان از ترس فرار می کند و مدتی مخفی می شود تا حمل دختر آشکار می شود. نزدیکان دختر از او سئوال می کنند، او می گوید: از شوهرم حامله شده ام. آنها جوان را پیدا کرده و از او سئوال می کنند. او از ترس، جریان را انکار می کند.

بستگانِ دختر تصمیم می گیرند دختر را بکشند. او هر چه التماس می کند و خود را بی گناه معرفی می کند، فایده ای نمی بخشد تا سرانجام می گوید: حضرت اباالفضل العبّاس علیه السلام را حاکم قرار دهیم هر چه آن بزرگوار حکم کردند انجام دهید. از این رو

به حرم مشرّف شده و به معجزه حضرت عبّاس علیه السلام کودک در رحم مادر اقرار به پاکی او نمود.(۱۵۰)

این نمونه ای از هزاران معجزه است که بر اثر عنایات کریمانه خاندان رسالت جلوه گر شده است.

نکته دیگر

نکته دیگری که توجّه به آن لازم است، این است که: در برخی از توسّلات، فردی که متوسّل شده است، نه دارای روح پاک است و نه بر اثر اضطرار و فشارهای شدید از جاذبه گناهان و آلودگیها خود را رها ساخته است؛ بلکه به خاطر جهات دیگری که در آینده و یا گذشته او وجود دارد و ائمّه اطهارعلیهم السلام با آگاهی و علم احاطه ای خود، آنها را در نظر دارند و از دید ما نامعلوم است؛ به این گونه افراد با چشم مرحمت نگاه می کنند و در لحظه ای کوه های غم و غصه را به چمن زار سبزِ شادی تبدیل می کنند. زیرا آنان می توانند با یک نظر، ذرّه ای را همچون خورشید تابان، تابناک کنند.

به ذرّه گر نظر لطف بوتراب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند

با توجّه به این نکته درمی یابیم: کسی می تواند ولایت و امامت انسان ها را به عهده گیرد که تمامی جهات و همه جوانب کار را در نظر داشته باشد و کاملاً محیط بر آنها باشد؛ در این صورت می تواند هر گونه خاک تیره را به گوهری تابناک مبدّل سازد و گرنه ادّعا به تنهایی کارساز نیست.

استمداد از عالم غیب

در بسیاری از موارد برای رفع مسائل اضطراری جز استمداد از عالم غیب و کمک گیری از قدرتهای نهانِ جهان، راه حلّی وجود ندارد. وقتی که کارد به استخوان رسید و همه امکانات مادّی عجز خود را بیان داشتند، چگونه می توان با قدرت مادّی که عدم توانایی خود را نشان داده، راه حلّی پیدا نمود؟ برای رفع گرفتاری در این گونه موارد حتماً باید به جستجوی کمک از عالم غیب شتافت و با استمداد

از قدرتهای عظیم غیبیِ الهی، بیچارگی های طاقت فرسا را برطرف نمود.

در این گونه موارد، توسّل و وسیله یابی از طریق خاندان وحی که جانشینان خدا بر خلق می باشند؛ بهترین، مؤثّرترین و کاملترین نمونه استمداد از عالم غیب است.

در این گونه موارد بعضی از افراد بر اثر اضطرار و اضطراب و حالت انقطاع، با گفتن »یا علی«، »یا حسین« و یا با گفتن یک »یا صاحب الزمان« از اعماق دل و از ژرفای قلب، به وسیله نام این بزرگواران با خداوند بزرگ ارتباط برقرار می کنند و بوسیله آنان حاجت خود را می گیرند.

تا دلی آتش نگیرد، حرف جانسوزی نگوید

حال ما خواهی بیا از گفته ما جستجو کن

بنابر این توسّل، به معنای جستجوی یافتن وسیله برای ارتباط با خداوند و چاره جویی در مشکلات و یافتن راه حلّ در گرفتاریهای مادّی و معنوی، توسّط خاندان وحی که سردمداران قدرتهای الهی هستند، می باشد. و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ از انبیاء و پیامبران گرفته تا انسانهای معمولی و از ابتداء خلقت تا روز قیامت، برای تقرّب به خداوند و یا چاره جویی برای مشکلات خویش، دست نیاز به دامنِ لطف این بزرگواران زده و خواهند زد.

توسل برای حلّ مشکلات علمی

مردان بزرگ حتّی برای کشف مجهولات و پی بردن به مسائل مشکل علمی دست به توسل می زنند تا در اثر کسب فیوضات معنوی از خاندان وحی، گره از مشکلات علمی خود بگشایند.

به عنوان نمونه داستانی را از مرحوم سید علی صاحب شرح کبیر، که بسیاری از علمای عرب و عجم از شاگردان وی بوده اند، ذکر می کنیم.

آن مرحوم با مهارت فراوانی که در علم فقه و اصول داشت، از علم هیئت بی خبر بود. به

این جهت در هنگـام نوشـتن کتاب »شـرح کبیر« در بحث »قبله« که در ارتباط با علم هیئت است، دچار اشـکال شـد. از یکی از شـاگردان خود که در علم هیئت دارای اطلاعات بود، خواست تا مسائل ضـروری مسـئله قبله را از علم هیئت به وی بیاموزد؛ تا بحث قبله را به صورت کامل در کتاب »شرح کبیر« بیاورد.

ولی شـاگرد احترام اسـتاد را نگه نـداشت و در برابر درخواست اسـتاد چنین گفت: همچنـان که مـا کتـاب به زیر بغل گرفته به خدمت شـما می رسـیم و تلّمذ می کنیم، شـما نیز کتاب به زیر بغل گرفته در بنده منزل تشـریف بیاورید، تا مسائل هیئت را فرا گیرید!

پاسخ تندِ شاگرد، که اسـتاد انتظار آن را نداشت، سـبب شد که او برای حلّ مشـکلات علمی خود به حضـرت امام حسـین علیه السـلام متوسل شود. از این جهت همان شب به حرم مطهّر آن حضـرت مشـرّف شد و تا صـبح به عبادت خداوند پرداخت و از حضـرت سیدالشـهداءعلیه السلام رفع مشکلات علمی خود را درخواست کرد. بر اثر توسّل او، صبح همان روز، همه مشکلات علمی مورد نیاز، برایش روشن شد و بحث قبله را در کتاب »شرح کبیر« به رشته تحریر کشید.(۱۵۱)

ترک توسّل یا رمز گناه

ارزش و اهمیّت توسّل و تمسّک جسـتن به اهل بیت عصـمت علیهم السـلام آن قـدر زیاد است که در برخی از روایات فرموده اند: وسیله اطاعت خداوند فراهم نمی شود مگر در صورتی که انسان به دامان ولاء آن بزرگواران چنگ زند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

وَلایَقْبَلُ تَوْحیدَهُ إلاَّ بِالْإعْتِرافِ لِنَبِیِّهِ صَـلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بِنُبُوَّتِهِ، وَلایَقْبَلُ دیناً إلّا بِوِلایَهِ مَنْ أَمَرَ بِوِلایَتِهِ، وَلایَنْتَظِمُ اَسْـبابَ طاعَتِهِ إلاَّ بِالتَّمَسُّکِ بِعِصَمِهِ وَعِصَمِ أَهْلِ وِلایَتِهِ.(۱۵۲)

خداوند، یگانه پرستی

کسی را قبول نمی کند، مگر همراه با اعتراف به نبوّت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم باشد. و دینی را نمی پذیرد، مگر با ولایت کسی که امر به داشتن ولایت او نموده، باشد. و اسباب اطاعت خداوند سامان نمی پذیرد، مگر با تمسّک جستن به عصمت خدا و صاحبان ولایت او.

در این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فراهم شدن اسباب اطاعت خداوند را در صورتی امکان پذیر می دانند که انسان متوسّل و متمسّک به عصمت خداوند و آل اللّه شود و در صورت عدم توجّه به آن بزرگواران که واسطه فیض میان خالق و مخلوق هستند، وسیله اطاعت از دستورات خداوند فراهم نمی شود.

بنابر این روایت، علّت مهمّ گناهِ گناهکاران، ترک توسّل و تمسّک آنان به اهل بیت علیهم السلام می باشد. پس اگر توسّل را ترک کنیم، در دام شیطان گرفتار شده و مرتکب معصیت می شویم. این است رمز گناهان.

نتیجه بحث

توسّل، دلهای زنگار گرفته را صفا می بخشد و یاد خدا را در قلبهای غفلت زده ایجاد می کند. آن گاه که فتنه ها و آشوبهای گوناگون، انسان ها را در گرداب بلا گرفتار می کنند، توسّل به اهل بیت عصمت علیهم السلام همچون کشتی نجات، آنها را به ساحل می رساند.

اگر می خواهید به مقام قرب الهی راه یابید و در نزد پروردگار آبرومند باشید، توسّل، شما را به این هدف می رساند.

مهمترین مسائل اعتقادی ما نسبت به اهل بیت علیهم السلام همچون ایمان و یقین به علم و آگاهی آنان و قدرت و ولایت آن بزرگواران در مسئله توسّل گنجانده شده است.

عالی ترین مسائل اخلاقی را همانند تطهیر و پاک سازی قلب، توجّه و تمرکز فکر، در مسئله توسّل می یابید.

مشکل ترین مسائل شخصی را می توانید با «توسّل» و توجّه

به خاندان پاک رسالت که جانشینان خدا و صاحبان ولایت مطلقه هستند، حل کنید.

با توسّل به خاندان وحی، وسیله اطاعت خداوند و ترک گناه را برای خود فراهم کنید و به این طریق از قدرتهای بزرگ خداوند استمداد نموده و نیرو طلب کنید

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

۷جاذبه محبّت

محبّت، به خاطر جاذبه ای که دارد، محبّ را به سوی محبوب جذب می کند و افکار و عقاید او را در قلب محبّ زنده می سازد. به این جهت هر چه محبّت شدیدتر باشد، سنخیّت روحی بین محبّ و محبوب بیشتر می شود.

بر این اساس اگر محبّت شدید باشد، دارای چنان کششی است که محبّ و محبوب را بسوی یکدیگر جذب می کند؛ بصورتی که حالات هر یک از آنان در دیگری تأثیر می گذارد. در میان افراد دوقلو که از محبّت و هماهنگی بیشتری برخوردار هستند و روحیه ای نزدیک به یکدیگر دارند، تأثیرپذیری حالات آنان در یکدیگر، بیشتر جلوه گر می شود.

چندی قبل دختری که در لندن زندگی می کرد، ناگهان احساس ناراحتی کرد. او چنان درد می کشید و حالاتش چنان بود که پزشکان تشخیص دادند درد او علامت زایمان است. او را در بیمارستان بستری کردند و پس از تحقیق معلوم شد که او شوهر ندارد! معاینات هم نشان داد که باردار نیست؛ امّا او همچنان در تخت بیمارستان بخود می پیچید و ناله می کرد و سراپای وجودش را عرق سردی پوشانده بود.

چند ساعتی وقت پزشکان را گرفت؛ تا سرانجام آرام شد. لبخندی زد و گفت: راحت شدم. نوزاد پسر است! پزشکان ابتدا گمان گردند که با یک دیوانه سر و کار دارند؛ ولی پس

از تحقیق متوجه شدند که آثار دیوانگی در او دیده نمی شود.

کشف بعدی آن بود که درست در همان زمانی که او در لندن دچار درد شده بود و به بیمارستان رفت، خواهر دوقلویش که در اتریش و شهر »وین« ساکن بود، دچار درد زایمان گردیده و به بیمارستان مراجعه کرده و بستری شده بود و پس از چند ساعت پسری از او متولّد شده بود.(۱۵۳)

این گونه حالات بر اثر سنخیّت و محبّت شدید در میان دو نفر است. گاهی بر اثر محبّت شدید، محبّ از تقیّدات مادّی رها می شود و خود را به محبوب که فرسنگها راه از او دور است، می رساند؛ زیرا همان گونه که گاهی حرارت تب، وسیله خروج روح از جسم و علّت درک مسائل نامرئی می شود، همین گونه گاهی حرارتِ محبّت، محبّ را از عالم ظاهر خارج می کند و بسوی محبوب می کشاند.

رسیدن به محبوب و دیدار آن، بر اثر جذبه و کششی است که در صورت شدّت محبّت ایجاد می شود.

گاهی محبّت باعث کشفهای علمی می شود؛ زیرا علاقه، میل شدید، و خواسته قویِ دانشمندان در کشف مجهولات، یکی از مؤثرترین وسیله های نیل آنان به مقاصدشان، می باشد.

به عبارت گویاتر: محبّت و میل شدید، آنان را در یافتن مسائل علمی و گشودن مشکلات لاینحل کمک می کند، و وسیله گشایش روزنه ای برای آنان به سوی مشکلات علمی می شود و در نتیجه در کشف آنچه در جستجوی آن بوده اند، کامیاب می شوند.

محبّت خاندان وحی

به خاطر این گونه آثار حیاتی و ارزنده که در محبّت و دوستی وجود دارد، انسان باید به محبّت خود جهت داده و آن را به سوی شایسته ترین مقصد راهنمایی کند. به این جهت پیغمبر

اکرم صلی الله علیه وآله وسلم محبّت و دوستیِ انسان را به سوی اهل بیت و خاندان وحی علیهم السلام متوجّه نموده اند؛ تا به این وسیله آلودگی های افراد، پاک شود و خوبی ها و خصلت های ارزنده در آنان ایجاد گردد و آنان را در نزد خداوند مقرّب نماید.

زیرا محبّت پیغمبر اکرم و خاندان رسالت علیهم السلام، تأثیری شگفت و خارق العاده در تقرّب به خداوند متعال دارد به طوری که در روایات، محبّت اهل بیت علیهم السلام بهترین وسیله قرب به خداوند، شمرده شده است.

در روایتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

لِكُلِّ أَمْرٍ سَيِّدٌ وَحُبّی وَحُبُّ عَلیّ علیه السلام سَيِّدُ ما تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرِّبُونَ مِنْ طاعَةِ رَبِّهِمْ.(۱۵۴)

برای هر چیزی سروری است و محبّت من و محبّت علی علیه السلام سرآمد آن چیزهایی است که جویندگان تقرّب، به وسیله آنها مقرّب می شوند، که عبارتند از اطاعت پروردگارشان.

این روایت دلیل واضحی است بر این که، محبت خاندان وحی وسیله تقرّب و اطاعت از دستور خداوند است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در روایتی دیگر می فرمایند:

حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبی طالِبٍ يُحْرِقُ الذُّنُوبَ كَما تُحْرِقُ النّارُ، اَلْحَطَبَ.(۱۵۵)

محبّت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گناهان را می سوزاند؛ همان گونه که آتش، هیزم را می سوزاند.

بنابراین محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، هستی گناه را به آتش می کشد و دوستی آن بزرگوار، کوه گناه را به کاهی تبدیل می نماید و آن را از اعماق جان بیرون آورده و نابود می سازد.

محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها آثار گناهان گذشته را نابود می کند؛ بلکه همچون سدّی محکم و استوار، مانع انسان از انجام گناهان بعدی می شود. با محبّت شدید به محمّد وآل محمّدعلیهم السلام، می توانید خود را از انجام گناه باز داشته

و بیمه شوید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

أَلا وَمَنْ أَحَبَّ عَلِیّاً لایَخْرُجُ مِنَ الدُّنْیا حَتَّی یَشْرِبَ مِنَ الْکَوْثَرِ وَیَأْکُلَ مِنْ طُوبی وَیَری مَکانَهُ فِی الْجَنَّهِ.(۱۵۶)

آگاه باشید کسی که علی علیه السلام را دوست دارد از دنیا نمی رود تا از آب کوثر بیاشامد و از طوبی بخورد و مکان خود را در بهشت ببیند.

باید از خداوند بخواهیم که محبّت اهل بیت علیهم السلام را تا آخرین لحظه زندگی ما ثابت نگهدارد، تا در آخرین لحظات، شاهد الطافی که وعده فرموده اند باشیم.

در یکی از زیارات امام حسین علیه السلام آمده است:

اَللَّهُمَّ ثَبِّتْنی عَلی مَحَبَّهِ أَوْلِیائِکَ.(۱۵۷)

خداوندا، مرا بر محبّت اولیاء خودت، ثابت قدم نگه دار.

در صورتی که با محبّت و اشتیاق اهل بیت علیهم السلام جان به جانان بسپاریم، اوّلین لحظه مرگ، اوّلین لحظه ای است که آثار محبّت و عظمت و شکوه آن را که نشانه ایمان و تقوا است، بخوبی می یابیم ان شاءاللَّه.

در چند روایت، محبّت به اهل بیت علیهم السلام را، اصل تقوا و ایمان شمرده اند؛ همان گونه که بغض و دشمنی آن بزرگواران را، کفر و نفاق دانسته اند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

یا عَلِیُّ حُبُّکَ تَقْوی وَإیمانٌ وَبُغْضُکَ کُفْرٌ وَنِفاقٌ.(۱۵۸)

یا علی دوستی تو، تقوا و ایمان و دشمنی تو، کفر و نفاق است.

کسی که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی ورزد، از دیدگاه مکتب ما کافر و در ردیف منکران خداست.

آن را که دوستی علی نیست، کافر است

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

همچنین آنان که محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اعماق جانشان ریشه دوانده است، از تقوا و ایمان برخوردارند.

آری حبّ و بغض، دارای این گونه اثرات بنیادی است.

خواهی که زدوزخ برهانی دل

و تن

اثنی عشری شو و گزین مذهب من

ایشان سه محمّدند و چهارست علی

با موسی جعفر و حسین و دو حسن

در حدیثی امام رضاعلیه السلام از آباء گرامی خود از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرمودند:

حُبُّنا أَهْلُ الْبَیْتِ یُکَفِّرُ الذُّنُوبَ وَیُضاعِفُ الْحَسَناتَ.(۱۵۹)

محبت ما اهل بیت، کفاره گناهان است و حسنات را چند برابر می کند.

زیرا محبّت اکسیر است، دارای قوّه کاسره و شکننده است و آثار گناهان را درهم می شکند و آنها را تبدیل به حسنه می سازد، همان گونه که شنجرفِ ثابت، مس را تبدیل به طلا می کند. از این رو محبّت را «اکسیر روح» می دانند؛ زیرا روح های آلوده و روان هائی که بر اثر گناه از خداوند دور شده اند، با محبّت اهل بیت علیهم السلام که شفابخش دل ها و حیاتبخش قلب های مرده است، تقرّب خود را باز می یابند، و با ترک گناه مقرّب درگاه او می شوند.

زیرا در قلبی که سرشار از محبّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر خاندان پاک وحی است، جایی برای گناه باقی نمی ماند؛ بلکه محبّت اگر افزایش یابد، می تواند هر گونه گناهی را که محبّ آن را در گذشته انجام داده نابود نماید و مانع انجام گناه در آینده شود. زیرا مانع بودن برای انجام گناه، آسانتر از برطرف نمودن آثار گناهان گذشته است.

راز این مسئله این است، کسی که کاملاً محبّ و دوستدار و شیفته اهل بیت عصمت علیهم السلام باشد، محبوب خدا و مقرّب عنداللّه است و وقتی که انسان محبوب و مقرّب نزد خداوند شود، در حصن حول و قوّه او قرار می گیرد. یعنی خداوند میان او و گناه، حائل ایجاد می کند و همچنین کاری را که خدا انجام آن را بخواهد،

در وی نیرو و قوّه انجام آن را ایجاد می نماید و او را موفّق به انجام آن عمل می سازد. این است معنای »لاحول و لاقوّه إلّا باللَّه«. به این جهت برخی، محبّت و دوستی با خاندان وحی را مؤثّرترین راه سیر و سلوک شمرده اند.

بنابر روایت مفصّلی که مرحوم علّامه مجلسی - در بحار الأنوار ج ۷۰ ص ۲۵ - از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، محبّ - اگر به مقام عالی محبّت راه یابد - اگر چه راه علماء و سیره حکماء و طریقه صدیقین را طی نکرده و روش خود را روش آنان قرار نداده باشد؛ ولی در عین حال همه نتایجی را که علماء و حکماء و صدّیقین بدست آورده اند، دارا می شود.

این گونه آثار در صورتی است که محبّت، بسیار شدید باشد نه همچون محبّت هائی که دوستان اهل بیت علیهم السلام نوعاً دارای آن هستند. این گونه محبّت دارای چنان اهمیّتی است که در آن روایت، امام صادق علیه السلام تصریح فرموده اند که دارا بودن آن، نه تنها پرثمرترین طریقه سیر و سلوک می باشد؛ بلکه تنها راهی است که در آن خطر وجود ندارد و حال آن که روش حکماء و علماء و صدّیقین طبق آن روایت، چنین نیست.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

إنَّ الْحُكَماءَ وَرَثُوا الْحِكْمَةَ بِالصَّمْتِ، وَإنَّ الْعُلَماءَ وَرَثُوا الْعِلْمَ بِالطَّلَب وإنَّ الصِّدّيقينَ وَرَثُوا الصِّدْقَ بِالْخُشُوعِ وَطُولِ الْعِبادَةِ فَمَنْ أَخَذَهُ بِهذِهِ الْمَسيرَهِ إمَّا أَنْ يَسْفَلَ وَإمَّا أَنْ يَرْفَعَ وَأَكْثَرُهُمُ الَّذى يَسْفَلُ وَلايَرْفَعُ، إذا لَمْ يَرْعَ حَقّ اللَّهِ وَلَمْ يَعْمَلْ بِما أَمَرَ بِهِ، فَهذِهِ صِفَهُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يُحِبُّهُ حَقَّ مَحَبَّتِهِ، فَلايَغُرَّنَّكَ صَلاتُهُمْ وَصيامُهُمْ وَرواياتُهُمْ وَعُلُومُهُمْ، فَإِنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ.(۱۶۰)

حکماء، حکمت را

به وسیله سکوت و علماء، علم را به وسیله طلب نمودن و صدّیقین، صداقت را به خشوع و عبادت طولانی بدست می آورند. پس هر کسی این مسیر را بپیماید؛ یا تنزّل می کند و یا بلند مرتبه می گردد و اکثر آنان اگر حقّ خداوند را رعایت نکنند و به آنچه امر شده اند عمل ننمایند، تنزّل می کنند و این خصلت کسی است که خدا را حقیقتاً نشناخته باشد و او را به حقیقتِ محبّت دوست نداشته باشد. پس نمازها و روزه ها و روایات و علوم آنها، تو را فریب ندهد که آنان حماران وحشی هستند!

همانگونه که در این روایت تصریح شده است علماء، حکماء و صدّیقین مورد انتقاد قرار گرفته اند که خداوند را حقیقتاً نشناخته اند و به حقیقت دوستی خداوند را در دل قرار نداده اند.

اگر محبّ در مقام محبّت به مراحل عالی راه یافت و قلب خود را که حرم اللّه است، مملوّ از محبّت خداوند و اهل بیت عصمت علیهم السلام نمود؛ تا وقتی که محبّت شدید آنان را در دل دارد، امکان تنزّل در او وجود ندارد.

تنها موردی که برای محبّین امکان استبدال وجود دارد، موردی است که آنان اصل محبّت را از دست بدهند و گرنه تا وقتی که محبّت در قلب محبّ ریشه دوانده است، او در مسیر ترقّی و تکامل قرار دارد نه تنزّل و سقوط.

راز این نکته آن است که، همان گونه که گفتیم محبّت و شوق شدید، مانند مغناطیس است و تا وقتی محبّت وجود دارد، محبّ را به سوی محبوب جذب می کند و آن گاه که او مجذوبِ محبوب شد، سنخیّت در او پیدا می شود و آثار و صفات محبوب در

محبّ پیدا می شود. از این جهت در این روایت، محبّت خدا و اولیاء خدا را، بهترین راه و بی خطرترین سیر برای افرادی که مایل به سیر و سلوک هستند، معرّفی نموده اند.

در بعضی از روایات دیگر نیز محبّین مقدم بر همه افراد دیگر ذکر شده اند، همان طور که در اخبار حضرت داود آمده است که خداوند می فرماید:

ما أَحَبَّنی أَحَدٌ أَعْلَمُ ذلِکَ یَقیناً مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ قَبِلْتُهُ لِنَفْسی وَأَحْبَبْتُهُ حُبّاً لایَتَقَدَّمُهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقی، مَنْ طَلَبَنی بِالْحَقِّ وَجَدَنی وَمَنْ طَلَبَ غَیْری لَمْ یَجِدْنی...(۱۶۱)

دوست ندارد مرا احدی که بدانم واقعاً این محبّت از قلب او سرچشمه می گیرد، مگر آن که او را برای خود می پذیرم و دوست دار او می شوم؛ بطوری که احدی از خلقِ من، بر او مقدّم نمی شود. کسی که حقیقتاً مرا طلب کند، می جوید مرا و کسی که غیر مرا طلب کند، مرا نمی یابد.

از این حدیث قدسی متوجه می شویم، کسانی را که امام زمان عجّل اللّه تعالی له الفرج - که جانشین و نماینده خداوند می باشند - به عنوان خدمتگزار خود قبول فرموده اند و آنان را از میان مردم به نعمت مصاحبت خود مشرّف ساخته و بر دیگران مقدّم نموده اند، کسانی هستند که در راه محبّت از همه مردم پیشقدم تر و به عالی ترین مراحل محبّت نائل شده اند.

موجودات آسمانی و محبّت خاندان وحی

نه تنها عظمت این بزرگواران، بلکه عزّت و شرافت همه شرافتمندان جهان هستی، به خاطر محبّت و علاقه ای است که به اهل بیت عصمت علیهم السلام دارند. حتّی ملائکه مقرّب درگاه خداوند، شرافت خود را بوسیله محبّت آن بزرگواران بدست آورده اند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید:

هَلْ شَرَفَتِ الْمَلائِکَةُ إِلاَّ بِحُبِّها لِمُحَمَّدٍ وَعَلیٍّ وَقَبُولِها لِوِلایَتِهِما؟...(۱۶۲)

آیا شرافت ملائکه، جز به خاطر محبّتی

است که آنها به محمّد و علی صلوات اللَّه علیهما و پذیرش ولایت آن دو دارند؟

این فرمایش صراحت دارد بر این که شرافت ملائکه به خاطر علاقه ای است که به پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما دارند.

آئینه مهر روشن از یاد علی است

اوراد ملک بر آسمان ناد علی است

گر چه این روایت در مورد ملائکه است ولی روایات دیگری گواه بر این حقیقت است که همه اهل آسمانها اعمّ از ملائکه و غیر آنها، از دوستداران خاندان وحی هستند و به وسیله محبّتِ آنان، به تقرّب خود نزد خداوند می افزایند. زیرا همان گونه که گفتیم، محبّت صفات محبوب را در محبّ جلوه گر می سازد. ویکی از صفات اهل بیت عصمت علیهم السلام، قرب آنان به خداوند متعال است. از این رو موجودات آسمانی محبّت آن بزرگواران را مایه تقرّب خود می دانند.

در یکی از زیارات جامعه که از اهل بیت عصمت علیهم السلام روایت شده، می خوانید:

یَتَقَرَّبُ أَهْلُ السَّماءِ بِحُبِّكُمْ وَبِالْبَرائَهِ مِنْ أَعْدائِكُمْ.(۱۶۳)

اهل آسمان، به وسیله محبّت شما و دوری جستن از دشمنان شما)به خدا(تقرّب می جویند.

اوصاف علی است که انتهایش نبود

مدّاح علی به جز خدایش نبود

تا حشر »ادیب« اگر ز وصفش خوانی

یک حرف ز دفتر ثنایش نبود

تقرّب به خداوند چه آثاری دارد؟

اکنون برخی از آثار مهمّ و شگفت انگیزی را که بر اثر تقرّب به خداوند ایجاد می شود بیان می کنیم.

از نشانه های تقرّب به خداوند و اهل بیت اطهارعلیهم السلام، به کار افتادن چشم و گوش باطنی و بدست آوردن قدرت های روحی و معنوی است؛ زیرا آن گاه که انسان از جهت تقرّب معنوی به خداوند، پیشرفت نمود، مورد محبّت خدا قرار می گیرد و محبوب خدا می شود و آن گاه که

انسان محبوب خدا شود، از قدرتهای معنوی برخوردار می گردد.

امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل فرمودند که خداوند فرموده است:

مَنْ أَهانِ لی وَلِیّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحارِبَتی، وَما تَقَرَّبَ إِلَیَّ عَبْدٌ بِشَیءٍ أَحَبَّ إِلَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ، وَإِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّافِلَهِ حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذا أَحْبَبْتُهُ، کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذی یَبْصُرُ بِهِ وَلِسانَهُ الَّذی یَنْطِقُ بِهِ وَیَدَهُ الَّتی یَبْطُشُ بِها، إِنْ دَعانی أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنی أَعْطَیْتُهُ.(۱۶۴)

هر کس به یکی از اولیاء من توهین کند، برای جنگیدن با من در کمین نشسته است، و هیچ بنده ای مقرّب به من نمی شود، بوسیله چیزی که محبوبتر باشد از واجباتی که بر او واجب نموده ام. و او بوسیله نافله بسوی من مقرّب می شود تا محبوب من می گردد و آن گاه که او را دوست بدارم، گوش او می شوم که بوسیله آن می شنود و چشم او می شوم که بوسیله آن می بیند و زبان او می شوم که با آن نطق می کند و دست او می شوم که با آن اِعمال قدرت می کند، اگر مرا بخواند او را جواب می دهم و اگر از من چیزی درخواست کند، به او عطا می کنم.

همه این اموری که در این حدیث آمده است، بر اثر تقرّب به خدا ایجاد می شود. بنابراین شنیدن اصوات آسمانی، دیدن چهره های ملکوتی، پی بردن به رازها و حکمتهای الهی، انجام امور مشکل با دست قدرت حق و استجابت دعا، از عنایاتی است که سرانجام، شامل حال مقرّبین درگاه خداوند و اهل بیت اطهارعلیهم السلام و افرادی که مورد محبّت خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته اند، می شود.

دوستی اهل بیت علیهم السلام با دوستان خود

با دوستی و محبّتی که نسبت به اهل بیت علیهم السلام

در دل خود جای می دهیم، محبّت و دوستی خود را نیز در قلب آن بزرگواران قرار می دهیم؛ زیرا آنان که محبّ و شیفته خاندان وحی هستند، محبوب آن بزرگواران نیز هستند.

حبیش بن معتمر می گوید: خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و عرض کردم:

اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمیرَالْمُؤْمِنینَ وَرَحْمَهُاللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، کَیْفَ أَمْسَیْتَ؟ قالَ: أَمْسَیْتُ مُحِبّاً لِمُحِبّینا وَمُبْغِضاً لِمُبْغِضینا...(۱۶۵)

سلام بر شما ای امیر مؤمنان و رحمت خدا و برکات او بر شما باد، شب را چگونه صبح نمودید؟

حضرت فرمودند: شب را به پایان رساندم در حالی که دوست دارِ دوستانمان و دشمنِ دشمنانمان بودم.

آن گاه که محبّت انسان، در قلب اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد، محبوب خداوند نیز می شود و محبّت خداوند در قلب او جای می گیرد و هر گاه محبّت خداوند در او به حدّی شدید شود که محبّت مخلوق جایگزین محبّت خداوند نشود، دیدگان باطنی او باز می شود و با اولیاءاللَّه آشنا می شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: درشب معراج خداوند به پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِرِضایَ اُلْزِمُهُ ثَلاثَ خِصالٍ: اُعَرِّفُهُ شُکْراً لایُخالِطُهُ الْجَهْلُ، وَذِکْراً لایُخالِطُهُ النِّسْیانُ، وَمَحَبَّةً لایُؤْثِرُ عَلی مَحَبَّتی مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقینَ، فَإِذا أَحَبَّنی أَحْبَبْتُهُ، وَأَفْتَحُ عَیْنَ قَلْبِهِ إِلی جَلالی وَلااُخفی عَلَیْهِ خاصَّةَ خَلْقی...(۱۶۶)

کسی که به رضای من عمل نماید، او را به داشتن سه خصلت ملزم می نمایم:

۱- او را آگاه و آشنا می کنم به داشتن حالت شکر که با ناآگاهی همراه نباشد.

۲- و به یادی که فراموشی در آن نباشد.

۳- و به دارا بودن محبّت من که دوستی مخلوقین در آن تأثیر نگذارد.

پس هر گاه که مرا دوست داشته باشد، من نیز او را دوست می دارم و دیده دل او را به سوی جلال خودم

می گشایم و خوّاص خلق خود را از او مخفی نمی کنم.

بنابراین یکی از نشانه های محبّت خدا، این است که انسان با اولیاءاللّه و خوّاص خلق خداوند آشنا می شود و آنان را می بیند.

عدّه ای از مردم که جویای زیارت و دیدن امام عصر ارواحنا فداه - در خواب یا بیداری - هستند، به خاطر محبّت شدید آنان است. زیرا محبّت، اشتیاق ملاقات با محبوب را در انسان زیاد می کند.

حضرت ابراهیم از مردن کراهت داشت، خداوند به عزرائیل فرمود به حضرت ابراهیم بگو:

هَلْ رَأَیْتَ حَبیباً یُکْرِهُ لِقاءَ حَبیبِهِ؟ إِنَّ الْحَبیبَ یُحِبُّ لِقاءَ حَبیبِهِ.(۱۶۷)

آیا دیده ای دوستی از دیدن دوست خود کراهت داشته باشد؟ براستی که دوست، به ملاقات حبیب خود علاقه دارد.

برخی از آنان که در زمان حضور اهل بیت عصمت علیهم السلام زندگی می کردند و از شهر و دیار آن بزرگواران دور بودند، دلهایشان در یاد آنان و عشق دیدارشان پر می زد، همان گونه که اویس شوق دیدار پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در قلب و جانش جای گرفته و پیاپی سیمای تابناک آن حضرت را در صفحه خیال خود ترسیم می نمود.

و در این روزگار که تنها بازمانده معصومین، حضرت بقیهاللّه الأعظم ارواحنا فداه که سرّ خداوند در جهان هستی می باشند، در پرده استتار به سر می برند شیفتگان آل اللّه در آرزوی دیدار سیمای آن حضرت می باشند، این امید و آرزو بر اساس همان محبّت و علاقه ای است که اینان به آن بزرگوار دارند، زیرا بنا به گفتار خداوند »إِنَّ الْحَبیبَ یُحِبُّ لِقاءَ حَبیبِهِ« هر محبّی دوست دارد، سیمای حبیب خود را ببیند.

گرچه یوسف به کلافی نفروشند به ما

بس همین فخر که ما هم ز خریدارانیم

وظیفه دوستان خاندان وحی

۱- ایجاد مودّت

محبّت و دوستی با

اهل بیت علیهم السلام بایـد چنان عمیق باشد که در اعماق جانتان ریشه دوانده و سراسر وجود شما را فرا گیرد؛ بصورتی که وسیله تقرّب و نزدیک شدن شما به آن بزرگواران شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَلْمَوَدَّهُ قَرابَهٌ مُسْتَفادَهٌ.(۱۶۸)

مودّت، آن گونه محبّتی است که از آن قرابت و نزدیک بودن بدست آید.

یعنی محبّت بایـد آن قـدر افزایش یابد که شـما را به محبوب نزدیک نماید. اگر محبّت تا این حدّ فزونی یافت، آن را »مودّت« می گویند. بنابراین مودّت، همان محبّتِ افزایش یافته است که باعث قرب روحی می شود.

این گونه محبّت نسبت به اهـل بیت علیهم السـلام وظیفه همه مردم است. ما بایـد آن قـدر به محمّـد و آل محمّـد صـلوات اللّه علیهم اجمعین محبّت داشته باشیم که وسیله قرب ما به اهل بیت علیهم السلام شود. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

»قُلْ لاأَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی «(۱۶۹)

بگو به مردم برای انجام رسالت از شما پاداشی نمی خواهم، جز داشتن مودّت به ذوی القربی.

طبق این آیه، بر همه مردم واجب است که آن گونه به اهـل بیت عصـمت علیهم السـلام محبّت و علاقه داشـته باشـند که باعث قرب روحی و معنوی به آن بزرگواران شود. این یک وظیفه عمومی برای همه انسانها است.

۲- دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام

دوستی با اهل بیت علیهم السـلام به دوست داشتن آنان پایان نمی پذیرد، بلکه پس از دوستی آنان باید دوستان آن بزرگواران را نیز دوست بدارید و به آنان علاقه مند باشید.

حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:

أَحِبُّوا مَوالینا مَعَ حُبِّکُمْ لِآلِنا.(۱۷۰)

دوست بدارید دوستان ما را با محبتی که به خاندان ما دارید.

زیرا دوستی دوستان آنان، ملازم با دوستی خود آنان است.

۳- برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام

اگر در قلب انسـان محبّت آن بزرگواران - که هسـتی همه مخلوقـات به برکت وجود آنـان است - جـای گرفت؛ دیگر امکـان

ندارد، دوستی دشـمنان آنان را پذیرا شود. زیرا محبّت اهل بیت علیهم السـلام با دوستی دشـمنان آنان سازگار نیست؛ چون در شعور ظاهری و خودآگاه انسان ممکن است محبّت دو شی ء مخالف وجود داشته باشد.

بنابراین در شعور ظاهری و یا ذهنی ممکن است کسی هم دوستی اهل بیت رسالت علیهم السـلام را داشته باشد و هم دوستی گمراهان را؛ ولی از نظر قلبی و باطنی این گونه نیست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لایَجْتَمِعُ حُبُّنا وَحُبُّ عَدُوِّنا فی جَوْفِ إِنْسانٍ، اَللَّهُ عَزَّوَجَلَّ یَقوُلُ: »ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ(۱۷۲)(۱۷۱)

محبّت ما خانـدان، با محبّت دشـمنان ما در قلب انسان جمع نمی شود. خداونـد می فرمایـد: قرار نـداده است خدا برای مرد، دو قلب در یک بدن.

زیرا دوستی اهل بیت عصمت علیهم السلام و محبّت دشمنان آنان، همانند آب و آتش هستند و در یک جا جمع نمی شوند.

نظیر این روایت را ابی جارود از امام باقرعلیه السلام نقل کرده است.

أَبِی الْجارُودِ عَنْ أَبی جَعْفرعلیه السـلام فی قَوْلِهِ: »ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ « فَیُحِبُّ بِهـذا وَیُبْغِضُ بِهـذا، فَأَمَّا مُحِبُّنا فَیُخْلِصُ الْحُبَّ لَنا کَما یُخْلِصُ الذَّهَبَ بِالنَّارِ لا

كَدِرَ فيهِ.

مَنْ أَرادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنـا، فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ فَإِنْ شارَكَهُ فی حُبِّنا حُبُّ عَـِدُوِّنا، فَلَيْسَ مِنَّا وَلَسْـِنا مِنْهُ وَاللَّهُ عَـِدُوُّهُمْ وَجِبْرِئيلُ وَميكائيلُ وَاللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكافِرينَ.(۱۷۳)

ابی جـارود از امـام بـاقرعلیه السـلام نقل می کنـد که آن حضـرت در پیرامون فرمایش خداونـد که می فرمایـد: در جوف هیچ مردی خـدا دو قلب قرار نـداده است، فرمودنـد: انسان دارای دو قلب نیست تا با یکی دوست بدارد و به وسـیله دیگری دشـمن داشـته باشد. دوستدار ما دوستی ما خاندان را از همراه بودن با محبّت دشمنان ما، خالص می کند؛ همان گونه که آتش طلا را خالص می کند بطوری که در او کدورت نباشد.

هر کس می خواهـد بدانـد که دارای محبت ما خانـدان هست یا نه؟ قلب خود را آزمایش نمایـد؛ پس اگر با دوستی ما محبّت دشـمنان مـا را داشت، او از مـا نیست و مـا از او نیستیم. خداونـد و جبرئیـل و میکائیل دشـمن این گونه افراد هسـتند و خـداوند دشمن برای کافران است.

بنابراین از نشانه های محبّتی که همراه با پیروی و اطاعت اهل بیت علیهم السلام است، جذب شدن انسان بسوی آن بزرگواران و انزجـار از دشـمنان آنـان می باشـد. انسـان به وسـیله این گونه محبّت، مجـذوب و شـیفته اهل بیت علیهم السـلام می شود؛ به طوری که به جز محبوب و آنچه او دوست دارد، نمی اندیشد. این گونه حالات بر اثر جذب محبّ به سوی محبوب است.

جناب خدیجه علیها السلام هنگام مسافرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می گفت:

قَلْبُ الْمُحِبِّ إِلَی الْأَحْبابِ مَجْذوُبٌ

وَجِسْمُهُ بِيَدِ الْأَسْقامِ مَنْهوُبٌ(۱۷۴)

قلب محبّ مجذوب احباب می شود، در حالی که جسم او به دست بیماری ها گرفتار است.

وقتی که شما بر اثر پیشرفت در محبّت و ازدیاد دوستی آل اللّه، مجذوب

آن بزرگواران شدید؛ از غیر آنان بیزار می شوید. به این جهت حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

... إِنَّ أَصْلَ الْحُبِّ، اَلتَّبَرّی عَنْ سِوَی الْمَحْبُوبِ.(۱۷۵)

اصل محبّت، دوری جستن از غیر محبوب است.

و وقتی که شما از غیر محبوب دوری نمودید، محبوب را بر غیرش مقدم می دارید. حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

دَلیلُ الْحُبِّ ایثارُ الْمَحْبُوبِ عَلی ما سَواهُ.(۱۷۶)

دلیل دارا بودن محبّت، ترجیح دادن محبوب بر غیر اوست.

این گونه محبّت ها، شما را در اوج معنویّت و نورانیّت قرار می دهد؛ بطوری که بر اثر آن عنایات اهل بیت علیهم السلام به سویتان متوجّه می شود و شما را موجودی معنوی و ملکوتی می سازد و به این جهت نفرت و برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام در قلب شما افزوده می شود.

۴- پیروی از خاندان وحی

خانـدان وحی از دوسـتداران خود بیش از دیگران، انتظار خودسازی و رفتار خدا پسـندانه دارند. از نظر اهل بیت علیهم السـلام کسانی که محبّت و دوستی آن خانـدان را در اعماق وجود خویش پرورانـده اند، باید رفتار اهل بیت علیهم السـلام را سرمشـق زندگی خود قرار داده و بر تقوا و پرهیزکاری خود بیفزایند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّنا فَلْیَعْمَلْ بِعَمَلِنا وَلْیَتَجَلْبَبِ الْوَرَعِ.(۱۷۷)

کسی که ما را دوست دارد، باید به رفتار ما عمل کند و لباس پرهیزکاری را بپوشد.

آن گاه که محبت خانـدان وحی از ظاهر گذشـته و در اعماق وجود و هستی انسان ریشه دوانـده باشد، منشأ تقوا و عمل صالح می شود.

محبّت کامل نسـبت به اهل بیت علیهم السـلام همیشه با عمل صالح، همراه است. کسانی که محبّتشان بیشتر است، معمولاً برای انجام کارهای پسندیده و صالح نیز بیشتر زحمت می کشند. به همین جهت حضرت امام رضاعلیه السلام می فرمایند:

لاتَدْعُوا الْعَمَلَ الصّالِحَ وَالْعِبادَهَ اِتِّکالاً

عَلی حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍعلیهم السلام وَالتَّسْلیمَ لِأَمْرِهِمْ اِتّکالاً عَلَی الْعِبادَهِ، فَإِنَّهُ لایُقْبَلُ أَحَدُهُما دُونَ الآخِرِ.(۱۷۸)

عمل صالح و کوشش در عبادت را، به خاطر تکیه بر دوستی آل محمّدعلیهم السلام ترک نکنید و محبّت آنان و تسلیم بودن نسبت به آنان را به خاطر اعتماد بر عبادت رها نکنید که یکی از آن ها، بدون دیگری قبول نمی شود.

چگونه می شود انسان، شوق و محبّت شدید نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشته باشد؛ ولی مشغول کاری باشد که آنان نمی پسندند و یا اعمالی را که آنان می پسندند، رها کند و اعتنائی به آن ننماید.

دوست واقعی و محبّ حقیقی، کسی است که پیرو محبوب و مطیع او باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَوْ کانَ حُبُّکَ صادِقاً لَأَطَعْتَهُ

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطیعٌ(۱۷۹)

اگر محبّت تو صادقانه باشد، او را اطاعت می کنی؛ زیرا که محبّ مطیع کسی است که او را دوست دارد.

این گونه محبّتها که همراه و همگام با اطاعت و پیروی اهل بیت علیهم السلام است، مایه خوشنودی آن بزرگواران می باشد. به این جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

فَأَصْبَحْنا نَفْرَحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ لَنا.(۱۸۰)

صبح کردیم در حالی که خوشحال هستیم به خاطر محبّتی که دوستان به ما دارند.

آری آنان که در پی رسیدن به مقامات عالی هستند و اهداف بزرگ را در سر می پرورانند، باید بدانند هر کس که گنج می خواهد رنج باید ببیند. آن کس که در اندیشه بدست آوردن مقامات بزرگ است، باید در پی بارور شدن افکارش بپا خیزد و آنچه را که در راه رسیدن به مقصود لازم است، انجام دهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَنْ أَحَبَّ الْمَکارِمَ، اِجتَنَبَ الْمَحارِمَ.(۱۸۱)

آن کس که خواهان مکرمت ها است، از کارهای حرام دوری می گزینند.

در اخبار حضرت داود

آمده است که خداوند می فرمایند:

ما لِأَوْلِیائی وَالْهَمُّ بِالدُّنْیا، إِنَّ الْهَمَّ یُذْهِبُ حَلاوَهَ مُناجاتی مِنْ قُلوُبِهِمْ، یا داوُدُ إِنَّ مَحَبَّتی مِنْ أَوْلِیائی أَنْ یَکوُنوُا روُحانِیِّینَ لایَغْتَمُّونَ.(۱۸۲)

دوستان مرا با همّ و غم دنیا چکار؟ زیرا که همّ دنیا، شیرینی مناجات مرا از قلب آنان می برد. آنچه را که من از اولیائم دوست دارم؛ این است که افرادی روحانی باشند و به غم دنیا نپردازند.

بنابراین دوستان خدا و اهل بیت علیهم السلام، نباید با سرگرم شدن در مسائل دنیوی، زندگی خود را سپری نمایند؛ زیرا دنیا پرستی و علاقه های مادّی، بزرگترین وسیله ای است که انسان را از درگاه خداوند دور می کند. تقرّب را از او می گیرد و محبّت خدا و اهل بیت علیهم السلام را نسبت به او کاهش می دهد. ولی علاقه مند بودن به مسائل معنوی و در پی حقائق عالم معنی بودن، انسان را محبوب خدا و ائمّه هدی علیهم السلام می نماید.

۵ - محبّت اهل بیت علیهم السلام را در قلب دیگران تقویت کنید

یکی دیگر از نشانه های مهمّ دوستداران اهل بیت علیهم السلام این است که محبّت و دوستی آن بزرگواران را با رفتار و گفتار خود، در دل مردم جای دهند. و به صورتی در میان اجتماع زندگی کنند که مردم را به سوی اهل بیت علیهم السلام جذب کنند، نه آن که - خدای نکرده - باعث انزجار و بغض آنان در قلب مردم شوند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَءاً حَبَّبَنا إِلَی النَّاسِ وَلَمْ یُبْغِضْنا إِلَیْهِمْ.(۱۸۳)

خدا رحمت کند شخصی را که محبّت ما را در قلب مردم ایجاد کند و دشمنی ما را در آنان بوجود نیاورد.

با بحثی که در مورد آثار محبّت کردیم، روشن شد که با ایجاد محبّت شدید در قلب مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام بزرگترین زمینه

ایجاد تقوا و ایمان و ترک گناه در آنان فراهم می شود. بنابراین شیفتگان محمّد وآل محمّدعلیهم السلام باید به هر طریقی که می توانند، دوستی و محبّت آن بزرگواران مظلوم را در قلب مردم جای دهند.

محبّت صادقانه

محبّت و دوستی را نشانه هایی است که با آنها می توان دوستان را شناخت و میان افرادی که محبّت آنان صادقانه است، با دیگران فرق گذاشت. از آنجا که محبّت اکسیر است؛ آثاری را در محبّ ایجاد می کند که نشان دهنده ارزش محبوب است. آنان که از نیروی »فراست« برخوردارند، درک می کنند که محبّ، دوستی و محبّت چه فردی را در دل خود جای داده است و علاقه چه کسی را در قلب خود نهفته است؟ زیرا آنان از رفتار، گفتار، کردار و حرکات وی، محبوبِ او را می شناسند.

هر چه محبّت و دوستی بیشتر باشد، نشانه های محبوب در محبّ بیشتر جلوه گر می شود. گاهی محبّت چنان شدید می شود که محبّ محبوب را بر خویشتن با همه وجود و هستی اش مقدم می دارد. این گونه محبّت، نشانه اعتقاد و ایمان محبّ نسبت به محبوب است.

دوستی شما با خاندان وحی، اگر در این حدّ باشد، نشانه ایمان کامل شما به خداوند است. این گفتار از فرمایشات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است:

لا یُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّی اَکوُنَ أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَیَکوُنَ عِتْرَتی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ عِتْرَتِهِ، وَیَکوُنَ أَهْلی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَیَکوُنَ ذاتی أَحَبُّ إِلَیْهِ مِنْ ذاتِهِ.(۱۸۴)

بنده ایمان نمی آورد تا آن که من محبوبتر باشم به او از خودش و عترت من محبوبتر باشد نزد او، از عترت خودش و اهل من محبوبتر باشند نزد او از اهل او، و ذات من محبوبتر باشد

نزد او از ذات او.

کسی که محبّتش در این حدّ باشد، یقیناً دارای محبّت صادقانه است.

مرد کوفی که اکنون جریان جالب او را می آوریم از کسانی است که صادقانه پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام و فرزندانشان را بر خود و خانواده اش مقدم می داشت:

در کوفه مردی می زیست بسیار ثروتمند که به سادات کمکهای فراوان می نمود. در دفتر خود حسابی به نام امیرالمؤمنین علیه السلام داشت، هر گاه یکی از آنان از او جنسی خریداری می کرد و قیمت آن را می داد می گرفت، و اگر پول نداشت به غلامش دستور می داد آن را به حساب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بنویسد.

مدتی طولانی گذشت و مرد ثروتمند، فقیر و خانه نشین گشت. او در خانه به دفتر خود رسیدگی می کرد، اگر نام یکی از بدهکاران خود را که زنده بود می دید، کسی را نزد او می فرستاد تا طلب خود را دریافت کند، و اگر از دنیا رفته و مالی از او باقی نمانده بود، اسم او را از دفتر پاک می کرد.

روزی درب خانه نشسته بود و دفتر خود را رسیدگی می کرد؛ ناگهان یکی از ناصبیها از آنجا عبور کرد و به صورت استهزاء و طعنه به او گفت: بدهکار بزرک تو علی بن ابیطالب با تو چه کرد؟

از این گفتار غم وجود او را فرا گرفت و با اندوه وارد خانه شد. همان شب در خواب دید پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در مکانی نشسته اند وامام حسن و امام حسین علیهما السلام در برابر آن حضرت راه می روند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به آن دو فرمودند: پدر شما کجاست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام پشت سر پیغمبر بودند، جواب دادند: یا رسول اللّٰه من حاضرم.

پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: چرا طلب این مرد را نمی دهی؟ امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ دادند: یا رسول اللّه این حق دنیای اوست که آورده ام. فرمود: به او بده، آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام کیسه ای که از پشم سفید بود به او داده و فرمود: این حق تو است.

پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به آن مرد فرمودند: این را بگیر و هر یک از فرزندان من نزد تو آمدند و از اجناسی که داری چیزی خواستند به آنان بده که دیگر فقر و احتیاج پیدا نمی کنی.

آن مرد گفت: بیدار شدم در حالی که کیسه پول در دستم بود. همسرم را بیدار کردم و گفتم: چراغ را روشن کن. او چراغ را روشن کرد من کیسه را گشودم و پولها را شمردم. دیدم هزار اشرفی در میان کیسه است.

همسرم گفت: از خدا بترس، مبادا فقر تو را ناگزیر از فریب دادن مردم نموده و یکی از تجّار را گول زده و پول او را گرفته ای؟! گفتم: نه واللّه و جریان خواب را برایش تعریف کردم. آن گاه دفتر خود را باز نمودم و دیدم به حساب امیرالمؤمنین علیه السلام هزار اشرفی نوشته ام نه کمتر و نه بیشتر!(۱۸۵)

به این مناسبت روایت جالبی را از حضرت امام صادق علیه السلام می آوریم. آن حضرت می فرمایند:

مَنْ أَعانَ فَقیرَنا، کانَ مُکافاتُهُ عَلی جَدِّنا محمّدصلی الله علیه وآله وسلم.(۱۸۶)

کسی که کمک کند به فقیری از ما، پاداش او با جدّ ماست.

مرد کوفی که محبّت صادقانه به خاندان پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم داشت، به امر آن حضرت پاداش دنیوی خود را دریافت نمود.

محبّتهای دروغین

بعضی از مردم اظهار دوستی و مودّت به خاندان وحی و

رسالت می نمایند و در این باره آن چنان صداقت و یکرنگی از خود نشان می دهند که گویی هیچ گونه احتمال خلافی در میان نیست و سراپای وجودشان را محبّت صادقانه اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته است؛ ولی آن گاه که در پیرامون رفتار و کردار آنان می اندیشیم و کردارشان را با دستورات خاندان وحی تطبیق می نمائیم؛ می بینیم، که اظهار آنان در دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام و دلسوختگی آنان، خالصانه نیست.

بسیاری از مردم خود را دلباخته و فدائی امام عصر عجل اللّٰه تعالی له الفرج می دانند؛ ولی عملاً از پرداختن سهم آن بزرگوار به اهلش، که وسیله رسیدن نعمتهای خداوند به آنان می باشد، اجتناب می کنند! آیا کسی که از صرف مال امام علیه السلام در راه احیاء اهداف مقدّس آن بزرگوار خودداری می کند، می تواند در روزگار ظهور، جان خود را در راه آن حضرت فدا نماید؟

مگر حضرت بقیّهاللّٰه ارواحنا فداه در توقیع خود نفرموده اند:

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعينَ عَلى مَنِ اسْتَحَلَّ مِنْ أَمْوالِنا دِرْهَماً.(۱۸۷)

لعنت خدا و ملائکه و همه مردم، بر کسی باشد که درهمی از اموال ما را حلال بداند.

امام باقرعلیه السلام درباره مدّعیان محبّت اهل بیت علیهم السلام به جابر فرمودند:

یا جابِرُ، أَيَكْتَفى مَنْ يَنْتَحِلُ التَّشَيُّعَ أَنْ يَقوُلَ بِحُبِّنا أَهلِ البَيْتِ؟ فَوَاللَّهِ ما شيعَتُنا إِلاَّ مَنِ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطاعَهُ.(۱۸۸)

ای جابر، آیا کافی است کسی که خود را شیعه جلوه می دهد، بگوید من دارای محبّت اهل بیت علیهم السلام هستم. به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر کسی که دارای تقوای الهی باشد و از او اطاعت نماید.

از این فرمایش چنین استفاده می کنیم: کسی که از تقوا و اطاعت خداوند بهره مند نیست نباید به اظهار محبّت اکتفا

کند.

نتیجه بحث

محبّت اکسیر شفابخش و درمان دردهای ویرانگر و خانمان سوز شما است.

کشش وجاذبه ای که در محبّت وجود دارد، انسان را به سوی محبوب می کشاند و صفات و حالات او را در محبّ ایجاد و تقویت می کند. هر چه محبّت بیشتر باشد، جاذبه و تأثیر حالات روحیِ محبوب در محبّ، بیشتر می شود؛ به گونه ای که مورد تقرّب محبوب قرار می گیرد. و این معنای مودّت است که هر انسانی بایـد آن را نسبت به خانـدان وحی داشته باشـد، زیرا که پاداش رسالت، مودّت ذَوی القربی است.

بنابر این با ارادت و مودّت به اهل بیت علیهم السلام روح خود را به پرواز درآوریـد و به آستان ولایتِ این خانـدان نزدیک شوید؛ تا انوار تابناك ولایت سراسر وجود شما را فرا گیرد و آلودگی ها و تیرگی ها از اعماق وجود شما پاك شود.

لازمه قرابت با آن بزرگواران، پیروی از دستورات آنان و برائت و دوری از دشمنان آنان است.

این است محبّت صادقانه، که باید آن را در اعماق جان خود و نزدیکان خود ایجاد کنید.

جمعی که دم از مهر و ارادت دارند

در بام شرف، کوس سیادت دارند

چون دست به دامان سعادت زده اند

پا بر سر نام وننگِ عادت زده اند

۸ارزش انتظار

انتظار، از ویژگیهای عالیِ مردانی است که در راه موفّقیت، گام برمی دارنـد. زیرا بر اساس گفتار گهرباری که خانـدان وحی در پیرامون شخصیّت مردان بزرگ در دوران غیبت، بیان فرموده انـد؛ منتظران راستین ظهور، بافضیلت ترین مردمِ همه زمانها هستند.

به این جهت گروهی - با برداشت کاملی که از مسأله انتظار دارنـد - آن را مهم ترین عامل موفّقیت، در این روزگار می دانند و معتقدند، انسان می تواند همه عوامل تعالی و تکامل را در «انتظار راستین«

جستجو نموده و به وسیله آن بر فراز آسمان معنویّت به پرواز درآید و خود را از مشکلات و گرفتاریهای اجتماعی و گرفتگی های روحی نجات بخشد.

انتظار، به معنای واقعی و کامل آن، حالتی است دشوار، که گویی هاله ای از اسرار، آن را احاطه کرده است و اندک مردمانی وارسته، به کمال آن راه یافته اند و از بافته های دشمنان سرتافته اند.(۱۸۹)

زیرا انتظار در مرحله عالی و نهائی آن - که در اصحاب خاص امام زمان ارواحنا فداه وجود دارد - به معنای آمادگی و کمک - با استفاده از قدرتهای غیر عادی - برای پیاده کردن نظام آسمانی وخدمتگزاری در حکومت ملکوتی حضرت بقیّهاللّه ارواحنافداه است.

انتظار، در هر مرحله ای که تحقق پذیرد، یک نوع استمداد باطنی از عالم غیب و راه تقرّب به خداوند است و اگر تداوم یافته و تکامل یابد، با مرور زمان تیرگیهایی که در اعماق وجود انسان وجود دارد و در نفس و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته است، نابود می کند و دریچه هایی از نور و روشنایی را در باطن انسان روشن می سازد و از این طریق راه تکامل را به سوی او می گشاید. زیرا انتظار، حالت آمادگی در تمام ابعادِ لازم است و توجّه باطن را به سوی جهانی از صفا، صمیمیت و نورانیت جذب می کند. جهانی که همه قدرت ها و توانایی های اهریمنی و شیطانی در آن نابود می شود و انوار الهی بر اعماقِ جان همه انسانهای سراسر گیتی می تابد.

با توجه به این حقیقت، می گوئیم: کسی به مراحل عالی صراط انتظار گام نهاده است، که دارای قدرتهای خارق العاده باشد. زیرا همان گونه که می دانیم؛ حکومت امام عصر ارواحنا فداه، یک حکومت

ملکوتی و فوق العاده می باشد - که درک کامل آن برتر از قدرتِ اندیشه ما است - و باید یاورانی پروانه وار گرداگرد حضرت بقیّهاللّه ارواحنا فداه جمع گشته و در صف مقدّم به یاری آن بزرگوار بپردازند که خود مرد راه باشند و قدرت اطاعت فرمانهای ملکوتی آن بزرگوار را که نیاز به داشتن قدرتهای خارق العاده دارد(۱۹۰)، داشته باشند.

روایاتی که اوصاف و ویژگیهای سیصد و سیزده تن از یاوران ممتاز امام عصر ارواحنا فداه را بیان می کنند، آنان را دارای قدرتهای روحی و غیر عادی - حتّی در زمان غیبت - معرفی می نمایند.

عوامل انتظار

اشاره

ما باید سعی کنیم از حقیقت معنای انتظار آگاهی یافته و این حالت را در خود و دیگران ایجاد کنیم.

برای فراگیر شدن مسئله انتظار و آموختن و جلوه دادن عظمت آن به دیگران، راه های گوناگونی وجود دارد که با استفاده از آنها، می توانیم حالت انتظار را در جامعه ایجاد نمائیم و در ژرفای وجود آنان، بذر انتظار را بارور سازیم. اینک بعضی از مهمترین راه هایی را که به وسیله آنها جامعه به سوی مسئله انتظار گرایش پیدا می کند، یاد آور می شویم.

۱ - آشنایی با مقام عظیم ولایت و شناخت عظمت امام زمان علیه السلام.

۲ - آشنایی با آثار شگفت انتظار به معنای کامل و مراحل عالی آن.

۳ - آشنایی با اوصاف و ویژگیهای اصحاب امام عصر ارواحنا فداه، که به مرحله عالی انتظار رسیده و از قدرتهای عظیمِ روحی برخوردار شده اند و فرمانهای امام زمان ارواحنا فداه را انجام می دهند.

۴ - آشنایی با آینده انسان و جهان، تحوّلات عظیم و دگرگونیهای مهمّی که در زندگانی مردمِ زمان ظهور، واقع می شود.(۱۹۱)

معرفت به مقام

امـام زمـان ارواحنـا فـداه، شـناخت یـاوران بزرگ آن حضـرت، و تکمیـل عقلها و تکامل علمی، ارتباط با عالم نامرئی و غیب، شناخت موجودات ناشناخته، سفر به آسمان و فضاهای دور و مسائلی دیگر از این قبیل، مردم را به سوی مسئله ظهور امام عصر عجّل اللّه تعالی له الفرج فرا می خواند و حالت انتظار و آمادگی برای دولت پرشکوه و اسرارآمیز آن حضرت را در آنان ایجاد می کند.

علم و آگـاهی از این گونه حقـائق، شور و نشاط را در دل و جان همه مردمان پاک طینت، به وجود می آورد و آنان را شـیفته آن روزگـار پرشـکوه می کنـد و حـالت انتظـار و توقّع ظهور را که از وظائف مسـلّم هر انسان است، در جامعه ایجاد می کنـد. اینک به توضیح مطالب یاد شده می پردازیم:

۱ – آشنایی با مقام امام زمان ارواحنا فداه

آشنایی با خصوصیّات و اوصاف امام زمان ارواحنا فداه، و توجّه به وجود باعظمت آن بزرگوار، عامل مهمّی برای ایجاد حالتِ انتظار است.

زیرا توجّه به این نکته که اکنون در سراسر گیتی و در تمامی جهان آفرینش، کسی به جز آن بزرگوار شایسته رهبری و اصلاح عالم هستی نیست، انسان را به سوی آن حضـرت جـذب می کند. آن بزرگوار آخرین ذخیره الهی و تنها بازمانده امیران جهان هستند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آنان می فرمایند:

عِلْمُ الْأَنْبیاءِ فی عِلْمِهِمْ وَسِرُّ الْأَوْصیاءِ فی سِرِّهِمْ وَعِزُّ الْأَوْلیاءِ فی عِزِّهِمْ، کَالْقَطْرَهِ فِی الْبَحْرِ وَالذَّرَّهِ فِی الْقَفْرِ.(۱۹۲)

علم پیامبران، در برابر دانش آنان و سرّ اوصیاء، در برابر سرّ آنان و عزّت اولیاء، در برابر عزّت آنان، همچون قطره ای در دریا و همانند ذرّه ای در میان بیابان است.

اینک ما که در زمان آخرین نفر از این خاندان هستیم، وظیفه داریم

بـا توجّه به حضـرتش و بـا پیروی از خواسـته هـای هـدایتگر آن بزرگوار، خود را از تباهی و غفلت نجات دهیم و در انتظار فرا رسیدن حکومت آن حضرت که پرچم هدایت و عدالت را بر افلاک می زند، روز شماری کنیم.

اگر کسی در این روزگار آن حضرت را بشناسد و از امدادهای غیبی امام زمان عجّل اللّه تعالی فرجه در »زمان غیبت«، آگاهی داشـته باشـد و بـا تحولاّـتی که آن بزرگوار در »زمـان ظهور« در سراسـر گیتی در انسان و جهان ایجاد می نماینـد آشـنا باشـد، همیشه به یاد آن بزرگوار خواهد بود و همان گونه که امر فرموده اند(۱۹۳) در انتظار طلوع خورشید ولایت بسر خواهد برد.

معرفت، در چنین انسـانی، زنگـار غفلت را از قلبش می زدایـد و صـفا و نـورانیّت را جـایگزین آن می نمایـد. اینـک به روایت جالبی که نشانگر امـدادهای غیبی آن حضـرت در زمان غیبت می باشد، توجّه کنید. جابر جعفی از جابر بن عبداللّه انصاری از پیغمبراکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

... ذاکَ الَّذی یَفْتَـحُ اللَّهُ – تَعـالی ذِکْرُهُ – عَلی یَـدَیْهِ مَشـارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها، ذاکَ الَّذی یَغیبُ عَنْ شـیعَتِهِ وَأَوْلِیائِهِ غَیْبَهً لایَثْبُتُ فیها عَلَی الْقَوْلِ بِامامَتِهِ اِلّا مَنْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْاِیمانِ.

قالَ: فَقالَ جابِرُ: یا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ یَنْتَفِعُ الشّیعَهُ بِهِ فی غَیْبَتِهِ؟ فَقالَ صلی الله علیه وآله وسلم: ای وَالَّذی بَعَثَنی بِالُّنبُوَّهِ أَنَّهُمْ لَیَنْتَفِعوُنَ بِهِ وَیَسْتَضـیئوُنَ بِنوُرِ وِلا۬یَتِهِ فی غَیْبَتِهِ کَانْتِفـاعِ النّاسِ بِـالشَّمْسِ، وَإِنْ جَلَّلَهـا السَّحابُ، یا جابِرُ، هـذا مَکْنوُنُ سِـرِّاللَّه وَمخْزوُنُ عِلْمِهِ فَاکْتُمْهُ إِلاَّ عَنْ أَهْلِه.(۱۹۴)

... اوست) حضـرت مهدی ارواحنا فداه(که خداوند – که یادش بزرگ باد – با دسـتان او مشـرق ها و مغرب های زمین را می گشاید. اوست

کسی که از شیعه و اولیائش غایب می شود، بطوری که ثابت قدم نمی ماند بر عقیده به امامت او، مگر کسی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان نموده باشد.

جابر جعفی می گوید: جابر بن عبداللَّه انصاری به پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد: یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم آیا شیعیان در زمان غیبت، از او بهره مند می شوند؟

پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم در جواب فرمودند: آری به خدائی که مرا به رسالت مبعوث نموده، آنان به وسیله او بهره مند می شوند در زمان غیبت او، و به وسیله نور ولایت او روشنایی می یابند، همان گونه که مردم از خورشید بهره مند می شوند، گرچه ابر آن را پوشانده باشد. ای جابر، این از سرّ مکنون الهی و علم مخزون اوست، پس آن را مخفی دار مگر از اهلش.

همان گونه که ملاحظه نمودید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در این روایت با تأکید قسم یاد نموده اند که شیعیان در زمان غیبت امام عصر ارواحنا فداه از مقام ولایت آن حضرت نور می گیرند.

کیست بی پرده به خورشید، نظر باز کند

چشم پوشیده ما، علّت پیدائی تست

از لطافت نتوان یافت، کجا می باشی

جای رحم است بر آن کس که تماشایی تست

در زمان غیبت گرچه امام زمان ارواحنا فداه غایب هستند، ولی در حقیقت پرده غیبت بر قلب های ما است و گرنه امام علیه السلام نور درخشان هستند و برای کسی که قلبش بینا است آشکارند، اگرچه به ظاهر نابینا باشد.(۱۹۵)

توجّه به این حقیقت، انسان را به مقام ولایت، علم و قدرت آن بزرگوار راهنمائی می کند و محبّت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب ها سرشار نموده و انتظار فرا رسیدن حکومت جهانی

حضرتش را در دل ها ایجاد می کند.

۲ – آشنائی با آثار انتظار

۱ – گریز از یأس و ناامیدی

در جامعه ای که دین در آن نقشی ندارد و مردم در انتظار آینده ای بهتر نیستند، سرخوردگی از زندگی، قتل و خونریزی و خودکشی، فراوان به چشم می خورد. زیرا مردم عوامل منفی مانند فقر و تنگدستی، ظلم و ستم، تجاوز و قانون شکنی، بی اعتنایی به حقوق انسانها و این گونه مسائل را می بینند، و در برابر آن راه چاره و فرار از این تباهی ها را پیدا نمی کنند. به این جهت گرفتار بلای خانمان سوز یأس و نا امیدی می شوند؛ زیرا به خدا و آینده امیدی ندارند و راه گریز از همه این گرفتاری ها را دست زدن به خودکشی می پندارند. و با دست زدن به این جنایت نه تنها دنیا و آخرت خود؛ بلکه آینده زن و فرزندان و نزدیکان خود را نیز به تباهی می کشانند.

ولی شخصی که حالت انتظار را در خود به وجود آورده و هر لحظه امیدوار است تابش انوار تابناک ولایت را بر سراسر هستی بنگرد، هیچ گاه حاضر نیست دست به این گونه جنایت بزند و با ریختن خون خویش، زندگی عده ای دیگر را نیز به تباهی بکشد. بنابر این، مسئله انتظار فرج برای او گشایش است و زمینه گریز از نا امیدی و تباهی را فراهم می کند. روایتی که می آوریم، گواه بر این حقیقت است:

عَنِ الحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قالَ: سَأَلْتُ أَبَاالْحَسَنِ علیه السلام عَنْ شَیْ ءٍ مِنَ الْفَرَجِ، فَقالَ علیه السلام: اَوَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ اِنْتِظارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ قُلْتُ: لا أَدْری إِلّا أَنْ تُعَلِّمَنی. فَقالَ علیه السلام: نَعَمْ، اِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ.(۱۹۶)

حسن بن جهم می گوید: از حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام درباره فَرَج سئوال نمودم. امام علیه السلام فرمودند: آیا

نمی دانی که انتظار فرج، مقداری از فرج است. گفتم: من خبر ندارم، مگر آن که شما به من تعلیم نمائید.

امام علیه السلام فرمودند: آری، انتظار فرج مقداری از فرج است.

۲ – تکامل روحی

اشاره

انسان می تواند با ایجاد انتظارِ کامل، مقداری از حالات مردمِ زمان ظهور – مانند تطهیر قلب – را در خویشتن ایجاد کند و به وسیله امید و انتظار، خود را از ناامیدی و تباهی نجات دهد.

به این جهت امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللّه علیهم نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند:

أَفْضَلُ عِبادَهِ الْمُؤْمِنِ اِنْتِظارُ فَرَجِ اللّهِ.(۱۹۷)

برترین عبادتِ فرد مؤمن، این است که از خداوند انتظار فرج داشته باشد.

بنابراین انسان بر اثر داشتن حالتِ انتظار، می تواند بعضی از آثار تکامل در زمان ظهور را در خود ایجاد کند. برای توضیح مطلب به فرمایش امام سجادعلیه السلام به ابی خالد توجه کنید:

عَنْ أَبی خالِدِ الکابُلی عَنْ عَلیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام: تَمْتَدُّ الْغَیْبَهُ بِوَلِیِّ اللّهِ الثّانی عَشَرَ مِنْ اَوْصیاءِ رَسوُلِ اللّهِ صلی الله علیه وآله وسلم وَالْأَئِمَّهِ بَعْدِهِ، یا أَبا خالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمانِ غَیْبَتِهِ، اَلْقائِلُونَ بِامامَتِهِ، اَلْمُنْتَظِروُنَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ أَهْلِ کُلِّ زَمانٍ، لِأَنَّ اللّهَ – تَعالی ذِکْرُهُ – أَعْطاهُمْ مِنْ الْعُقوُلِ وَالْأَفْهامِ وَالْمَعْرِفَهِ ما صارَتْ بِهِ الْغَیْبَهُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَهِ الْمُشاهَدَهِ، وَجَعَلَهُمْ فی ذلِکَ الزَّمانِ بِمَنْزِلَهِ الْمُجاهِدینَ بَیْنَ یَدَیْ رَسوُلِ اللّهِ صلی الله علیه وآله وسلم بِالسَّیْفِ، اُولئِکَ الْمُخْلِصوُنَ حَقّاً، وَشیعَتُنا صِدْقاً، والدُّعاهُ اِلی دینِ اللّهِ سِرّاً وَجَهْراً، وَقالَ علیه السلام: اِنْتِظارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ(۱۹۸)

ابی خالد کابلی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند:

غیبت به وسیله ولیّ خداوند که دوازدهمین نفر از اوصیاء پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وامامان بعد از

اوست، طولانی می شود.

ای ابا خالد، بدرستی مردمانی که در زمان غیبت او هستند و معتقد به امامت او و منتظر ظهور او می باشند، برتر از اهل هر زمانی هستند.

زیرا خداوند - که یادش بزرگ باد - آن قدر از عقل ها و فهم ها و معرفت به آنان عنایت می نماید که غیبت در نزد آنان بمنزله مشاهده است و آنان را در آن زمان به منزله مجاهدینی قرار داده است که در حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با شمشیر می جنگند. آنان حقیقتاً با اخلاص هستند و شیعیان با صداقت ما می باشند و مردم را در آشکار و پنهان به سوی دین خداوند فرا می خوانند.

سپس امام سجّادعلیه السلام فرمودند: انتظار فرج، از اعظم فرج است.

دوست نزدیکتر از من، به من است

وین عجبتر که من از وی دورم

این سخن با که توان گفت که دوست

در کنار من و من مهجورم

منتظران راستینی که در صراط انتظار به تکامل رسیده اند، بر اثر آماده ساختن خود برای حکومت قدرتهای غیبی خداوند بر سراسر گیتی، در زمان غیبت به قسمتی از ویژگیهای فردی زمان ظهور - مانند تطهیر قلب - دست می یابند، به گونه ای که روزگار تیره غیبت برای آنان بمنزله روز شهود است.

اگر انتظار در آنان دارای این گونه آثار نباشد، پس چگونه انتظار فرج أعظم فرج است؟ آنان با حالت انتظار، میان زمان ظهور و غیبت پیوند می زنند و برخی از حالات آن روزگار را در دوران غیبت به دست می آورند.(۱۹۹)

مرحوم شیخ انصاری در منزل امام زمان ارواحنا فداه

اینک برای روشن شدن دل ها، جریانی را از شخصیت بزرگ جهان شیعه - که به وسیله داشتن قدرت های غیبی در آشکار و نهان به یاری دین خدا برخاست

- می آوریم:

یکی از شاگردان مرحوم شیخ انصاری درباره ارتباط مرحوم شیخ انصاری با امام عصر ارواحنا فداه و تشرّف ایشان به منزل آن حضرت چنین گفته است:

در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام به کربلا مشرّف شده بودم. شبی بعد از نیمه شب برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم، وچون کوچه ها گِل بود، چراغی همراه برداشتم. از دور شخصی را شبیه به شیخ دیدم. چون قدری نزدیک رفتم، دیدم آری شیخ است. در فکر فرو رفتم که ایشان در این موقع از شب، آن هم در این گل ولای با چشم ضعیف به کجا می رود؟ من برای این که مبادا کسی او را کمین کرده باشد، آهسته در پی او روان شدم تا بر در خانه مخروبه ای ایستاد و زیارت جامعه را با توجّه خاصی خواند و سپس داخل آن خانه گردید!

من دیگر چیزی نمی دیدم ولی صدای شیخ را می شنیدم، گویا با کسی صحبت می کرد. من به حمام رفتم و بعد به حرم مطهّر مشرّف گشتم و شیخ را در حرم مطهّر دیدم. بعد از پایان مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و جریان آن شب را به عرض وی رساندم. اوّل شیخ انکار کرد تا پس از اصرار زیاد فرمود:

گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف مأذون می گردم و پشت درب آن منزل که تو آن را پیدا نخواهی کرد می روم و زیارت جامعه را می خوانم؛ چنانچه ثانیاً اجازه دهند، خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازمه را از آن سرور می پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات می باشم، این مطلب

را پنهان دار و به کسی اظهار مکن.(۲۰۰)

این گونه شخصیّتهای بزرگ و راه یافته دارای آمادگیِ کامل برای ظهور امام زمان ارواحنا فداه می باشند، نه آنان که در زمان ظهور با تأویل و توجیه آیات قرآن مجید، به جنگ با آن حضرت می پردازند!

کلید گنج سعادت فتد به دست کسی

که نخل هستی او را بود بَرِ هنری

چو مستعد نظر نیستی، وصال مجوی

که جام جم ندهد سود، وقت بی بصری

رمز موفقیّت ها و راز محرومیّت ها

ممکن است سئوال شود: چگونه مرحوم شیخ انصاری هر گاه اجازه می یافت، می توانست به منزل امام زمان ارواحنا فداه برود و با خواندن زیارت جامعه و اذن ثانوی، وارد منزل شود و با امام مهربان خویش، سخن بگوید؟

او چگونه به این مقام راه یافته بود، ولی شاگرد آن بزرگوار که او نیز منزل امام عصر ارواحنا فداه را دیده بود، چنین افتخاری نداشت و مرحوم شیخ به او چنین فرمود: تو دیگر آن خانه را نخواهی یافت؟!

این سئوال مهمّی است که پاسخ قانع کننده ای لازم دارد. متأسفانه بعضی از افراد برای این گونه سئوالات، جواب های آماده و فوری دارند و در برابر این قبیل پرسش ها فوراً پاسخ می دهند: خدا چنین خواسته است یا خدا با بعضی از افراد - نعوذ باللّه - قوم و خویشی دارد و هیچ گونه ارتباطی به عمل و خواسته مردم ندارد!

این گونه پاسخ ها که بیشتر برای شانه خالی کردن از بار مسئولیّت می باشد، صحیح نیست. به این جهت نه قانع کننده است و نه هیچ گاه کسی را به راهی راهنمایی می نماید.

ما در پاسخ این سئوال - با توجه به فرمایشات خاندان وحی - می گوئیم:

خداوند مهربان همه انسان ها را به سوی تکاملِ معنوی و

روحی فرا خوانده است و در دعوت عمومی خود به همه کسانی که در این راه قدم بردارند، اجر و پاداش می دهد. همان گونه که میزبان، میهمانان خویش را دعوت می کند و در صورت شرکت در مجلس، از همه آنان پذیرایی می کند؛ خداوند نیز زمینه پیشرفت و تکامل را در انسان ها ایجاد نموده و به این گونه، آنان را به سوی تکامل دعوت کرده است. و در قرآن مجید صریحاً فرموده است:

»وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا «(۲۰۱)

هر کس در راه ما کوشش کند، ما حتماً او را به راه های خود هدایت می کنیم.

این وظیفه میهمانان است که دعوت خدا را پاسخ گویند و در راه تکامل روحی و پیشرفت معنوی خود، قدم بردارند.

بنابراین در انسان ها زمینه پیشرفت و تکامل وجود دارد و آنان از این نعمت بهره مند هستند؛ ولی آن را بایگانی نموده و از آن استفاده نمی کنند. مانند ثروتمندان کوتاه نظری که به انباشته شدن هر چه بیشترِ حساب های پس انداز خود در بانک ها خوشنودند و هیچگاه توفیق استفاده از آن ثروت ها را پیدا نمی کنند.

برای موفقیّت باید از زمینه ها و تواناییهای موجود استفاده کنید و کمبودهای خود را نیز جبران نمائید، تا به اهداف بزرگ خود دست یابید.

بسیاری از افراد از نظر ذاتی، توانایی و آمادگی زیادی برای رسیدن به تکامل معنوی و روحی دارند، ولی چون کاری به این امور ندارند؛ هیچ گونه استفاده ای از این گونه تواناییها نمی برند و از دنیا کوچ می کنند و آنها را به خاک می سپارند. همچون ثروتمندانی که در زمانهای گذشته، برای حفظ ثروت خود، آنها را در دل خاک پنهان می کردند و نه خود و نه فرزندانشان هیچ

گونه بهره ای از آن اموال نمی بردند.

برای آن که روشن شود چگونه بعضی از افراد دارای تواناییهای روحی بیشتر و قدرت درکِ بهتر می باشند و چگونه آن را به دست آورده اند، گفتاری را از مرحوم شیخ حرّ عاملی که از علماء بزرگ شیعه بوده است می آوریم؛ ایشان می گویند:

روشن است که دیدن و شنیدن و امثال اینها، مستقلاً با چشم و گوش و امثال این دو نیست، بلکه آنها وسیله ای هستند برای روح، که روح به وسیله آنها می بیند و می شنود و ... و چون روح انسان قوی نیست، دیدن و شنیدن او مقیّد و محدود به این گونه اسباب مادّی در محدوده خاصّ است.

از این جهت فقط مادّیات را می بیند و از درک مسائل روحی ناتوان است؛ ولی اگر روح انسانی تقویت شود و به وسیله عبادات و انجام واجبات و ترک محرّمات تقرّب به سوی خداوند پیدا نماید، روح او قوی می شود. وقتی روح قوی شد، قدرت استفاده او از مادّیات و طبیعیّات بیشتر می شود. بنابراین با چشمش اشیائی را می بیند که دیگران نمی بینند و با گوشش چیزهایی را می شنود که دیگران نمی شنوند و ...

این غلبه و قدرت، در افراد مختلف است؛ همان گونه که تقرّب آنان به خداوند یکسان نیست. هر کس به وسیله عبادات و مجاهدات به خداوند نزدیکتر شود، حالات معنوی و روحی او قویتر می شود و در درک اموری که دیگران قدرت ادراک آن را با چشم و گوش و امثال این دو ندارند، نیرومندتر می شود.(۲۰۲)

با این بیان روشن شد که چرا افرادی همچون مرحوم شیخ انصاری می توانند به آن نعمت بزرگ دست یابند، ولی افراد دیگر این قدرت و توانایی

را ندارند و دیدگان آنان عاجز از دیدن این گونه امور است.

دارا بودن حالت انتظار به معنای کامل آن، درک این گونه امور را برای شما به ارمغان می آورد.

دیده باطن چو بینا می شود

آنچه پنهان است، پیدا می شود

منتظرانی که در صراط انتظار سوخته اند و خود را ساخته اند، با فرار از هوای نفس و پرواز و ترقی روح، از تسلّط نفس خارج می شوند و جاذبه نفس قدرت ندارد آنان را به سوی خود بکشاند. همان گونه که سفینه های فضائی آن گاه که از مدار زمین خارج می شوند، جاذبه زمین دیگر نمی تواند آنها را به سوی خود بکشاند؛ شما نیز اگر با مرور زمان، خود را از مدار هواهای نفسانی خارج کنید، جاذبه نفس و وسوسه شیطان در شما تأثیری ندارند.

یاران اهل بیت علیهم السلام همچون جناب سلمان این گونه بودند. آنان از مدار نفس خارج شده و از قید مادّیّات رها گشتند؛ از این رو با عالم غیب در ارتباط بودند. ولایت و قدرتی که سلمان داشت، از این جهت بود که از مدار نفس خارج شده و هواهای خود را نابود کرده بود. و میل و اراده امیرالمؤمنین علیه السلام را حاکم بر میل و اراده خود قرار داده و به این جهت از قدرت های نهان و نیروهای غیبی بهره مند بود و استفاده می کرد.

۳– شناخت مقام ولایت

انتظار ظهور، قدرتِ ولایت امام زمان ارواحنا فداه را در قلب و جان شخص منتظر استحکام می بخشد و او را بر این عقیده ثابت و استوار می نماید که روزی از کنار خانه خدا، قدرت الهی بدست آن حضرت آشکار می شود و همه طاغوتیان جهان را که زالو صفت به مکیدن خون ضعیفان پرداخته اند، به

سزای اعمال ننگینشان می رساند، و با صلابت و قدرت عظیم ولایت، به همه جهانیان ثابت و روشن می کند، کسی دارای مقام امامت و ولایت است که بتواند قدرت خدا را ظاهر و آشکار نماید.

این، اندیشه و اعتقاد یک فرد منتظر است. بنابراین انتظار ظهور، همراه با اعتقاد به عقاید و معارف اصیل دین می باشد؛ زیرا که انتظار، بذر معرفت و شناختِ اعتقادات را در اذهان منتظران بارور می کند و به آنان تفهیم می کند: سرانجام، سراسر گیتی در تحت سیطره قدرت ولایت سر و سامان می یابد و قدرتِ عظیم و ناشناخته ولایت، همه قدرتهای ستمگر جهان را به زانو در می آورد و تمدّن مادّی جهان در برابر نیروی بیکران ولایت الهی تاب نیاورده و عالم در اختیار نیروهای شگفت انگیز مصلح جهان ارواحنا فداه قرار می گیرد.

۴– شناخت مدّعیان

در طول تاریخ شیعه، افراد متعددی با ادّعای مهدویّت قیام نموده اند و خود را رهبر و مصلح مردم معرّفی نموده اند، و با این حیله خون و جان و مال انسان ها را پایمال نموده و عده ای را به گمراهی کشانده اند؛ ولی افرادی که صادقانه در صراط انتظار قدم برداشته اند و وجود خود را با انوار تابناک ولایت روشن ساخته اند، فریب این شیّادان را نخورده اند و به دام این صیّادان گرفتار نشده اند و با زبان حال به آنان گفته اند:

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

آگاهی آنان و شناختِ شیّادان و دزدان طریق، به خاطر آشنایی آنان با مقام رفیع امامت است. به این جهت آب حیات را به سراب نمی فروشند و غاصبان خلافت را به امامت برنمی گزینند.

۳ – آشنایی با مقام منتظران تکامل یافته

یا اصحاب بزرگ امام عصر ارواحنا فداه

یکی دیگر از اموری که باعث جذب شدن مردم به صراط انتظار است آشنا شدن با مقام منتظران تکامل یافته یا اصحاب امام عصر ارواحنا فداه می باشد.

از آثار شگفتی که انتظار، برای منتظرانِ تکامل یافته به ارمغان می آورد، این است که نه تنها آنان از نظر عقیده و اعتقاد، عارف به مقام عظیم ولایت اهل بیت علیهم السلام هستند؛ بلکه خود، روزنه ای از نور پر فروغ خورشید ولایت می باشند. یعنی بر اثر تکامل در مسیر انتظار تا حدّ ظرفیت خویش، از مقام خاندان وحی قدرتهای معنوی و روحی کسب نموده اند، و با استفاده از آنها، مأموریتهایی که به آنان داده می شود، انجام می دهند.

این گونه افراد، سرآمد یاوران امام زمان ارواحنا فداه می باشند و پیشتازان به سوی مقام ولایت آن حضرت می باشند.

اینک به این نکته توجه کنید که خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید:

»فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما

تَکَونُوا یَأْتِ بِکَمُ اللَّهُ جَمیعاً «(۲۰۳)

در خیرات از یکدیگر سبقت بگیرید. هر جا که باشید خداوند همه شما را می آورد.

این آیه درباره سیصد و سیزده تن از بزرگان اصحاب امام عصر ارواحنا فداه است که در روز ظهور، خداوند بزرگ آنان را در کنار خانه خود به گرد وجود مقام ولایت کلّیه جمع می کند، تا به یاری آن حضرت بشتابند و به زندگی سیه دلان روزگار خاتمه بخشند.

گاهی سئوالی مهمّ به ذهن بعضی از افراد می آید، که آیا مقصود از سبقت گرفتن آنان در خیرات چیست؟ و سیصد و سیزده تن از یاوران پیشتاز حضرت مهدی ارواحنا فداه، با دارا بودن چه خصلتی بر دیگران سبقت می گیرند و به آن مقام بزرگ نائل می شوند؟!

با هم به مکتب وحی رو می آوریم و پاسخ آن را این گونه می یابیم:

حضرت امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه ای که ذکر کردیم، چنین می فرمایند:

اَلْخَیْراتُ ؛ اَلْوِلایَهُ لَنا أَهْلَ الْبَیْتِ.(۲۰۴)

مقصود از خیرات - که در آیه ذکر شده - ولایتی است که از آنِ ما اهل بیت است.

اشاره ای به قدرت آنان

هر چه انسان در پذیرش ولایت بکوشد، روح خود را قویتر می کند و قدرتِ غیر عادی او افزایش می یابد؛ تا حدّی که می تواند بر اثر قدرت روح، بر موجودات مادّی و حتی غیر مادّی حکومت کند. اینک به ذکر داستانی جالب از مرحوم علاّمه بحرالعلوم می پردازیم:

مرحوم علاّمه سیّد بحرالعلوم مبتلا به مرض خفقان بود و با این مرض در وقت تابستان به قصد تشرّف به کربلا در یکی از زیارات مخصوصه حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام در روزی بسیار گرم، از نجف اشرف خارج شد. مردم تعجّب نمودند که با این مرض و گرمی

هوا، ایشان چگونه به مسافرت می روند؟!

در میان همسفرهای ایشان، مرحوم شیخ حسین نجف بود که از علماء مشهور عصر سیّد بود. آنان چون بر مرکبهای خود سوار شده و به راه افتادند، ابری در هوا پیدا شده بر آنها سایه افکند و نسیم سردی وزیدن گرفت و هوا بطوری خنک شد که گویا در سرداب هستند.

ابر همچنان بر آنها سایه افکنده بود، تا آن که نزدیک »خان شور« رسیدند. در آنجا کسی از آشنایان عالم بزرگ، شیخ حسین نجف پیدا شده و ایشان از سیّد بحرالعلوم جدا شد و به احوالپرسی و صحبت پرداخت. آن ابر، بر سر سیّد سایه می افکند تا آن که سیّد وارد کاروانسرا شد. چون حرارت آفتاب بر شیخ حسین نجف تابید، حالش دگرگون گردید و از مرکب به زمین افتاد و به خاطر کهولت سن یا به جهت ضعف بنیه، بیهوش شد.

پس او را برداشته، به کاروانسرا به نزد مرحود سیّد بحرالعلوم رساندند. بعد از آن که به هوش آمد، به آن بزرگوار عرض کرد: »سیّدنا لِمَ لم تدرکنا الرحمه؟« چرا رحمت ما را فرا نگرفت؟ سیّد فرمود: »لِمَ تخلّفتم عنها؟« چرا از رحمت تخلّف نمودید. و در این جواب توریه ایست لطیف.(۲۰۵)

قدرت تصرّف یاوران خاصّ امام عصر ارواحنا فداه این گونه است. عده ای از سیصد و سیزده تن از یاوران خاص امام عصر ارواحنا فداه از ابرهای اسرار آمیز استفاده می نمایند و در ابتداء ظهور، خود را به وسیله ابر به محضر آن بزرگوار می رسانند. مفضّل می گوید:

قالَ أَبُوعَبْدِاللّه علیه السلام: إذا اُذِنَ الإمامُ دَعَا اللّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرانیّ فَاُتیحَتْ لَهُ صَحابَتُهُ الثَّلاثَماَءِ وَثَلاثَهَ عَشَرَ قَزَعٌ کَقَزَعِ الْخَریفِ وَهُمْ أَصْحابُ الْاَلْوِیَّهِ، مِنْهُمْ مَنْ

يُفْقَدُ عَنْ فِراشِهِ لَيْلاً فَيُصْبِحُ بِمَكَّهَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُرى يَسيرُ فِي السَّحابِ نَهاراً يُعْرَفُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبيهِ وَحِلْيَتِهِ وَنَسَبِهِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إيماناً؟ قالَ: اَلَّذى يَسيرُ فى السَّحابِ نَهاراً وَهُمُ الْمَفْقُودُونَ وَفيهِمْ نُزِلَتْ هذِهِ الآيَه «أَيْنَما تَكوُنوُا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهِ جَميعاً »(۲۰۷).(۲۰۶)

امام صادق عليه السلام فرمودند: هر گاه به امام عليه السلام اذن داده شود، خداوند را به اسم عبرى او مى خواند، آن گاه ياوران او كه سيصد و سيزده تن هستند، براى يارى او مهيّا مى گردند. آنها ابرهائى هستند همچون ابرهاى پائيزى) كه به هم مى پيوندند و در يک جا جمع مى شوند(و آنان پرچمداران)حضرت مهدى عليه السلام(هستند.

بعضى از آنان شبانه از خوابگاه خود ناپديد مى شوند و در مكّه صبح مى كنند، وعده اى ديگر از آنان ديده مى شوند كه روز در ابرها سير مى كنند و به نام خود و نام پدر و صفت و نسبشان شناخته مى شوند. گفتم: كدام يک از اين دو دسته از نظر ايمان با عظمت تر هستند؟ امام صادق عليه السلام فرمودند: آنان كه در روز در ابرها سير مى كنند و اينان هستند كه از مكان هاى خود ناپديد مى شوند و درباره آنان اين آيه نازل شده است: «هر جا كه باشيد، خداوند تمامى شما را مى آورد».

آشنايى با زمان ظهور

اشاره

آشنايى با وضع جهان در روزگار ظهور و تحوّل عظيمى كه در آن زمان رخ مى دهد، انسان را به سوى مسأله انتظار فرا مى خواند.

تحوّل شگفت انگيزى كه در سراسر جهان و در انسانها پيدا مى شود، انسان و جهان را به صورتى ديگر جلوه گر مى سازد.

۱ – پاكسازى باطن

اينک به تشريح كوتاهى از تحوّلاتى كه در اعماق وجود انسانها به وجود مى آيد، توجّه كنيد:

يكى از مسائل اعتقادى، بحث طينت و چگونگى آميخته شدن طينتهاى پاک و ناپاک به يكديگر است. در روايات بيان نموده اند كه مقصود از طينت چيست و چرا طينت ها به هم آميخته شدند و چگونه پاكسازى شده و از يكديگر جدا مى گردند؟ تفصيل اين مسئله با حجم كوچک بحث ما مناسب نيست؛ از اين رو تنها به اين نكته اشاره مى كنيم:

از ويژگى هاى روزگار ظهور، پاكسازى طينت ها از آميختگى ها و پاكسازى نفس و ضمير ناخودآگاه از آلودگى هايى است كه در اعماق وجود انسان وجود دارد.

چرا مى گوئيم در روزگار ظهور حضرت بقيه اللّه ارواحنا فداه، مردم از آميختگى ها و آلودگى ها پاک مى شوند؟

قبل از پاسخ به اين سئوال، داستانى را به خاطر توضيح مطلب مى آوريم:

شیبه بن عثمان یکی از دشـمن ترین دشـمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بود و آرزوی قتل آن حضرت را در سر می پروراند. او در جنگ »حنین« شرکت کرد تا پیغمبر را به شهادت برساند. و آن گاه که مردم از اطراف آن حضرت پراکنده شدند و پیغمبر تنها ماندند، از پشت سر خود را به ایشان رساند، ولی شعله ای از آتش به سوی او بلند شد؛ به طوری که طاقت تحمّل آن را نداشت. به این جهت نتوانست به مقصود خود دست یابد.

پیغمبر اکرم صلی

الله علیه وآله وسلم به او رو نموده و فرمودند: شیبه نزدیک بیا! آن گاه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بر سینه او گذاردند. بر اثر این کار، محبّت آن بزرگوار در قلب او جای گرفت؛ به طوری که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، محبوب ترین فرد نزد او شدند. آن گاه در حضور آن حضرت به جنگ با مخالفان پرداخت، به طوری که اگر در برابر پدر خود قرار می گرفت، او را به خاطر یاری پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می کشت.(۲۰۸)

ببینید چگونه دستان پاک پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم طینت ناپاک و نفس آلوده یکی از سرسخت ترین دشمنان را در یک لحظه از ناپاکی و آلودگی نجات داد و او را از صف کفّار جدا نمود و در میان لشکر پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با کشیدن دستان مبارک خود بر سینه او، عقل او را تکمیل نمودند و به خاطر تحوّلی که در طبیعت ناپسند وی به وجود آمد، از ضلالت و گمراهی نجات یافت.

پس از بیان این مقدمه به شرح روزگار ظهور می پردازیم.

حضرت امام باقرعلیه السلام می فرمایند:

إِذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ یَدَهُ عَلی رُؤُوسِ الْعِبادِ، فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَاَکْمَلَ بِهِ اَخْلاقَهُمْ.(۲۰۹)

آن گاه که قائم ما قیام کند، دست خود را بر سرهای بندگان خدا می گذارد. پس با این عمل، عقل های آنان را جمع می کند)به این سبب نیروهای عقلی آنان کامل می شود(و اخلاق آنان را تکمیل می نماید.

امام عصر ارواحنا فداه با این رفتار، باطن افراد را پاکسازی می کنند و همه بندگان خدا را از آلودگیها نجات می بخشند.

۲ – تکامل عقلها در زمان ظهور

اکنون دو

نکته جالب توجّه در روایت را، توضیح می دهیم:

۱ – حضرت بقیّه اللّه ارواحنا فداه دست خود را نه فقط بر سر اصحاب و یارانشان؛ بلکه بر سر تمام بندگان خدا قرار می دهند. یعنی همه افرادی که بندگی خدا را در آن روز قبول دارند؛ اگر چه در جنگ، از یاوران آن حضرت نباشند مانند کهنسالان و کودکان، از این نعمت بزرگ برخوردار می شوند.

۲ – عقول همه مردم از پراکندگی نجات می یابد و همه دارای قدرت کامل تمرکز فکر و تعقّل که منشأ علوم و درک های خارق العاده است، می شوند. کامل شدن نیروهای عقلی آنان، به این معنی است که می توانند از تمامی قدرت های مغزی خود استفاده کنند.

آری در روزگاری که دست الهی بر سر مردم جهان قرار گیرد و انسان های زجر کشیده دوران غیبت را نوازش دهد، نیروهای پنهان و نهفته در مغز انسان ها بر اثر تکامل عقلی، تجلّی و ظهور می یابد و به عالی ترین مراحل تکامل علمی و عملی و تمدّن شگفت انگیز روزگار ظهور دست می یابند.

برای آن که با قدرت مغز و آثار شگفت تکامل عقلی، آشنایی بیشتری پیدا کنید، به تشریح قدرت عظیم مغز می پردازیم:

»هر انسانی اعمّ از نابغه یا عادّی، چیزی بیش از یک میلیاردم ظرفیّت مغز خویش را در دوران زندگیش به کار نمی گیرد. اگر فقط یک میلیاردم توانایی و ظرفیّت کلّی مغز، اعمّ از مغز یک نابغه یا مغز یک انسان عادّی به کار گرفته شود، تفاوتی که بین آنها دیده می شود، یک تفاوت کیفی خواهد بود نه کمّی«(۲۱۰) یعنی حتی افراد نابغه ای که از قدرت عجیب فکری برخوردارند؛ فقط می توانند از یک میلیاردم مغز خود استفاده کنند نه

بیشتر. ولی چگونگی بهره گیری آنان از یک میلیاردم مغز خود بهتر از دیگران است.

»سالها پیش از این، یکی از ریاضـی دانان معاصـر، مطلبی پر سـر و صـدا را به آگاهی مردم رسانـد. او تخمین زد که مغز انسان عملاً می توانـد ده واحـد اطلاعاتی را در خود ذخیره سازد. این رقم را اگر به زبان ساده بیان کنیم، به این معنی خواهد بود که هر یـک از ما می توانـد کل محتوای اطلاعاتی میلیونها جلـد کتاب موجود در بزرگترین کتابخانه جهان در مسـکو را به حافظه بسپارد. سخن فوق در نگاه نخست، همانند محاسباتی که در تأیید آن به عمل آمده، حیرت انگیز به نظر می رسد«.(۲۱۱)

اکنون توجّه کنیـد: در صورتی که قـدرت مغز انسان بر اثر تشـعشع انوار درخشان مصـلح جهان به تکامل رسد و انسان از تمام نیروی مغز خود – نه یـک میلیـاردم آن – اسـتفاده کنـد و علم و تمـدّن سراسـر گیتی را فرا گیرد، صـحنه جهان چگونه خواهد بود؟!

در زمانی که انسان بر اثر تکامل عقلی راه های اسـتفاده از قـدرتهای خفته روح را پیـدا نمایـد و بتواند آنها را بیدار نموده و از آنها بهره گیری نمایـد، می تواند جسم خود را تابع روح خویش قرار داده و به قدرت »تروّح« دست یابد. یعنی می تواند جسـم مـادّی خود را تبـدیل به انرژی و امواج کنـد و بـا این کار حالت جسـمانیّت و مادّیت را از او بگیرد. وقتی که انسان قادر بر این کار شد؛ کرامت های فراوانی که در آن زمان عادی است، برای او محقق می شود.

در زمان غیبت نیز افراد بسیار اندکی که دارای قدرت »طیّ الارض« هستند ، از این راه استفاده

می کننـد و بـا گرفتن حالت مادیّت و تجسّم از جسم خویش، خود را به صورت انرژی و امواج، تبـدیل نموده و در یک لحظه در نقطه دیگری از زمین، خود را ظاهر می کننـد. آنان با قدرتی که دارا هسـتند؛ جسم تروّح یافته خود را، به نقطه ای که مایل هستند هدایت می کنند و در آنجا آن را مجسّم می نمایند.

۳ – تحوّل عظیم در جهان

در روزگار پر شکوه ظهور، تحوّلی عظیم در زمین رخ می دهد و به فرموده قرآن مجید: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ »(۲۱۲)، زمین به گونه ای دیگر و در وضع و شرایط جدید قرار می گیرد. نه تنها زمین، بلکه زمان نیز دستخوش تحوّل تازه می شود.

«امروز همه دانشمندان بر این نکته هم عقیده هستند که مادّه از ارتعاشات تشکیل شده است. ارتعاشات را می توان توسط کابل یـا امواج صوتی، مثـل تصـاویر و اصوات، به دورترین نقاط منتقل کرد؛ در نتیجه ارگانیزم انسان را که از مادّه ساخته شـده، می توان به ارتعاش تبدیل کرد و توسط الکترونیک به هر نقطه عالم فرستاد. نظر من این است که در آینده ای نه چندان دور، حتی قبل از مسافرتهای فضایی، می توان روشـهایی پیـدا کرد تا پیکر آدمی را به ارتعاشاتی تجزیه نمود و آن را به فضا فرسـتاد و در آنجا ذرات از هم گسسته را به هم متصل ساخت.

حـال خواننـدگان مـا می تواننـد این را خود قضـاوت کننـد که انسان روح است و جسم او جز ذرات متمرکز مادّه چیز دیگری نیست که با کُند ساختن و پایین آوردن ارتعاشات، می توان آن را به اَشکال دلخواه درآورد.(۲۱۳)

می توان روزی را به چشم دید که انسان پیکر خود را تبدیل به جریان الکترون بسازد تا

در پی آن ، این جریـان را به سـوی نقطه دوری هـدایت کنـد و در آنجـا تجمـع اتم هـای تشـکیل دهنـده بـدن مجدداً صورت گیرد.»(۲۱۴)

بنـابر تکامـل عمومی نیروهـای عقلی که در روایت به آن تصـریح شـده، غلبه روح بر مـادّه همگـانی می شود و مردم حـاکم بر جسم خـود می شونـد و می تواننـد از این حـالت به خوبی اسـتفاده کننـد. در آن روزگـار پرشـکوهِ ناشـناخته، زنـدگی مردم و احتیاجات آنان به وسائل مادّی، به گونه ای دیگر است.

در پرتو ظهور ولا-یت اهل بیت علیهم السـلام، علم و دانش انسان به عالیترین نقطه امکان می رسـد، و بشـر می توانـد از تمامی مراحـل دانش به راحتی و آسانی بهره منـد گردد و اسـراری را که اولیاء خـدا تا آن روزگار از مردم به خاطر آماده نبودن آنان کتمان می کردنـد، فاش می نماینـد و انسان ها را با دنیای اسـرار آمیز وجودِ خود و جهان خارج آشـنا می کننـد و راه تربیت و تکامل نهایی را برای آنان می گشایند.

شایـد پـذیرفتن این گونه مطالب برای ما سـخت باشـد و این همه پیشـرفت در مسائل علمی را نتوانیم بپذیریم؛ در حالی که می دانیم، اگر مغز انسان از اسارت شـیطان و جهل آزاد شود، لازمه آن، تکامل انسان در تمام ابعاد می باشـد به گونه ای که رازی در جهان ناگفته نمی ماند و همه مسائل بغرنج علمی فاش می شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام – که غاصبان خلافت، تاکنون میلیاردها انسان را از رسیدن به عالیترین مراحل علم و کمال، و تمدّن درخشانِ ولایت محروم ساخته اند – در کلامی که از اعماق وجودِ آن بزرگوار برخاسته، چنین می فرمایند:

یا کُمَیْل، ما مِنْ عِلْمٍ اِلاَّ وَاَنا اَفْتَحُهُ وَما مِنْ سِرٍّ إلّا وَالْقائِمُ یَخْتِمُهُ.(۲۱۵)

ای کمیل، هیچ علمی نیست مگر

آن که من او را می گشایم و هیچ سرّی نیست مگر آن که قائم علیه السلام او را پایان می بخشد.

آری آن گاه که انوار تابناک از دستان مبارک حضرت بقیه اللّه الاعظم ارواحنا فداه مغزهای مردم ستم کشیده و رنجدیده جهان را تکامل بخشد و قدرت استفاده از قدرتهای بسیار شگفت ایجاد شود، انسان ها می توانند با تمامی قدرتِ فهم و خرد خویش - نه یک میلیاردم آن - پذیرای اسرار مکتب حیاتبخش خاندان وحی شوند و به نهایی ترین مرحله علم و کمال دست یابند.

در آن روزگار پرشکوه، رازها و اسرار نهفته آشکار خواهد شد، و از تیرگی و تاریکی های این دوران اثری نخواهد بود. آیا انتظار رسیدن چنین روزی قلب شما را صفا نمی بخشد؟!

نتیجه بحث

انتظار، حالتی امیدوار کننده و نجات بخش است که منتظران را در دوران سیاه غیبت از گرداب حیرت نجات می بخشد و آنان را به سوی وادی نور و صفا می کشاند.

انتظار، غمزدگان را حیاتی دیگر می بخشد و نیرویی تازه می دهد و دلهای افسرده را امیدوار می نماید و جهانی از شادکامی و درخشندگی را در اذهان پرورش می دهد.

انتظار، مردمان وارسته را می جوید و حالات خجسته را می نماید و جمال فروزنده را نشان می دهد. انتظار موانع و تیرگیها را می زداید و نوری فروزنده در وجود انسانهای تکامل یافته، ایجاد می کند. انتظار بذر معارف و اعتقادات اصیل شیعه را در قلب منتظران بارور می کند و کاملترین حالات معنوی را برای بافضیلت ترین انسانها به ارمغان می آورد.

اگر می خواهید حالتِ انتظار را در خود ایجاد نموده و تقویت نمائید، با مقام عظیم ولایت اُنس بگیرید و از آثار شگفت انتظار آگاهی یابید و با پیگیری در حالات منتظرانِ تکامل

یافته، از خصلتها و ویژگیهای آنان آگاه شوید و با خجستگیهای زمان ظهور حضرت بقیّهاللَّه الاعظم ارواحنا فداه، قلب و جان خود را آشنا کنید، تا ناخودآگاه انتظار فرا رسیدن آن روزگار پرشکوه، تمام وجودتان را فرا گیرد.

روز محشر که زهولش سخنان می گویند

راست گویند ولی چون شب هجران تو نیست

۹کتمان راز

مردان خدا و رجال خود ساخته و مهذّب، بر اثر تهذیب اخلاق و اخلاص در رفتار و گفتار و شایستگی های دیگر، به بعضی از اسرار عالم خلقت آشنایی یافته و به برخی از رموز ناشناخته جهان آفرینش آگاه هستند.

آموختن این گونه اسرار در زمان حضور اهل بیت علیهم السلام گذشته از الهامات رحمانی توسط آن بزرگواران بوده است، آنان به اصحاب و نزدیکان خود مسائلی را تعلیم می دادند، و کتمان و حفظ آنها را به آنان امر می فرمودند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در ضمن روایتی مفصّل، به جابربن عبداللَّه انصاری فرمودند:

یا جابِرُ ؛ اُکْتُمْ ما تَسْمَعُ فَاِنَّهُ مِنْ سَرائِرِ اللَّهِ.(۲۱۶)

ای جابر ؛ آنچه را که می شنوی، کتمان کن که آنها از اسرار خداوند است.

برهمین اساس، جابر و شخصیّت های بزرگ دیگر که اهل بیت عصمت علیهم السلام، اسرار و معارف برجسته ای را برای آنان بیان می فرمودند، در کتمان و مخفی نمودن اسرار تلاش می کردند. رنج و کوشش آنان در حفظ این گونه مسائل بسیار سخت و پر زحمت بوده است، از این رو امام صادق علیه السلام در ارتباط با این موضوع چنین فرموده اند:

کِتْمانُ سِرِّنا جِهادٌ فی سَبیلِ اللَّهِ.(۲۱۷)

کتمان سرّ ما، جهاد در راه خدا است.

و در روایتی دیگر آن بزرگوار فرمودند:

مَنْ کَتَمَ الصَّعْبَ مِنْ حَدیثِنا، جَعَلَهُ اللَّهُ نوُراً بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَرَزَقَهُ اللَّهُ العِزَّهَ فی النَّاسِ.(۲۱۸)

کسی که گفتار سخت

ما را کتمان کند، خداوند آن را بصورت نوری میان دو دیده او قرار می دهد، و عزّت و احترام در میان مردم را، روزی او می گرداند.

برای کتمان رازها، باید هر موضوعی پس از فکر و اندیشه بیان شود و بدون تأمّل نباید افکار را به زبان آورد. اگر انسان فکر کند و پس از تأمّل کلامی را بگوید، از گفتن آن پشیمان نخواهد شد. زیرا با تفکر و تأمّل اسراری که باید نهفته بمانند، پنهان خواهند ماند. زیرا اندیشیدن، این حقیقت را برای انسان ثابت می کند که، همه مطالب گفتنی نیستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لاتَقُلْ ما لاتَعْلَمُ بَلْ لاتَقُلْ کُلَّ ما تَعْلَمُ.(۲۱۹)

آنچه را که نمی دانی مگو، بلکه همه آنچه را که می دانی مگو.

زیرا دانستن هر چیزی دلیل بر گفتن آن نیست؛ چون بسیاری از دانسته ها، ارزش گفتن را ندارند؛ بنابر این گفتن آنها چیزی جز اتلاف عمر خود و دیگران نیست. و بعضی از معلومات انسان ارزشمند است، ولی مردم ظرفیت شنیدن آن را ندارند؛ از گفتن این گونه مطالب نیز باید خودداری کرد. زیرا اظهار آنها جز انکار و یا ردّ دیگران ثمری ندارد؛ به این جهت اوّل مظلوم عالم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

لاتَقُلْ کُلَّ ما تَعْلَمُ.

همه آنچه را که می دانی، به دیگران مگو.

و در نهج البلاغه می فرمایند:

مَنْ کَتَمَ سِرَّهُ کانَتِ الخِیَرَهُ بِیَدِهِ.(۲۲۰)

هر کس سرّ خود را پنهان کند، اختیار آن در دستش خواهد بود.

زیرا هر گاه صلاح دید، می تواند آن را برای دیگران اظهار کند؛ ولی اگر سرّ خود را فاش ساخت و ضرر آن متوجه او شد، دیگر نمی تواند سرّ فاش شده خود را کتمان نماید.

بلکه گاهی گذشته از آن که سرّ خود را

فاش می سازد، حالات روحی خود را هم از دست می دهد؛ زیرا برخی از افراد به خاطر زحمت هایی که متحمّل می شوند از نتایج معنوی برخوردار می شوند؛ ولی به خاطر گفتن به این و آن، حالت معنوی خود را از دست داده و دچار غرور و کبر و سایر حالات منفیِ روحی می شوند و سرانجام نتیجه ای معکوس به بار می آورند. برای جلوگیری از این گونه امور بهترین راه، حفظ زبان و خودداری از بیان است.

تا نشناسی گهر بارِ خویش

طرح مکن گوهر اسرار خویش

لب مگشا گر چه درونوش هاست

کز پس دیوار بسی گوش هاست

رازداری بزرگان

با نگاهی کوتاه به زندگانی نورانی اهل بیت عصمت علیهم السلام و روش مجالست و برخورد آنان با مردمی که به حضور آنان شرفیاب می شدند، پی می بریم که هر یک از آنان به تنی چند از کسانی که از گفتار دلنشین و روح پرور آنان استفاده می کردند، عنایتی خاصّ داشته و فرد یا افراد خاصّی را صاحب سرّ خود می دانستند و رازهای بزرگی از جهان خلقت و عوالم ملک و ملکوت را برای آنان فاش ساخته، و با پرده برداشتن از اسراری که برای اغیار ناشناخته است، قلب آنان را روشن می ساختند؛ ولی اسرار خود را از نااهلان کتمان می نمودند و آنان را در جریان مطالبی که کشش آن را نداشتند، نمی گذاشتند.

بزرگان ما نیز در حفظ اسرار خود می کوشیدند. جریانی که می آوریم، نمونه ای از این موارد است : مرحوم شیخ بهائی شنید یک نفر حلیم پز، دارای قدرت تصرّف در بعضی از طبیعیّات است و از نیروهای فوق العاده روحی برخوردار می باشد. طالب دیدار و ملاقات با او شد. از این جهت به نزد وی رفت

و اصرار کرد از اسرار عالم وجود چیزی به او بیاموزد!

مرد حلیم پز امتناع ورزیـد و گفت: شـما قابل این گونه اسـرار نیستید! مرحوم شـیخ بهائی گفته او را ردّ کرد و گفت: من برای فراگیری اسرار آمادگی دارم. مرد حلیم پز چون دید شیخِ بهائی گفتار او را نمی پذیرد و خود را آماده پذیرش اسرار می داند، به ایجاد برنامه ای دست زد و عملاً به شیخ نشان داد که برای پذیرش بعضی از اسرار آمادگی ندارد. در یکی از روزها که وی مشغول به پختن حلیم بود و شیخ هم نزد او نشسته بود تا شاید از اسرار چیزی بیاموزد، ناگهان درب خانه را کوبیدند. مرد حلیم پز و شـیخ بهائی هر دو بیرون رفتند، دیدند شخصی پشت درب ایستاده و می گوید: سلطان شهر مرده است و می خواهند تو را برای سلطنت انتخاب کنند؛ مرد حلیم پز با شیخ بهائی به دربار رفتند.

او به شـیخِ بهائی گفت: تو باید پادشاه شوی و من وزیر تو. وی امتناع ورزید ولی سودی نبخشـید و سرانجام شیخ بهائی پادشاه شهر شـد و حلیم پز وزیر او بود تـا مـدتّی گـذشت. روزی شـیخ خواست دست به کاری زنـد که شایسـته وی نبود! که ناگهان استاد حلیم پز دست او را گرفت و گفت: نگفتم تو قابل نیستی؟!

چون شـیخ ملاحظه کرد، دید در کنار دیگ حلیم پزی نشسـته اند، و همان زمانی است که از آنجا رفته بودند و دیگ در حال جوشیدن است.(۲۲۱)

گر چه این جریان – بر فرض صحت آن – یک نوع قدرت نمائی در عالم کشف بوده است و در عالم مرئی ما واقعیت خارجی نداشته است، ولی برای آن که مرحوم شیخ

بهائی بپذیرد که برای کشف برخی از اسرار آمادگی ندارد، نمایش مؤثری بوده است.

مرحوم شیخ بهایی در امور غریبه استاد فنّ بوده است ولی دست بالای دست بسیار است. «وَفَوْقَ كُلِّ ذی عِلْمٍ عَليمٌ»(۲۲۲).

روزی مرحوم شیخ بهائی با سید ماجد بحرانی که از بزرگان علماء شیعه واستاد مرحوم فیض کاشانی وعلماء بسیار دیگر بود در مجلسی نشسته بودند.

شیخ بهائی تسبیح تربتی در دست داشت؛ وِردی بر آن خواند. آب از تسبیح جاری شد! از سید پرسید: آیا با این آب وضو جایز است یا نه؟ سید گفت: جایز نیست. زیرا که این آبِ خیالی است نه آبِ حقیقی که از آسمان نازل شده باشد یا از زمین جوشیده باشد. مرحوم شیخ جواب او را پسندید.(۲۲۳)

حفظ رازها نه کتمان خیالات

آنچه درباره رازداری در میان کلمات درربار خاندان وحی در زمینه حفظ رازها وارد شده، به این منظور است که موضوعات ارزنده ای که مردان بزرگ و موفّق از آن آگاه شده اند و دیگران آمادگی پذیرش آن را ندارند، کتمان نموده و در اختیار دیگران قرار ندهند.

این حقیقتی است که باید آن را پذیرفت؛ ولی عده ای به جای کتمان حقائقِ صعب، به حفظ تخیّلاتی که سخت به آن پای بندند، می پردازند و آنها را چون رازی ارزنده، کتمان می کنند. آنان میان الهامات رحمانی و تخیّلات نفسانی فرقی نمی گذارند و یا میان قدرتهای الهی و شیطانی تفاوتی نمی بینند. از این جهت، اعمال شیطانی خود را بسیار مهمّ می دانند و آن را به رخ دیگران می کشند و راه به دست آوردن آن را همانند رازِ مگو، کتمان می کنند؛ ولی در حقیقت جز خیالات، چیز دیگری وجود ندارد. اینک جریان جالبی را در این

باره می آوریم:

روزی مرحوم شیخ بهائی وارد مجلس شاه عبّاس شد. فرستاده دربار روم نیز در آنجا بود. شاه به شیخ بهائی گفت: به سخنان فرستاده پادشاه روم، گوش کنید. فرستاده دربار روم شروع به سخن کرد و گفت: در کشور ما گروهی از دانشمندان هستند که با علوم غریبه آشنا هستند و کارهای شگفتی انجام می دهند و قسمتی از آنها را نقل کرد. آن گاه گفت: ولی در ایران کسی از علماء با این گونه علوم آشنایی ندارد.

شیخ بهائی دید این کلام در روحیّه شاه عبّاس، تأثیر کرده است؛ به این جهت رو به فرستاده دربار روم کرد و گفت: در نزد صاحبان کمال، این گونه علوم ارزشی ندارد و در این هنگام با تردستی و حرکات سریع دست، بند جوراب خود را در دست گرفت که ناگهان به مار بزرگی تبدیل شد.

فرستاده دربار روم و همه افراد مجلس را، وحشت فرا گرفت و آماده فرار شدند؛ در این هنگام مرحوم شیخ بهائی مار را گرفت و چون به سوی خود کشید، به حالت اول برگشت. آن گاه به شاه عبّاس فرمود: این گونه کارها در نزد افراد بابصیرت ارزشی ندارد و من آن را از معرکه گیران میدان اصفهان آموخته ام. اینها تردستی و شعبده بازی است و معرکه گیران، برای گرفتن درهم و دینار از مردم، به کار می بندند. فرستاده دربار روم سرافکنده شد و از گفته خود پشیمان گشت.(۲۲۴)

عده ای برای این گونه اعمال بی ارزش و همچنین خیالات و وسوسه های شیطانی، ارزش قائل شده و به گمان خود به کتمان علوم و حقائق می پردازند! در حالی که آنها به جای رازداری، باید به پاکسازی آنها

از صفحه ذهن خود بپردازند.

بنابر این اول انسان بایـد از ارزش و حقیقتِ راز، آگاه باشد؛ آن گاه به رازداری بپردازد؛ نه آنکه قلب خود را جایگاه شیاطین قرار داده و خود را کتوم بپندارد!

نقش مخالفان در لزوم حفظ اسرار

اکنون قدرت های استکبار جهانی، اسرار و رازهای سیاسی خود را نه تنها از دولت های دیگر و نه تنها از ملّت خود، بلکه از بسیاری از رجال سیاسی دولت خویش نیز، پنهان می کنند و آنها را در انحصار افرادی محدود قرار می دهند.

همچنین کمپانی های بزرگ و شرکت های فعّال جهان نیز رازداری را مهم ترین عامل موفّقیت خود می دانند و فاش شدن اسرار خود را، به منزله شکست خود و پیروزی رقیبان خویش می پندارند. ولی در مکتب اهل بیت علیهم السلام که مردم را به کتمان و رازداری فرمان داده اند، به خاطر این گونه غرض ورزیهای نابخردانه نیست؛ زیرا در نظر آن بزرگواران اگر اظهار راز، مایه پیشرفت برادران دینی باشد و مفسده ای را در بر نداشته باشد، دارای هیچ گونه ایرادی نیست. به همین جهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل می فرمایند:

یا کُمَیْلُ لابَأْسَ أنْ تُعْلِمَ اَخاکَ سِرَّکَ...(۲۲۵)

ای کمیل، باکی نیست که راز خود را به برادر)دینی خود(اعلام کنی.

بنابر این انسان می تواند راز خود را به کسی که همچون برادر، همیشه در »مقام برادری« او باقی می ماند، بیان کند!

اینک این سئوال پیش می آید: اگر گفتن رازها به دوستان نزدیک ایرادی ندارد، پس چرا در روایات آن همه سفارش به کتمان راز نموده اند؟(۲۲۶)

در جواب باید گفت: زیرا اوّلاً ـ شناخت این گونه برادران و روشن بودن آینده آنان، با تحوّلات فراوانی که از نظر فکری در نوع مردم به وجود می آید، بسیار مشکل است. بنابراین

فقط باید برای شناخت برادران دینی راز خود را بیان نمود.

و ثانیاً امر به کتمان اسرار در فرمایشات اهل بیت علیهم السلام، نه از جهت اغراض مادّی و شخصی است که سیاستمداران و ثروتمندان جهان در سر می پرورانند، بلکه از باب عدم پذیرش مردم و نداشتن سعه صدر آنان است. و آن گاه که روزگار ظلمانی غیبت به پایان رسد و انوار تابناک ولایت سراسر گیتی را روشن سازد، اسرار شگفت انگیز جهان توسط حضرت بقیّهاللّه الاعظم ارواحنا فداه برای مردم جهان آشکار می شود. زیرا آن زمان مردم بر اساس تکامل فکری آمادگی شنیدن آن را دارا هستند و در آن روزگار نشانی از طغیانگران جامعه نیست که مانع بیان اسرار باشند.

همیشه ظالمان و غاصبان حقوق اهل البیت علیهم السلام سرچشمه همه ستم ها و ناکامی ها برای همه ملّت ها بوده اند. آنان نه تنها مانع حکومت خاندان وحی شدند، بلکه به گونه ای جامعه را در جهل و اختناق قرار دادند که اهل بیت عصمت علیهم السلام از بیان اسرار و رازها خودداری می نمودند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

كانَ لِرَسوُلِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم سِرٌّ لايَعْلَمُهُ إلّا قَليلٌ.

برای پیغمبر سرّی بود که از آن آگاهی نداشت، مگر قلیلی از مردم.

آن گاه از پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نقل می کنند که فرمودند:

لَوْلا طُغاةُ هذِهِ الْاُمَّهِ لَبَثَثْتُ هذَا السِرِّ.(۲۲۷)

اگر طغیانگران این امّت نبودند، این سرّ را در میان مردم پخش می نمودم.

و به تعبیر دیگری می فرمایند:

لَوْلا طُغاةُ هذِهِ الْاُمَّهِ لَبَيَّنْتُ هذَا السِرِّ.(۲۲۸)

اگر افراد طغیانگر این امّت نبودند، این سرّ را بیان می نمودم .

بنابر این علت کتمان و رازداری اهل بیت علیهم السلام و مخفی نگه داشتن حقائق عالم هستی، طغیانگران جامعه و غاصبان حقوق آل

محمّد صلوات اللّه علیهم بوده اند.

آنـان که نمی توانسـتند نه تنها سـرزمینهای اسـلامی، بلکه حتّی «فـدک» را ملک حضـرت فاطمه زهراعلیها السـلام و در دسـت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ببینند! چگونه می توانستند آرام بنشینند و ببینند مردم به سوی اهل بیت علیهم السلام روی می آورنـد و از علوم آنـان در پیرامون اسـرار آسـمان ها و کهکشان ها و قـدرت های عظیم عالم غیب و جهان نامرئی آگاهی می یابند؟!

طغیـان و خیـانت آنـان سـبب شـد که نه تنها در آن زمان بلکه تاکنون جامعه بشـریت از پی بردن به اسـرار و علوم و آگاهی از مسائل حیاتی باز بماند.

کتمان کرامت و قدرت های روحی

صلحا و بزرگان ما نیز به جهت پیروی از اهل بیت علیهم السـلام معمولاً به صورتی زندگی کرده اند که تا زنده بوده اند کسی به اسرار آنان پی نبرده؛ حتّی بسیاری از افرادی که با آنان مأنوس بوده اند، از راز آنان آگاه نشده اند.

این گونه افراد اگر چه در مواردی به ظـاهر اشخاصـی عـادی و معمولی بودنـد، ولی در واقع در پرتو عنایـات خـاصّه اهـل بیت علیهم السـلام دلی روشن از انوار تابناک خانـدان وحی داشـتند و با قـدرتی که از فیوضات آن بزرگواران بـدست آورده انـد، کمر همّت به خـدمتگزاری خلق بسـته و لحظات عمر خود را در انجام مأموریتهایی که به آنان واگـذار شـده، گذرانده اند و با این همه، لب فرو بسته و نمی از یم را آشکار نساخته اند. ولی گاهی شخصیت آنان، توسط دوستان نزدیکشان شناسایی شده و پس از درگذشت آنان، رازی را که با خود به گور برده اند، روشن شده است.

آری، در تاریخ شـیعه بعضی از علماء و یا افراد عادی که دارای مقام بلند معنوی بوده اند، با اهل بیت عصمت علیهم السلام در ارتباط بوده و

تابع اوامر و دستورات آن بزرگواران بوده و از سوی آل اللَّه افتخار مأموریت و انجام وظایفی را که به آنان محوّل شده پیدا نموده اند.

گر چه آنان نوعاً مأموریتهای خود را کتمان کرده اند، بلکه موظّف به آن بوده اند تا از سوء استفاده شیّادان جلوگیری شود؛ ولی گاهی کرامت آنان توسط افرادی که کرامت نسبت به آنان واقع گردیده، برای دیگران فاش شده است.

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

به عنوان نمونه یکی از کراماتی که از استوانه فقاهت و فضیلت مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی اللَّه مقامه صادر شده است ذکر می کنیم. این کرامت را عالم جلیل القدر مرحوم شیخ عبدالرحیم دزفولی از آن بزرگوار دیده و آن را برای دیگران نقل کرده است.

او می گوید: من دو حاجت مهم داشتم و کسی از آن آگاه نبود. برای رسیدن به آن دو، دعا می کردم و حضرت امیرالمؤمنین و حضرت اباعبداللَّه و حضرت اباالفضل علیهم السلام را شفیع قرار می دادم. تا آن که در یکی از زیارات مخصوصه از نجف به کربلا رفتم و در حرم مطهّر، آن دو حاجت را عرض نمودم، ولی هیچ گونه اثری از توسّل خود ندیدم.

روزی در حرم حضرت اباالفضل علیه السلام دیدم جمعیت بسیاری جمع شده اند. از شخصی سئوال کردم چرا مردم اجتماع نموده اند؟ گفت: پسر یکی از عربهای بیابانی مدتی است فلج بوده، او را به قصد شفاء به حرم شریف آورده اند. حضرت اباالفضل علیه السلام او را مورد لطف قرار داده اند و او شفا یافته است. اینک مردم لباسهای او را پاره کرده و به عنوان تبرّک می برند.

من از این جریان حالم دگرگون شد و آه سرد از نهاد برکشیدم و به ضریح مطهّر آن حضرت نزدیک شدم

و عرض کردم: یا اباالفضل، من دو حاجت مشروع داشتم که مکرر آن را نزد حضرت امیرالمؤمنین وامام حسین علیهما السلام و شما عرض کردم و شما اعتنا نکردید؛ ولی این بچه بیابانی به محض این که به شما متوسّل شد، اجابت فرمودید. از این جریان فهمیدم که پس از چهل سال زیارت و مجاورت و اشتغال به علم به اندازه یک بچه بیابانی در نظر شماها ارزش ندارم؛ لذا دیگر در این بلاد نخواهم ماند و به ایران مهاجرت می کنم.

این سخنان را گفتم و از حرم بیرون آمدم و در حرم مطهّر حضرت ابی عبداللّٰه علیه السلام مانند کسی که از آقای خود قهر باشد، سلام مختصری کرده و به منزل بازگشتم و مختصر اسبابی که داشتم، برداشته و به سوی نجف اشرف روان شدم؛ به این قصد که زن و فرزند و وسایل زندگی خود را برداشته و به ایران برگردم.

چون به نجف رسیدم از راه صحن بسوی خانه روان شدم. در صحن، ملّا رحمهاللّٰه خادم شیخ انصاری را دیدم، با هم مصافحه و معانقه نمودیم. او گفت: شیخ تو را می خواهد. گفتم: شیخ از کجا می دانست که من حالا وارد می شوم؟! گفت: نمی دانم این قدر می دانم که به من فرمود: برو در صحن شیخ عبدالرحیم از کربلا می آید، او را نزد من بیاور.

با خود گفتم: مجاورین نجف روز زیارت مخصوصه را در کربلا می مانند و فردای آن روز از کربلا حرکت کرده و روز بعد به نجف می رسند و اغلب هم از راه صحن وارد می شوند؛ شاید از این جهت به ملّا رحمهاللّٰه فرموده که مرا در صحن ببیند. با هم به خانه شیخ

روانه شـدیم. چون وارد بیرونی شـدیم کسـی نبود، ملّا درب انـدرونی را کوبیـد. شـیخ صدا زد: کیستی؟ ملّا عرض کرد: شـیخ عبدالرحیم را آورده ام.

شیـخ تشـریف آوردنـد و به ملّا فرمودند: تو برو. وقتی او رفت، رو به من کرد و فرمود: شـما دو حاجت دارید و آنها را نام برد. من عرض کردم: آری چنین است. فرمود: امّا فلان حاجت را من بر می آورم ودیگری را خودت استخاره کن، اگر خوب آمد، مقدّمات آن را فراهم می نمایم و خودت آن را انجام ده. من رفتم و اسـتخاره کردم، خوب آمد و نتیجه را خدمت شـیخ عرض نمودم. او قبول نموده ومقدّمات آن را فراهم ساخت.(۲۲۹)

این یک نمونه از کرامات مرحوم شیخ است که توسط عالم جلیل مرحوم شیخ عبدالرحیم فاش شده است. جریانات دیگری که از مرحوم شـیخ انصاری وسایر شخصـیتهای بزرگ علمی و معنوی جهان تشـیّع دیده شده است، بسیار زیاد است که از مجموع آنها نتیجه می گیریم:

اولیاء خدا بر اثر کتمان و داشـتن ظرفیت و قابلیّت نه تنها از امام عصـر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف مأموریت انجام فرمایشات آن بزرگوار را پیدا می کنند؛ بلکه بر اثر الطاف بیکران خاندان ولایت به آنان، می توانند با سایر اهل بیت علیهم السلام ارتباط داشته و دستورات آنان را انجام دهند و در کتمان آنها بکوشند.

آنـان به وسـیله انقطـاع از اغیـار از ژرفـای وجود و اعمـاق دل، راه را برای مقام وصل به آل اللّه باز نموده انـد. زیرا که »فصل« مقدمه »وصل« و »وصل« نتیجه »فصل« است.

بنابراین اتصال و ارتباط صاحبان اسـرار، با ائمه علیهم السلام مسئله ای است که واقعیت دارد، گر چه آنان در کتمان آن تلاش کرده و

آن را انکار می نموده اند. بسیاری از جریاناتی که از علماء بزرگ شیعه نقل شده، دلالت بر رازداری آنان می کند. جریانی را که از کرامات مرحوم شیخ انصاری ذکر کردیم، روشنگر این حقیقت است که سایر اهل بیت علیهم السلام نیز گاهی به اولیاء خدا مأموریت انجام بعضی از کارها را واگذار می کنند و اسرار آنان توسط دیگران فاش می شود. نمونه دیگری که از کرامات مرحوم شیخ می آوریم، دلیل بر این واقعیت است:

در یکی از سفرهایی که مرحوم شیخ به کربلا مشرف شده بود، در حرم مطهّر حضرت اباعبداللّٰه الحسین علیه السلام شخصی از اهل »سماوات«(۲۳۰) خدمت ایشان رسیده سلام نمود و دستش را بوسید. عرض کرد: »باللّٰه علیک انت الشیخ مرتضی؟« یعنی به خدا سوگند، تو شیخ مرتضی هستی؟ شیخ فرمود: آری.

عرض کرد: من اهل سماوات هستم، و خواهری دارم که منزل او سه فرسنگ از منزل ما دور است. روزی بدیدن او رفتم. در برگشتن بین راه شیری عظیم دیدم اسبم از راه رفتن ماند. و در علاج آن جز توسّل به بزرگان دین خودم، هیچ گونه فکری به ذهنم راه نیافت. لذا متوسّل به ابوبکر شده یا صدیق! گفتم، اثری ندیدم. پس دست به دامن دوّمی شدم، یا فاروق! گفتم نتیجه ای ندیدم. به عثمان متوسّل شدم یا ذالنور صدا زدم جوابی نشنیدم. بعد به علی بن ابی طالب علیه السلام متوجه شدم، گفتم: یا اخا الرسول وزوج البتول، یا اباالسبطین ادرکنی ولاتهلکنی. ناگاه سواری حاضر شد در حالی که نقاب بر صورتش بود.

شیر متوجه سوار شد و خود را بر اسب او مالید و راه بیابان را پیش گرفت و رفت. پس سوار روانه شد و

مـن در عقب او می رفتم، ولی اسب او آرام می رفت و اسب من بـا آن که می دویـد، به او نمی رسـید. همین طـور در حرکت بودیم، تا به من فرمود: دیگر شیر ضرری به تو نخواهد رساند و راه را به من نشان داد و فرمود: فی امان اللَّه، تو دیگر برو.

به او گفتم: فـدایت شوم، خود را معرفی کن، تـا بفهمم شـما کیستیـد که مرا از هلاـکت نجـات دادیـد؟ فرمود: همانم که او را خواندی، منم اخوالرسول و زوج البتول و ابوالسبطین علی بن ابی طالب)علیهم السلام(.

عرض کردم: فـدایت شـوم، مرا به راه راست هـدایت کن. فرمـود: اعتقـاد خـود را درست کن. عرض کردم: اعتقـادات درسـت چیست؟ فرمود: اعتقـادات شـیعه. عرض نمودم به من تعلیم کنیـد. فرمود: برو از شـیخ مرتضـی بیاموز. گفتم: او را نمی شـناسم. فرمود: ساکن نجف است، و همین خصوصیاتی را که الآن در شما می بینم، برای من فرمود.

عرض کردم: چون نجف بروم، او را می بینم؟ فرمود: چون به نجف بروی او را نمی بینی. زیرا او به زیارت حسـین علیه السـلام رفته، لکن در کربلا او را خواهی دید. این کلام را فرمود و از نظرم ناپدید شد.

من به سـماوات رفتم و از آنجا روانه نجف شدم و شـما را ندیدم و امروز وارد کربلا شدم، اینک به خدمت شـما رسیدم. حال، اعتقادات شـیعه را برایم بیان فرما. شیخ فرمود: اما اصل اعتقادات شیعه آن است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را خلیفه بلافصل رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم می داننـد و همچنین بعد از او فرزندش امام حسن علیه السـلام و بعد فرزند دیگرش امام حسین علیه السلام صاحب این ضریح و این

بقعه و همچنین تـا امام دوازدهم که امام عصـرعلیه السـلام است و از نظرها غائب است. اینها همه امامنـد و شخصـی که اقرار و اعتراف به این عقایـد نمایـد، شـیعه است و در اعمال هم تکلیف تو همین است که انجام می دهی از نماز و روزه و حـج و غیر آن.

عرض کردم: مرا به یکی از شـیعیان بسـپار که از او بعضی از ضروریات احکام را بیاموزم. مرحوم شیخ او را به یکی از بزرگان سپرد و سفارش فرمود: اموری را که منافی تقیّه است، بر او اظهار نکند.(۲۳۱)

نگهبان سرت گشته است اسرار

اگر سَر بایدت رو سِرّ نگهدار

زبان دربسته بهتر، سرّ نهفته

نماند سَر چو شد اسرار گفته

کتمان کرامات و حفظ اسـرار نه تنها وسـیله حفظ آنها از مخالفان است؛ بلکه راز مهم دیگر آن، افزایش ظرفیّت برای دسترسی به اسرار و رازهای مهم تر می باشد.

به خاطر اهمیّت رازداری این همه اهل بیت عصـمت علیهم السـلام به آن سـفارش نموده و آن را وسـیله ای دانسـته اند که خیر دنیا و آخرت برای آدمی جمع می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

جُمِعَ خَیْرُ الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ فی کِتْمانِ السِّرِ وَمُصادَقَهِ الْإِخْوانِ وَجُمِعَ الشَّرُّ فی الْإِذاعَهِ وَمُؤاخاهِ الْأَشْرارِ.(۲۳۲)

خوبیهای دنیا و آخرت جمع شده در کتمان راز و صداقت داشـتن با اخیار و بدیها جمع شده در فاش ساختن اسرار و برادری با اشرار.

بزرگان ما با کتمان اسـرار و نگه داشـتن رازها، نه تنها خود را از اغیار حفظ می نمودنـد، بلکه با انباشـته شدن رازها، ظرفیّت و آمادگی خود رابرای درک اسرار مهم تر، افزایش می دادند و با کتمان کرامات بر قدرتهای روحی خود می افزودند.

زیان فاش نمودن رازها

فاش ساختن اسرار و عدم قدرت بر کتمان رازها، گواه بر کم

بودن ظرفیّت انسان است. دریا دلانی که در حضور اهل بیت علیهم السلام بودند و از انوار معارف و اسرار آنان بهره مند می شدند، از افشاء آنها برای دیگران خودداری می نمودند. کتمان و رازداری آنان، دلیل بر ظرفیت و قابلیت فراوان آنان و وسیله پیشرفت و ترقّی در مسائل معنوی بوده است.

آنان که قدرت بر کتمان رازها را ندارند، این نه تنها دلیل بر کمی استعداد و ظرفیت آنان است، بلکه در مواردی علّت اصلی افشاء نمودن آنان، شک در اصل حقایقی است که به آن پی برده اند. حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مُذیعُ السِّرِّ شاکٌّ.(۲۳۳)

فاش کننده راز، دارای شکّ است.

کسی که رازها را فاش می سازد، اگر به هنگام افشاء دارای شک و تردید نباشد؛ پس از آن گرفتار شک درباره آن می شود. زیرا با گفتن رازها به دیگران در ابتداء با تشکیک دیگران درباره اصل آن مسائل، روبرو می شود و سرانجام خود نیز به انکار آنها پرداخته و از مرتبه ای که داشته است، سقوط می کند.

این حقیقت را حضرت امام صادق علیه السلام این چنین بیان فرموده اند:

إِفْشاءُ السِّرِّ سُقُوطٌ.(۲۳۴)

فاش ساختن راز، سقوط است.

با استفاده از این فرمایشات گهربار، آنان که خود را دارای »حالی« می دانند و معتقدند به مقام و مرتبه ای راه یافته اند، باید توجّه داشته باشند که با گفتن مسائل نگفتنی، نه تنها باعث انکار برخی از حقایق در بعضی از افراد می شوند، بلکه وسیله سقوط خود را نیز فراهم می کنند.

ظرف کوچک با ریختن اندکی آب در آن لبریز می شود؛ ولی دریا، آب رودخانه ها را در خود جای می دهد و تغییری نمی کند. کسانی که جویای موفقیّت و رسیدن به مراتب و مراحل عالی معنوی هستند، باید دریا دل

باشند و با کتمان راز، ظرفیّت خود را وسعت بخشند، و با این روش از سنّت الهی پیروی نمایند. حضرت امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

... اَلسُّنَّهُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، فَهُوَ أَنْ یَکُونَ کَتُوماً لِلْأَسْرارِ.(۲۳۵)

سنّتی که از خدا باید در مؤمن باشد، این است که کتمان کننده رازها باشد.

بنابر این فرد با ایمان که به مقام معرفت راه یافته و به حقائق ارزنده پی برده است؛ باید همچون گنج، آنها را از دیگران پنهان نماید. انسان چگونه می تواند با فاش ساختن گنجینه، آن را از دستبرد اغیار محفوظ نگه دارد؟! پس حقائق ناگفتنی را باید همچون گنج حفظ نمود.

با این بیان، مردان خدا کسانی هستند که حربه به دست نامردان نمی دهند.

اولیاء خدا با سکوت و کتمان سرّ، خود را زینت می دهند، نه آن که خود را بدنام نمایند.

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند:

حِلْیَتُهُمْ طُولُ السُّکُوتِ وَکِتْمانُ السِّرِّ.(۲۳۶)

زینت آنان، سکوت طولانی و کتمان سرّ است.

کم گوی و مگوی هر چه دانی

لب دوخته دار تا توانی

بس سرَ که فتاده زبان است

با یک نقطه زبان زیان است

آن قدر رواست گفتن آن

کاید ضرر از نگفتن آن

نادان به سر زبان نهد دل

در قلب بود زبان عاقل

درباره لزوم حفظ اسرار و سخنانی که عموم مردم آمادگی دانستن آن را ندارند، در روایات متعدد دیگر نیز اهل بیت علیهم

السـلام، دوسـتان خود را به آن سفارش فرموده اند و آنان را به این نکته متوجه ساخته اند که همیشه باید در حفظ اسرار کوشا باشند و راز خود را در دل نهان کنند.

نتیجه بحث

کتمان راز و حفظ اسرار، از شرایط اساسی برای نیل به درجات ارزنده و عالی معنوی است. از این رو بزرگان

تاریخ شیعه به این مسئله توجه کامل داشته اند. زیرا راز داری نه تنها انسان را از گزند مخالفان محافظت می کند، بلکه انباشته شدن اسرار بزرگ از جهان خلقت و عوالم ملك و ملکوت، ضمیر ناخود آگاه انسان را برای فراگیری اسرار بزرگتر پرورش می دهد.

از این رو نگه داشتن اسرار نه تنها برای محافظت از رسیدن به دست اغیار، بلکه به خاطر افزایش ظرفیت باطنی دارای ارزش فراوان است.

نتیجه عدم کنترل خویشتن و فاش نمودن رازها، سقوط انسان از مراحل عالی معنوی است و شك و تردید را نسبت به حقیقت داشتن این گونه مسائل، برای خود و دیگران به ارمغان می آورد!

تشخیص رازها از خیالات و خرافات، از مسائل بسیار مهمی است که باید به آن توجه شود. همان گونه که رازداری مهمّ است؛ پاکسازی ذهن از خیالات و خرافات، دارای نقش اساسی است.

چون که ترا دوست کند راز دار

طرح مکن گوهر اسرار یار

آب صفت هر چه شنیدی بشوی

آینه سان هر چه که بینی مگوی

پی نوشتها

۱) شرح غرر الحکم : ۱۴۸/۴.

۲) شرح غرر الحکم : ۱۷۳/۶.

۳) شرح غرر الحکم : ۴۸/۲.

۴) شرح غرر الحکم : ۵۲۲/۲.

۵) همان کتاب : ۱۷۵/۵.

۶) همان کتاب : ۲۸۲/۶.

۷) همان کتاب : ۳۱۵/۶.

۸) شرح غرر الحکم : ۳۱۹/۴.

۹) شرح غررالحکم : ۵۵۸/۲ .

۱۰) بحارالانوار : ۲۱۰/۷۰، از مصباح الشریعه : ۴.

۱۱) بحار الأنوار : ۳۸۹/۷۱، امالی طوسی : ۱۸۹/۱.

۱۲) عبقریّ الحسان : ۱۰۰/۲.

۱۳) سوره نازعات ، آیه ۴۰.

۱۴) بحار الأنوار : ۹۵/۱، و ج : ۴۲۸/۷۱.

۱۵) بحارالانوار : ۳۲۰/۷۷.

۱۶) شرح غرر الحکم : ۱۸۵/۱.

۱۷) شرح غرر الحکم : ۳۷۵/۲.

۱۸) همان کتاب : ۲۲۹/۳.

۱۹) همان کتاب : ۳۸۲/۴.

۲۰) همان کتاب : ۳۸۱/۴.

(۲۱

شرح غرر الحکم : ۶۲۱/۴ .

۲۲) شرح غرر الحکم : ۱۷۸/۵.

۲۳) بحارالانوار : ۲۵۸/۷۴، از اصول کافی : ۱۸۶/۲.

۲۴) سوره حشر آیه ۱۹.

۲۵) شرح غرر الحکم : ۴۲۶/۵.

۲۶) بحارالانوار : ۱۶۵/۷۸، از تحف العقول : ۲۸۴.

۲۷) بحارالانوار : ۲۰۴/۲.

۲۸) بحارالانوار : ۲۴۳/۴۶، از کتاب خرائج : ۵۹۵/۲ ح ۷.

۲۹) نهج البلاغه خطبه ۲۲۸.

۳۰) رجوع کنید به روایت بسیار مهمّی که مرحوم شیخ بهائی در کتاب «الأربعون حدیثاً: ۸۱» از حضرت باقر العلوم علیه السلام نقل نموده است.

۳۱) بحارالانوار : ۳۵۰/۲۶، وج ۳۳۷/۳۶، از کفایه الأثر : ۲۱.

۳۲) رجوع کنید به ص ۳۴۷ همین کتاب.

۳۳) سوره توبه آیه ۱۱۹.

۳۴) سوره احزاب آیه ۲۳.

۳۵) شرح غرر الحکم : ۴۶۳/۵.

۳۶) شرح غرر الحکم : ۷۵/۴.

۳۷) بحارالانوار : ۲۰۷/۱.

۳۸) بحارالانوار : ۱۴۲/۷۸، از تحف العقول : ۲۷۸.

۳۹) بحارالانوار : ۱۶۴/۷۸، از تحف العقول : ۲۸۴.

۴۰) شرح غرر الحکم : ۳۴۱/۴.

۴۱) شرح غرر الحکم : ۳۴۰/۴.

۴۲) سوره بقره آیه ۴۴.

۴۳) سوره مائده آیه ۱۰۵.

۴۴) بحارالانوار : ۱۰۰/۲.

۴۵) نهج البلاغه خطبه ۱۴۷.

۴۶) بحارالانوار : ۲۳/۷۰، از مصباح الشریعه : ۲.

۴۷) شرح غرر الحکم : ۴۵۳/۵.

۴۸) بحارالانوار : ۲۴۴/۹۲، وج ۲۳۰/۷۱.

۴۹) بحارالانوار : ۱۴/۳.

۵۰) بحارالانوار : ۱۵۶/۹۴.

۵۱) بحارالانوار : ۱۷۱/۶۷، از علل الشرایع : ۱۵۲/۲.

۵۲) بحارالانوار : ۱۴/۳.

۵۳) بحارالانوار : ۱۹۶/۷۴.

۵۴) شرح غرر الحکم : ۲۱۴/۱.

۵۵) بحارالانوار : ۳۶۷/۶۷.

۵۶) بحارالانوار : ۳۷۰/۸۹، از مصباح المتهجّد : ۲۲۳.

۵۷) شرح غرر الحکم : ۱۱۳/۲.

۵۸) بحارالانوار : ۳۷۳/۷۸، از تحف العقول : ۴۸۶.

۵۹) اصول کافی : ۷۶/۲، بحارالانوار : ۱۰۴/۷۰.

۶۰) بحار الأنوار : ۱۵۶/۶۸، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۱۲۳.

۶۱) رجوع کنید به روایت مفصّلی که مرحوم علّامه مجلسی در این باره، در بحارالأنوار :

۱۶/۹۴ آورده اند.

۶۲) سوره زخرف آیه ۶۴.

۶۳) شرح غرر الحکم : ۲۲/۴.

۶۴) بحار الأنوار: ۲۵۹/۲۳، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۱۳۳.

۶۵) سوره اسراء آیه ۶۵ .

۶۶) فوائد الرضویّه: ۱۰، قصص العلماء: ۱۱۸.

۶۷) بحار الأنوار: ۳۱۸/۷۵، از تفسیر الإمام العسکری علیه السلام: ۲۶۰.

۶۸) بحار الانوار : ۱۰/۷۹، از خصال : ۱۵۵/۲.

۶۹) شرح غرر الحکم : ۱۷۸/۲.

۷۰) بحارالانوار : ۲۶۱/۷۸، از تحف العقول : ۳۵۷.

۷۱) نهج البلاغه خطبه ۱۶۵.

۷۲) بحارالانوار : ۳۲۲/۷۱، از اصول کافی : ۵۵/۲.

۷۳) بحارالانوار : ۲۳۶/۸۴، از قرب الاسناد : ۲۷.

۷۴) بحارالانوار : ۲۴۰/۸۴، از ثواب الاعمال : ۴۰.

۷۵) بحارالانوار : ۷۰/۷۷، از محاسن : ۱۶.

۷۶) بحارالانوار : ۱۰۶/۲.

۷۷) بحارالانوار : ۲۱۳/۷۱، از اصول کافی : ۸۶/۲.

۷۸) بحارالانوار : ۵۰۹/۳۳، از نهج البلاغه نامه ۶۹.

۷۹) بحارالانوار : ۲۱۴/۷۱، از اصول کافی : ۸۷/۲.

۸۰) بحارالانوار : ۲۵۳/۷۰،از اصول کافی : ۸۳/۲ .

۸۱) بحار الأنوار: ۲۰۰/۹۰، از البلد الأمین: ۱۳۱.

۸۲) بحارالانوار : ۱۲۵/۹۴.

۸۳) بحارالانوار : ۱۷۰/۱۰۲، از مصباح الزائر : ۲۴۲.

۸۴) بحارالانوار : ۳۳۰/۹۷.

۸۵) بحارالانوار : ۱۶۳/۲۷.

۸۶) بحارالانوار : ۴۷۱/۹۵.

۸۷) شرح غرر الحکم : ۲۶۹/۵.

۸۸) مدرک سابق : ۳۹۴/۵.

۸۹) شرح غرر الحکم : ۲/۲.

۹۰) نهج البلاغه خطبه ۱۹۸.

۹۱) بحارالانوار : ۱۳۶/۱.

۹۲) نهج البلاغه خطبه ۱۸۳.

۹۳) سوره اعراف آیه ۲۰۱.

۹۴) آمریکا برای غایب ساختن نیروهای خود! تاکنون صدها میلیون دلار سرمایه گذاری کرده است و در این راه ثروتهای کلان و تعدادی از افراد خود را از دست داده است! رک : به سوی بی نهایت .

۹۵) بحارالانوار : ۲۸۴/۷۰، نهج البلاغه خطبه ۸۱ .

۹۶) شرح نهج البلاغه مرحوم میرزا حبیب اللّه خوئی خطبه ۲۶۹/۱۲ : ۱۹۷.

۹۷) بحارالانوار : ۱۸۷/۷۴، از امالی مرحوم صدوق : ۱۸۲.

۹۸) وقایع الأیّام مرحوم

محدث قمی: ۸۶ .

۹۹) سوره نساء آیه ۱۳۱.

۱۰۰) سوره قمر آیه ۵۴ ۵۵.

۱۰۱) کشف الغمّه : ۳۶۸/۲ به نقل از بحارالانوار : ۲۰۰/۷۸.

۱۰۲) بحارالانوار : ۳۷۶/۷۷، از امالی مرحوم شیخ طوسی : ۲۹۶/۲.

۱۰۳) بحارالانوار : ۲۹۰/۷۷، از تحف العقول : ۹۲.

۱۰۴) زندگی و شخصیّت شیخ انصاری : ۵۲.

۱۰۵) بحارالانوار : ۲۸۵/۷۰.

۱۰۶) شرح غرر الحکم : ۳۷۶/۶.

۱۰۷) شرح غرر الحکم : ۳۲۶/۴.

۱۰۸) بحارالانوار : ۱۷۳/۷۱، از خصال : ۱۱.

۱۰۹) فوائد الرضویه : ۶۶۹.

۱۱۰) بحارالانوار : ۱۳۲/۳۴، از امالی مرحوم شیخ طوسی : ۱۱۳/۱.

۱۱۱) نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

۱۱۲) معجزات و کرامات ائمّه اطهار : ۱۷۵ از مرحوم آیهاللّه سید هادی خراسانی.

۱۱۳) امالی طوسی : ۱۹۳/۲ به نقل بحارالانوار : ۱۸۸/۷۱.

۱۱۴) نهج البلاغه خطبه ۱۵۴.

۱۱۵) تحف العقول: ۸۸ ، بحارالانوار : ۲۳۸/۷۷.

۱۱۶) نهج البلاغه نامه ۳۱.

۱۱۷) شرح غرر الحکم : ۱۰۴/۳.

۱۱۸) شرح غرر الحکم :۹۷/۱.

۱۱۹) تحف العقول : ۸۸، بحارالانوار : ۲۳۸/۷۷.

۱۲۰) رجوع کنید به معجزات و کرامات ائمّه اطهارعلیهم السلام : ۷۲.

۱۲۱) شرح غرر الحکم : ۳۸۳/۱.

۱۲۲) شرح غرر الحکم : ۳۸۴/۱.

۱۲۳) شرح غرر الحکم : ۲۲۰/۲.

۱۲۴) بحارالانوار : ۱۴۳/۷۴، از نهج البلاغه نامه ۳۱.

۱۲۵) بحارالانوار : ۲۰۰/۷۸.

۱۲۶) سوره نساء آیه ۷۹.

۱۲۷) بحارالانوار : ۶۳/۷۲، از علل الشرایع : ۷۷/۱.

۱۲۸) سوره زخرف آیه ۳۶.

۱۲۹) بحارالانوار : ۴۶۸/۷۵.

۱۳۰) نهج البلاغه خطبه ۵.

۱۳۱) شرح غرر الحکم : ۱۸۴/۵.

۱۳۲) شرح غرر الحکم : ۳۰۸/۵.

۱۳۳) سوره اعراف آیه ۱۸۰.

۱۳۴) بحارالانوار : ۶/۹۴، از تفسیر عیّاشی : ۴۲/۲.

۱۳۵) سوره مائده آیه ۳۵.

۱۳۶) بحارالانوار : ۱۶۸/۱۰۱.

۱۳۷) بحارالانوار : ۲۳۱/۹۸.

۱۳۸) بحارالانوار : ۵۳/۱۰۲ .

۱۳۹) فوائد الرضویّه محدث قمّی : ۶۹۵ .

۱۴۰) بحارالانوار : ۱۶۸/۹۴.

۱۴۱) بحارالانوار : ۳۶ ح ۳۰۲.

۱۴۲) سوره آل عمران آیه ۱۶۹.

۱۴۳) بحارالانوار :

۶۴/۴۰ .

۱۴۴) بحارالانوار : ۱۹۳/۷۲.

۱۴۵) بحارالانوار : ۳۲۳/۹۳، از مکارم الاخلاق : ۳۱۴.

۱۴۶) بحارالانوار : ۲۳/۲۵.

۱۴۷) بحارالانوار : ۲۲۷/۱۰۱.

۱۴۸) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۱۴۹) فوائد الرضویّه : ۲۵۰.

۱۵۰) جامع الدرر : ۴۰۸/۲.

۱۵۱) تذکره العلماء مرحوم تنکابنی : ۱۰۴.

۱۵۲) بحارالانوار : ۱۱۴/۹۷.

۱۵۳) عجائب حسّ ششم ص۳۴.

۱۵۴) بحارالانوار : ۱۲۹/۲۷.

۱۵۵) بحارالانوار : ۲۶۶/۳۹.

۱۵۶) سفینه البحار، ماده حبب.

۱۵۷) بحارالانوار : ۲۳۲/۱۰۱ و ۳۵۷، از مصباح الزائر : ۱۱۶.

۱۵۸) بحارالانوار : ۲۶۳/۳۹ .

۱۵۹) بحارالانوار : ۱۰۰/۶۸، از امالی طوسی : ۱۶۶/۱.

۱۶۰) بحارالانوار : ۲۵/۷۰.

۱۶۱) بحارالانوار : ۲۶/۷۰.

۱۶۲) بحارالانوار : ۲۲۷/۲۱، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : ۱۵۲.

۱۶۳) بحارالانوار : ۱۶۴/۱۰۲، از مصباح الزائر : ۲۳۹.

۱۶۴) بحارالانوار : ۱۵۵/۷۵، از اصول کافی : ۳۵۲/۲.

۱۶۵) بحارالانوار : ۵۳/۲۷، مجالس شیخ مفید : ۱۹۷.

۱۶۶) بحارالانوار : ۲۸/۷۷.

۱۶۷) بحارالانوار : ۱۲۷/۶، از امالی صدوق : ۱۱۸.

۱۶۸) بحارالانوار : ۱۶۵/۷۴.

۱۶۹) سوره شوری آیه ۲۳ .

۱۷۰) بحارالانوار : ۵۷/۸.

۱۷۱) سوره احزاب آیه ۴.

۱۷۲) بحارالانوار : ۳۱۸/۲۴، از کنز الفوائد : ۲۳.

۱۷۳) بحارالانوار : ۵۱/۲۷.

۱۷۴) بحارالانوار : ۲۹/۱۶.

۱۷۵) بحارالانوار : ۲۵۱/۶۹، از مصباح الشریعه : ۶۵.

۱۷۶) بحار الانوار : ۲۲/۷۰، از مصباح الشریعه : ۲.

۱۷۷) شرح غرر الحکم : ۳۰۳/۵.

۱۷۸) سفینه البحار : ۲۰۴/۱، مادّه حبب.

۱۷۹) بحارالانوار : ۲۴/۴۷ .

۱۸۰) بحارالانوار : ۸۳/۲۷ .

۱۸۱) بحارالانوار : ۴۲۱/۷۷، از ارشاد مفید : ۱۴۰.

۱۸۲) بحارالانوار : ۱۴۳/۸۲.

۱۸۳) بحارالانوار : ۴۲۱/۷۵.

۱۸۴) بحارالانوار : ۱۳/۱۷، از علل الشرایع : ۵۸ .

۱۸۵) فوائد الرضویه : ۳۱۱.

۱۸۶) بحارالانوار : ۱۲۴/۱۰۰.

۱۸۷) بحار الأنوار: ۱۸۳/۵۳، از کمال الدین: ۲۰۱/۲، الصحیفه المبارکه المهدیّه: ۲۸۲.

۱۸۸) بحارالانوار : ۹۷/۷۰.

۱۸۹) افرادی که با توسل و یاد امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف مراسم انتظار را به پا

می دارنـد، زیادنـد و بحمـداللّه برگزاری این گونه مجالس رو به افزایش و گسترش است و مقصود ما نفیِ این گونه مجالس و این گونه افراد و منتفی بودن حـالت انتظـار در آنـان نیست. زیرا انتظـار دارای مراتب است و آنـان که به کمال انتظار و مراحل عـالی آن راه یـافته انـد، - گرچه تعـدادشان کم است - از میـان همین گونه افراد برخاسـته انـد و بـا تلاش و کوشـش و تحمّلِ سختیها و ناگواریها، در راهی که برگزیده اند، از پای ننشسته اند.

زخوف بادیه دل بد مکن ببند احرام

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

۱۹۰) در روایات متعدد به استفاده از قدرتهای خارق العاده در حکومت امام عصر ارواحنا فداه، تصریح شده است.

۱۹۱) راه هـای دیگری نیز وجود دارد که انسـان را به سوی »انتظـار« فرا می خوانـد و مـا دربـاره بعضـی از آنهـا در این کتـاب توضیحاتی داده ایم. مانند مسئله اخلاص، آشنایی با معارف، محبّت اهل بیت علیهم السلام، خودسازی و... .

۱۹۲) بحارالانوار : ۱۷۳/۲۵.

۱۹۳) رجوع کنید به بحارالانوار : ۱۴۵/۵۲.

۱۹۴) کمال الدین : ۱۴۶ و۱۴۷، بحارالانوار : ۲۵۰/۳۶.

۱۹۵) برای توضیح مطلب، به حدیث بسیار جالب ابوبصیر و غایب شدن امام باقرعلیه السلام به ص ۲۷۶ این کتاب رجوع کنید.

۱۹۶) بحارالانوار : ۱۳۰/۵۲.

۱۹۷) بحارالانوار : ۱۳۱/۵۲.

۱۹۸) بحارالانوار : ۱۲۲/۵۲.

۱۹۹) همان گونه که گفتیم، به ندرت افرادی مانند مرحوم سیّد بحرالعلوم و مرحوم شیخ مرتضی انصاری، به این حالات دست می یابند.

۲۰۰) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ص۱۰۶.

۲۰۱) سوره عنکبوت آیه ۶۹.

۲۰۲) رجوع کنید به فوائد الطوسیّه مرحوم شیخ حرّ عاملی : ۸۲ .

۲۰۳) سوره بقره آیه ۱۴۸.

۲۰۴) الغیبه مرحوم نعمانی : ۳۱۴.

۲۰۵) العبقریّ الحسان: ۶۹/۲.

۲۰۶) سوره بقره آیه ۱۴۸.

۲۰۷) بحار الانوار

: ۳۶۸/۵۲، الغیبه نعمانی : ۱۶۸، تفسیر عیّاشی : ۶۷/۱.

۲۰۸) سفینه البحار : ۲۰۲/۱، مادّه حبب.

۲۰۹) بحارالانوار : ۳۳۶/۵۲.

۲۱۰) توانائیهای خود را بشناسید ص ۳۴۷ .

۲۱۱) توانائیهای خود را بشناسید: ۴۴.

۲۱۲) سوره ابراهیم آیه ۴۸.

۲۱۳) روح زنده می ماند : ۱۵۸.

۲۱۴) روح زنده می ماند : ۱۸۸.

۲۱۵) بحارالانوار : ۲۶۹/۷۷.

۲۱۶) بحارالانوار : ۱۰۳/۳۵.

۲۱۷) بحارالانوار : ۷۰/۷۵.

۲۱۸) بحارالانوار : ۳۸۱/۲۵، از اختصاص : ۳۲۱.

۲۱۹) بحارالانوار : ۱۲۲/۲.

۲۲۰) نهج البلاغه کلمات قصار ۱۶۲.

۲۲۱) رک: تذکره العلماء تنکابنی: ۱۷۳.

۲۲۲) سوره یوسف، آیه ۷۶.

۲۲۳) فوائد الرضویه محدث قمی : ۳۷۰.

۲۲۴) فوائد الرضویّه : ۵۱۳.

۲۲۵) بحارالانوار : ۴۱۶/۷۷، از تحف العقول : ۱۷۱.

۲۲۶) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شرایطی را برای این گونه برادران ذکر فرموده اند. برای اطلاع بیشتر به بحارالانوار :

۴۱۶/۷۷ رجوع کنید.

۲۲۷) بحارالانوار : ۳۰۶/۹۵.

۲۲۸) بحارالانوار : ۲۶۷/۹۱.

۲۲۹) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : ۹۲.

۲۳۰) سماوات« قریه ای است در کنار فرات بین کوفه و بصره.

۲۳۱) زندگانی و شخصیت شیخ انصاری : ۹۶.

۲۳۲) سفینه البحار : ۴۶۹/۲.

۲۳۳) بحارالانوار : ۸۸/۷۵، از اصول کافی : ۳۷۱/۲.

۲۳۴) بحارالانوار : ۲۲۹/۷۸ از تحف العقول : ۳۱۵.

۲۳۵) بحارالانوار : ۲۹۱/۷۸، از تحف العقول : ۳۰۷.

۲۳۶) بحارالانوار : ۳۵۲/۶۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانى كه مى‌دانند و كسانى كه نمى‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹